ومن یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا
در مطبع علوی محمد علی بخش خان بحلیهٔ طبع آراسته شد

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذی ذکره شفاء و اسمه لکل داءٍ دواء و هو یهدین و اذا مرضت فهو یشفین سبوح قدوس طبیب النفوس یحفظ خلص العباد فی البراری و القفار عن سموم الخاطمة و فی البحار عن الامواج اللاطمة و الصلوة و السلام علی اشرف المرسلین و آله الطیبین الطاهرین من ابناء فاطمة الذین یطفی بهم حر الوباء الحاطمة اما بعد بر ضمائر اولی الالباب طوبی لهم و حسن مآب مخفی و مستتر نماند که محرر این عجاله و مقرر این مقاله بتحریک بعضی از احباب روحانی و اصدقای ایمانی که طی کشح از ارشاد ایشان ممکن نبود رساله مبسوطه محتوی بر معالجات و بیان ما یتعلق بالامراض الوبائیة که از جمله آنها هیضه هست که مرضی ست بس مهلک و متلف و در اکثر بلاد هندیه بلکه در تمامی عالم درین چند زمان سر بر افراشته و از ان جمی غفیر هلاک شدند و می شوند تالیف کرده ام و آنرا بالشهاب الثاقب و السهم الصائب لطرد العفریت الخالب الخائب موسوم ساخته ام اما فی زماننا که همم کافه انام را از مطالعه و ملاحظه مطولات قاصر و نافر یافتم (نا امید شونده ۱۲) لهذا برای رفاه و نجاح عام و فلاح انام خواستم که از جمله آن خلاصه

سبوح تقدیس کسے رفتن عیب و ناقصه قفر ... بیابان بے آب و گیاه قفار جماعة ۱۲

فصل ششم را که در باب غذا نوشته‌ام بنگارم و بنا بر افادهٔ کافهٔ انام تبلیغ آن دارم که زود
ممکن الوقوع ست و انشاء الله تعالی اگر زمانه دست می دهد متعاقب اصل رساله هم محلی
بزیور طبع ساخته هدیهٔ ناظرین حق گزین کرده خواهد شد و ملخص رساله بخدمت ناظرین با تمکین
باعتنا التماس میکنم که آنچه درین ملخص جمع کرده‌ام بنا بران نیست که تخطیه و تشنیع و تقبیح
معاصران سرمایهٔ افتخار خود می پندارم بلکه درین دو گونه خیرسگالی تراوش می کند که هم برای
بهبود کافهٔ انام کافی ست و هم جهت سود معاصرین منصفین عالی مقام وافی اما چون بعضی از معاصرین
مصنفین آنرا بر امری دیگر محمول فرمایند و نعل در آتش شوند و انصاف از دست دهند و
بر اغلاط و اعتساف خود ها استبداد فرمایند آن از دو حال خالی نبود یکی آنکه این ظن ایشان
همان ست که حق تعالی بآن اشارت و هدایت فرموده ان بعض الظن اثم الآیه دوم
آنکه چون این حضرات را بر اغلاط و اعتساف خود ها تنبه نشود بلکه بران اصرار و استبداد فرمایند
پس سالکان مسالک صدق و سداد و راه نوردان مناهج حق و ارشاد از اعلان امر حق
که مبنی و مفضی بر افادهٔ عام و رفاه کافهٔ انام ست چگونه دست بردار می توانند شد کما قال
العلامة قطب الدین الشیرازی فی شرح القانون فی بیان اوصاف الاطباء و یکون کثیر الاسفار
والتنقل فی الدیار باحثا عن العلماء طالبا لملاقاة ذوی الفضل کثیر السؤال والاستقصاء عن
کتب الاوائل من الحکماء مما یحتاج الیه شدید الحرص علی جمعها واقتنائها واذا ملکها کان حریصا
علی قرائتها وفهمها والمواظبة علیها والملازمة لها اشد من حرصه علی طلبها وتملکها اذ الغرض
من تملک الکتب لیفهم ومن ادخار العلوم لیعلم والا کان مالکها حمارا یحمل اسفارا ویستقل حمل
والنصب والحرص والاجتهاد والسهر للمطالعة والقراءة وتکرار التعلم والاشتغال بذکره فلنا
انه لا ینبغی ما قد قرءه وفهمه فان النسیان یعرض لکل انسان ویصرف همته فی اسفاره الی ان یعبر

اختلاف امزجة البلدان والاهوية التي بالطبع والتي بالعرض ويعرف ما يختص
بكل موضع من حيوان ونبات وجبال وبحار وانهار وكيفية امزجة كل موضع و
اخلاقهم وعاداتهم واهويتهم واغذيتهم ومشاربهم وصناعاتهم وما يتجدد من امراضهم
في فصل فصل وبما يداوون مرضاهم ويمتحن ذلك هل هم مصيبون فيما مخطئون ام ان
خطاؤا فلينظر هل خطائهم منهم او من اطبائهم وليفتش ويبحث عن اسباب هذه الامة
كلها ويثبتها ويعين حسبها ولا يقنع بذلك حتى يستشهد باقاويل المتقدمين من الاطباء
فان خالف ذلك فلينظر من المخطي ويتفحص مع كل هذا الاستقصاء عن الادوية المفردة
ومعرفة [illegible] واسمائها وقواها وتمييز جيدها من رديها وسليمها من مغشوشها الى ان
قال كثير التفكر في احوال من بين يديه من المرضى ناظرا فيما يحتاج ان يدبرهم وقبل
ان يجئ اليهم يحاسب نفسه كل يوم فيما فعل معهم ووصف لهم فان علم انه مصيب مضى
على ما هو عليه وان اخطأ او قصر في بعضها تلافى ذلك واعدله بما يوافقه الخ وچون از
اکثر متعمدین گوش کرده ام که از اهل هند جز فاقه و پرهیز هیچ نمیدانند وتا وقتیکه مرضی را
غذا داده شود هیچ طور قوت آنها باقی می توا ند ماند وچون قوت اینان از فاقه
وباز داشتن از غذا باقی نماند دوائی نشد چگونه جان بری [illegible] مریض متصور میتواند شد (چه جائیکه
دفع مرض) ومؤید همین مقال ست اعمال وافعال اطبای نامدار ومعمول به صفوه اکابر روزگار
در معالجات ومداوات لهذا این مختصر را بر نگاشتم تا بر صاحبان انصاف که دور از اعتساف
اند حالی شود که باتفاق ائمه فن اندرین باب طریق انیق وصواب چیست وحق بجانب
کیست واین ملخص را ملقب به دافع المنیه ونافع البریه فی احکام التغذیه لاصحاب
الحمیة والمیضة موسوم ساختم و بر چند فصول وخاتمه مرتب کردم والله ملهم الخیر

والتوفیق وهو ولی التحقیق **فصل اول** در بیان ماهیت و تعریف غذا بدانکه
غذای مطلق آنست که تاثیر و تاثر آن در بدن بماده فقط باشد نه بکیفیتی از کیفیات اربعه
غالبه بر مزاج اصلی و نه بصورت بدین نهج که چون وارد بدن گردد و تاثیر دران نماید بسبب
کیفیتی که لازم آنست بدن ازان متاثر و متغیر نشود و از مزاج اصلی خود برنگردد بلکه
دران تصرف نموده صورت غذائی آن را متغیر و متبدل گرداند که صورت اصلی آن باقی
نماند و مستحیل بصورت خلطی شود و آنچه بالقوه هست آن را بالفعل آورد و ظاهر کند و مستعد شود
که بگردد جزو عضو باقطار ثلثه اعضا و بفزاید در انفس گردد بر آن صورت عضوی رسد
فیاض جل اسمه باستعداد قریب مانند آب گوشتهای لطیف و زرده تخم مرغ نیمبرشت و یا بعید مانند
نان گندم و سائر حبوب و کیفیت حاصل ازان منافی و غالب کیفیت اصلیه بدن نباشد
و دوای مطلق آنست که تاثیرش در بدن بکیفیت فقط باشد و ماده آن قابلیت غذائیت
و جزو بدن شدن نداشته باشد و غذای دوائی آنست که تاثیرش در بدن بماده و کیفیت
هر دو باشد بغلبه ماده که بعد تاثیر و تاثر ازان خلطی حاصل شود که جزو بدن و مشابه آن شود
و به آن اندک کیفیتی و مزاجی باشد غالب بر کیفیت و مزاج اصلی بدن و اندک تغیر در بدن نماید
بکیفیت خود بهر کیفیتی که باشد و دوای غذائی آنست که تاثیر آن در بدن بکیفیت و ماده
هر دو باشد بغلبه کیفیت و بدن را متغیر سازد باندک تغیری و ثانیا بدن دران تصرف نماید
و ازان خلط بسیار کمی حاصل گردد که قابلیت غذائیت و جزو بدن شدن و فیضان صورت
عضوی داشته باشد با احداث کیفیتی غالب بر بدن و ذو الخاصیه آنست که تاثیر آن
در بدن بکیفیتی و امری ورای کیفیات و امور ظاهره حسیه و جسمیه باشد بلکه بمناسبتی
و امری بسیار لطیف دقیق و خفی مطلق که تعبیر آن بامور محسوسه نتوان نمود و [illegible]

سقمناطیس و تاثیر فادزهر و سم در بدن که بتغیر ازان بصورت نوعیه نیز نموده اند و ذوالخاصیه
اگر تاثیر آن بموافقت آن را فادزهر و تریاق نامند و الا سم و فادزهر و تریاق آنست
که تاثیر آن در بدن و حرارت غریزی و قوی و ارواح بطریق موافقت و محافظت
و تقویت و اعانت قوی و ارواح بر دفع و رفع نکایت و اذیت سم مودی بحدی باشد
که هیچ دوای دیگر را بآن حد نباشد و غذای ذوالخاصیه آنست که تاثیر آن بماده
و صورت هر دو باشد اما ماده غالب بنحو مذکور از فعل و انفعال تاثیر و تاثر مانند روغن گاو
و گوسفند که با وجود تغذیه احداث تفریح و دفع سمیت نماید و دوای ذوالخاصیه آنست
که تاثیر آن بکیفیت و صورت هر دو باشد مانند فادزهر حیوانی و جدوار که با وجود تریاقیت
و دفع سمیت و اذیت سم احداث حرارتی غالب بر مزاج اصلی بدن می نماید و غذای
دوائی ذوالخاصیه آنست که تاثیر آن بماده و کیفیت و صورت هر سه باشد مانند تفاح و
خمر که با وجود تغذیه و احداث اندک کیفیتی غالب بر بدن تفریح و سروری آورد و سم مطلق
آنست که تاثیر آن در بدن مخالف و ضد فادزهر باشد و بزودی و بلا مهلت حرارت
غریزی و ارواح و قوی را فاسد و فانی سازد و فرصت فعل و انفعال نه بهیچ جای
تدبیر و دوای سمی آنست که تاثیر آن بکیفیت و صورت نوعیه هر دو باشد و بعد تاثیر و
تاثر با حصول اثر سمیت احداث کیفیتی غالب بر کیفیت اصلی بدن نماید و در آخر
مزاج بدن را فاسد سازد و غذای سمی آنست که تاثیرش بماده و صورت هر دو باشد
و بعد فعل و انفعال با حصول تغذیه بدستور مسطور احداث سمیت نماید و غذای دوائی سمی
آنست که تاثیر آن بماده و کیفیت و صورت هر سه باشد و بعد تاثیر و تاثر با حصول غذائیت
و کیفیتی غالب احداث سمیت نماید مانند لحوم افاعی و سائر لحوم و گیاهای سمیه

فصل دوم

در ضرورت وحاجت بسوی غذا قبل ازین دانستی معنی غذا اکنون باید دانست که حاجت
بغذا یا برای زیادت ست در نمو ویا برای اخلاف عوض متحلل و در محل خود مذکور ست که مستولی
بر جسم از کیفیات حرارت و رطوبت ست و محلل بر آن رطوبت حرارتست یا اسباب دیگر و بمقدار
آنچه ناقص می شود از رطوبت ناقص میشود حرارت مثل آن بجهت ضرورت نقصان
محمول وقت نقصان حامل و بدن دائم التحلل و التناقص ست پس آن محتاج ست بسوی
آنچه ناقص شده ازان تا قائم شود مقام آن و این عوض شبیه باشد بآنچه ناقص شده
ازان و قائم میشود مقام آن و دانستی که غالب بر آنچه ناقص شود حرارت و رطوبت ست
پس غالب بر عوض از کیفیات واجب ست اینکه حرارت و رطوبت بود و آنچه غذا می افتد
جز این نیست که غذا می شود بمقدار آنچه در وی ست از جوهر حار و رطب پس ظاهر شد که
غاذی در اکثر خون باشد و غذا بما هو غذا مسخن و مبرد و مرطب و پس نمی شود یعنی ا
فاعل این باشد در حالیکه صورت نوعیه وی باقی باشد چه این فعل دوا ست و اما غذا پس
فاعل این می باشد بعد خلع صورت خود و لبس صورت خلط و گاهی غذا مغیر بدن بود بجهت
کمیت چه آن هرگاه کثیر بود مقدار آن صورت شود تخمه و امتلاء و عفونت و حمی و اگر
قلیل بود مقدار آن پیدا کند هزال را بعد ازان ذبول و بهمین اشاره ست در حدیث
آنچه وارد شده خیر الامور اوسطها و گاهی عارض میشود غذا را امری که بسبب آن غیر موافق
شود برای بدن مثل اینکه اخذ کرده شود در غیر وقت آن یا نه بکیفیتی که واجب ست یا آنکه استعمال
کرده شود بآن آب و شراب اکثر از واجب یا در غیر وقت آن یا استعمال کرده شود حرکت
بران قبل وقت آن یا نوم وقتیکه کثیر باشد از ناپختگی یا بجهت آنکه حاصل شده او را بعضی
ضرورتی جمع بین ما یضر البدن پس غذا بکلیه شبیه به بدن نه شود بلکه باقی ماند ازان

فضله کرد لهذا حق تعالی برای وی قوی مدبره و ذائقه ازان آنچه را که فاضل شود از
غذا خلق نموده و مهیا کرده برای وی مجاری که مندفع شود از آن فضلات آن
و هر گاه حال غذا چنین بوده است پس واجبست بر مراعی حفظ صحت اینکه رعایت کند
در احوال آن و بالجمله آنچه متعلق بود به تدبیر غذا در شهاب ثاقب آنرا بتفصیل ذکر
کرده ام اینجا بخیال تطویل ازان طی کشح نمودم **فصل سوم** در اوقات تناول
غذا بدانکه واجب است که بالا رغبت و خواهش غذا نخورند چنانچه در حدیث وارد است
که حق تعالی پیدا نکرده ظرفی را بدتر از معده و وقتیکه آدم را خورش ضروری شود باید که
آن را سه حصه قسمت کند حصه برای طعام و حصه برای آب و حصه برای تنفس و باید که
ترک غذا نماید و دست از طعام خوردن بکشد و هنوز بقیه از شهوت و گرسنگی باقی باشد
زیرا که در هنگام طبخ غذا متخلخل و منتفخ میگردد و بسبب تخلخل و انتفاخ معده ممتلی و پر
میگردد پس اگر طعام بسیار خورد که معده پر گردد و جای تخلخل آن نماند باعث
سوء هضم و فساد آن میگردد پس باید که آنرا ممتلی نگرداند و مکان برای آب
و تخلخل و انتفاخ غذا باقی دارد تا هضم و طبخ غذا نیکو و بهتر گردد و نیز استعمال غذا
یا در حال صحت است یا در حال مرض آنچه در حال مرض است سزاوار نیست که تاخیر
کرده شود در استعمال آن تا حین ظهور شهوت و رغبت چه بسا اوقات اشتها ساقط
می باشد و بدن محتاج می باشد بغذا و این بجهت اشتغال طبیعت بود در مثل این
وقت از تدبیر غذا به تدبیر بدن و دفع موذی و بسا اوقات می باشد شهوت [illegible]
مفرطه و بدن غیر محتاج بسوی غذا چنانکه در شهوت کلبی می شود و اما در حال صحت
پس خالی نبود از آنکه معده متحمل غذا یا حار بود بافراط یا بارد بافراط یا قریب باعتدال

پس شهوت درین هنگام یا صادق بود چنانکه در اکثر ناس بود چه شهوت یافته
نمی شود در غالب امر مگر وقتی که خالی باشد معده و مقدم نمی شود در غالب امتلاء معده
را و عدم خلو آنرا یا اینکه شهوت کاذب بود مثل شهوت سکاری و متخومین چه سبب
شهوت سکران و غدغه شراب ست فم معده را بقبض و جلاء بمرارت و تقویت
بعطریت و سبب شهوت اصحاب تخم حموضت طعام ست که در معده ایشان غدغه می کنند
فم معده را و نیز طعام چون فاسد شود حاصل نشود از ان برای معده غذائی پس باقی
ماند تقاضای آن برای غذاء صالح بجهت تغذیه آن مستمرا مع استیفا بها الی حظ
ما فیها و فرق میان شهوت صادقه و کاذبه به پنج وجه است اول از جهت نفخ
و قراقر چه شهوت طعام وقتیکه صادق باشد نباشد چیزی ازین و وقتیکه کاذب
بود قراقر و غیره باشد و دوم از جهت جشاء زیراکه وقتیکه باشد طعم غذاء مستحیل
در وی و کثیر باشد و ظاهر شود چیزی از طعام با آن پس آن کاذب است و چون
از نها چیزی نباشد پس آن صادق ست سوم از جهت ثقل و او آنست که
معده وقتیکه باشد در وی ثقل پس آن کاذب ست و وقتیکه باشد خالی ازین
پس آن صادق ست چهارم از جهت بعد عهد باستعمال غذا و قرب آن پس وقتی
که باشد معده قریبة العهد باستعمال غذا پس آن کاذب ست و وقتیکه باشد بعیدة العهد
پس آن صادق ست پنجم از جهت مقدار غذای مستعمل پس اگر آن متوفر بود اکثر
از شهوت حاضره و احتمال قوت پس آن کاذب ست در غالب احوال و اگر چنین
نباشد پس آن صادق ست پس چون شهوت کاذب بود جائز نیست استعمال آن
چه در [illegible] ادخال طعام بر طعام بود و قریب ست که بیان ضرر آن بیاید بلکه

وهمچنین حال باید که مبادرت نموده شود بسوی قذف انچه که در معده باشد واخراج
آن بقی و اسهال و اول اجود واسرع ست بعد ازان امر نموده شود بنوم طویل تا
مستریح شود قوت ومنعطف شود به باطن وهضم نماید انچه باقی مانده باشد در معده
وچون بعلامات مذکوره دانسته شود که شهوت صادق ست واجب بود استعمال غذا
وجائز نبود دفع آن چه این جوع نمی باشد مگر بانیکه خالی بود معده ومتصل بود جذب
کبد وبدن کل آن برای غذا بسوی فم معده ودرین هنگام اگر استعمال غذا نکرده
شود جذب کند رطوبات بدن را ومنجذب اکثر صفرا بود ورطوبات مائیه لطیفه بسبب لطافت
آن وقبول آن برای انجذاب چه این جذب قریب بود از جذبیکه باضطرار خلا باشد
پس جذب ارق والطف بود اولاً وچون منجذب شود این رطوبات بسوی معده تا
لازم نه آید خلا وآن منطلم بجوع ست پس ممتلی شود بر آن و گردد مثل صدید وطعام
صبر بر جوع بپیکند معده را باخلاط صدیدیه وعارض میشود بعض مردم را بر جوع غشی وسبب
آن افراط حرارت وضعف فم معده است وباید دانست که چنانکه جائز نیست تاخیر
استعمال غذا با ظهور شهوت صادقه همچنین جائز نیست تقدیم غذا بر ظهور آن زیرا که
آن اگر اخذ کرده شود قبل وقت فاسد شود و باشد فساد آن بمقدار تاخیر آن وفرق
بین الفسادین آنست که فساد متقدم میباشد در غالب الامر بسوی مواد فجه غلیظه بجهت
استعمال آن قبل ثوران حرارت وهیجان آن پس اگر گفته شود وقتیکه باشد سبب ظهور
شهوت صادقه افتقار اعضا بسوی تناول غذا واحتیاج آن بسوییش پس چگونه تسکین
می شود باستعمال غذا وانحدار آن بسوی معده چه از مستحیلات ست اینکه گفته شود که
غذا منهضم شده ومنحدر گردیده ومتصل شده درین زمان قصیر گوییم شهوت بر دو قسم ست

طبعیه و نفسانیه پس شهوت طبعیه آنست که باشد از جذب اعضا و افتقار آن بسوی
غذا تا بدل ما تحلل گردد و نفسانیه آنست که خاص بود بمعده پس انچه ساکن شود نزد
تناول غذا النفسانیه هست نه طبعیه و نیز باید دانست که وقت غذا مشروط نیست بنهوض شهوت
صادقه فقط بل بامور اخری نیز با چنانکه باشد بعد نقاء امعاء از فضلات غذاء متقدم و بعد
خروج بول و بعد ریاضت اگر اکل معتاد و آن باشد و بعد حمام در غالب الامر و در صیف
اول النهار و در شتا وقت نصف النهار و شرط دفع بول و براز از آنست که مستریح شود
قوت و اعضا از ثقل فضلات مذکوره زیرا که هرگاه مستعمل شود غذا با وجود این فضلات
مشغول شود طبیعت بهضم آن و تدبیر آن و این فضلات شک نیست که رطب اند پس
متبخر شود و از آن ابخره ردیه و حاصل شود از آن نفخ و قراقر و این موجب فساد غذا بود
چه مانع بود معده را از احتوا بر آن پس فاسد شود و اما حمام و ریاضت پس بسبب آنکه
این هر دو تحلیل نمایند فضلات اعضا را و نزدیک این مستریح شود قوت و منبعث گردد
حرارت غریزیه و نهوض نماید طبیعت بطلب غذا تا اخلاف نماید بر اعضا عوض انچه متحلل
شده و اما امر صیف و شتا و دیگر شرائط تناول غذا در رساله شهابیه ثاقب بتفصیل ترقیم یافته
درین مختصر بخیال طوالت بر همین اکتفا کردم پس استعمال غذا در صیف و شتا در وقتین
مذکورین باید پس اگر اتفاق افتد اعتدال هوا در هر دو آخر نهار پس عشا بهتر است از غدا
چه عقب آن باشد سکون و اجتماع حرارت در باطن و هضم مفتقر است بسوی هر دو و مثل
این عشا در خریف و ربیع نیز بهتر باشد از غداء غیر اینکه عشاء مضر بود به بصر و ممکن است
دفع این مضرت بمشی رقیق یا بتاخیر نوم تا حین انحدار غذا بسوی قعر معده یا باستعمال
انچه مقوی فم معده بود و مانع بود از صعود بخار بسوی دماغ و این امور یست که رعایت آن

در غذا باید نمود و مقتضای این همه امور در رسالهٔ مذکوره ذکر یافت که مراعات آن هم
واجب است

فصل چهارم

در بیان آنکه کدام وقت به ابتلای هیضه دادن
غذا مناسب و جائز است و کدام وقت مضر و مهلک مخفی نماند که چون آثار هیضه
معلوم شود و موجبات آن پدید آید باید که غذا ترک نمایند قال الشیخ اذا ظهرت علامات
الهیضة فاخذ الجشاء یتغیر عن حاله ویحبس فی المعدة ثقل وفی الامعاء بوخز وکان معها
غثیان فیجب ان لایتناول علیه شیٔ البتة ولابعد ذلک الا عند ما یخاف سقوط
القوة وعنقریب توضیح و تفصیل این قول شیخ خواهد آمد فانتظرو تا وقتیکه سمیت
هیضه دفع نگردد و امتلاء معده و امعاء از غذا و طعام فاسد ردی و خلط مهیج هیضه
مندفع نشده باشد و علامات امتلائیه ردیه هیضه مثل غشی و نفخ و قراقر معده و قلق و کرب
و اضطراب و امتلاء و سقوط نبض و انضغاط آن و دیگر اعراض ردیه برطرف نشده باشد
و شهوت صادق بهم نرسد دادن غذا بوجه من الوجوه جائز نیست پس آنچه بعضی[1] از اطبا
با ادعاء مهارت در هنگام لحوق تمامی عوارض ردیه هیضه که در رساله شهاب ثاقب بالتفصیل
مذکور شد در عین شدت هیضه و شدت اعراض مذکوره از غشی و تشنج و نفخ و قراقر و ظهور
آثار سمیت تجویز غذا می نمایند و بتاکید اکید برای دادن غذا حکم می دهند و غشی را
سرسام تصور می نمایند و بمعالجه سرسام می پردازند چنانچه عنقریب مذکور می شود و باین کار
همچو فعل شنیع که موجب اتلاف و اهلاک الوف عباد است مبادرت می فرمایند و طرفه
اینکه بعض اکابر روزگار بجای خود بدون مشاهده حال مریض مستخیر میشوند و استخاره
را حجت شرعی قرار داده حکم اعطای غذا می کنند و می فرمایند که در هیضه شدیده
شرعا منع غذا ثابت نشده و از قرآن و حدیث و اقوال ائمه و اصحاب منع غذا در عین شدت

[1] مراد از بعضی اطبا جناب میر جعفر علی صاحب ادام ظله العالی بدوام الایام و اللیالی ۱۲ منه

هیضه مستنبط هم نمی شود و با تفاق رای این طبیب گو که از قواعد طبیه بخوبی آگاهی
ندارد چون با وجود مکرر دیدن استخاره اگر یکبار هم استخاره بهتر آید میفرمایند که بعد
آمدن استخاره بمقتضای فقه و حدیث آنست که عمل بران فرض هست و دادن غذا
فرض و واجب میشود و در ترک غذا بعد آمدن استخاره اثم و گناه کبیره است در رای
این طبیب ماهر اینکه چون استخاره دیده شود اگرچه بعد استخارهای کثیره متواتره
یکبار هم باستخاره رخصت دادن غذا معلوم شود اگرچه حاجت استخاره هم نبوده بمصداق
آنکه سعی در کار خیر حاجت هیچ استخاره نیست پس حالا اگر بدادن غذا الوف و مأتین
هم هلاک شوند با از مواخذه اخروی بری ام چه طبیب ذمه دار این نیست که کسی را
مردن ندهد هر وقت که موت کسی می آید تقدیم و تاخیر ساعتی نمی توانند شد قال
الله تعالی اینما تکونوا یدرککم الموت ولو کنتم فی بروج مشیدة
و آیه اذا جاء اجلهم لا یستاخرون ساعة ولا یستقدمون پس اگر طبیب
بجای غذا زهر دهد باعث موت آن فعل این طبیب نخواهد شد بلکه چون موت آن در
همان ساعت مقدر شده بود اگر غذا هم نمیداد البته می مرد چون در موت و زندگی
اختیار طبیب نیست و مقدر همان بود که این بندگان خدا در همین اوقات بمیرند پس
طبیب پیش خدا معذور است و چون باستخاره مشوره از خدا گرفت حجت آن بر خداوند
عالمیان تمام شد که مجرد فعل این طبیب را در موتش مدخلی نبوده خدا همچنان مقرر کرده
بود اگر غذا داده نمی شد و استخاره هم دیده نمی شد یقینا می مرد آری اگر موت ایشان
در علم خدا مقدر نشده بودی و از غذا هلاک میشد البته مواخذه جناب باری عز اسمه
گنجایش داشت و چون مشوره با خدا باستخاره نموده شد حق تعالی عیاذا بالله بکفش

مشهور قتل گردید پس حالا کدام گنجایش مواخذه بعد استخاره باقی ماند آری این احسان بر مریض است که روح انسان از تشنه و گرسنه خارج شدن نمیدهیم تا حسرتی در دلش باقی نماند که تشنه و گرسنه مرد و لهذا حکم می نمایم که مکرر تا آنکه روحش از بدنش مفارقت نکند ساعةً فساعةً و لحظةً فلحظةً غذا می داده باشند و در دادن آب جوش برنج توقف ننمایند و عند المواخذه سبیل استدلال می پویند و ادلهٔ عجیب و غریب قائم میفرمایند چنانچه شطری ازان بمعرض بیان می آید و بعض آنچه بچشم خود مشاهده کرده ام اظهار می کنم

فصل پنجم در بیان استدلال بعضی اطبای اهل تجارب که برای تجویز غذا هنگام اشتداد اعراض ردیهٔ امتلائیهٔ هیضه بیان می کنند مع رد هفوات آنها

دلیل اول آبجوش برنج و شوربا و آش غیره که ساعت بساعت میدهیم و بتغذیه جبر مینمائیم بجهت آنست که در استطلاق و قی خارج می شود و معده القویت می نماید

دلیل دوم آنکه آب و هوای دیار دکن مقتضی همین ست که اطبای اینجا غذا در هر حال میداده باشند و فاقه و امساک بمریضان این دیار مضر که اگر نمی خورند انصباب صفرا بمعده میگردد و تولید صفرا درین دیار جنوبی بکثرت می شود که از خصائص این دیار ست ؛

دلیل سوم اینکه نوعی که اطبای موجودهٔ زمان در هیضه غذا بتاکید و اجبار و اصرار می دهند همین نمط شفائی خان مرحوم هم بمریضان مبتلای هیضه غذا می دادند

دلیل چهارم آنکه دادن غذا هر لحظه و هر آن بتواتر و توالی بنا بر آن در عین شدت هیضه و شدت اعراض آن واجب شد که اثر سمیت در امتلا و بر معده بطعام کم و در خلاء زیاده میشود

دلیل پنجم آنکه در هیضه و بائیه معده و بدن و امعاء خالی از امتلا میباشد چه این مرض امتلائی نیست پس بسبب خلا و جفاف

وزان غذا داده می شود دلیل ششم آنکه در هیضه ضعف بسیار عارض میگردد
و شهوت طعام غالب میباشد لهذا ضرورت غذا است دلیل هفتم آنکه شیخ در تحرز
از سم گفته ان الممتلی من الطعام والشراب اذا سقی السم عرض للسم عارضان احدهما
ان یتدفن فی خلال باامتلاء منه والثانی ان العروق تکون مملوة فلا یجد السم
فیها منفذا وربما کان فیها طعم شیء یضاد السم انتهی پس همین قیاس غذا می دهیم که
سمیت هیضه و برودت آن بسبب امتلاء معده از تاثیر باز می مانند پس چون غذا
داده شود و در تمامی بدن نرود می سرایت کند و تمام بدن ممتلی شود سمیت هیضه
و اخلاط ردیه از سرایت بسبب عدم منفذ باز ماند دلیل هشتم آنکه اگرچه غذا صدیق
مرض ست لکن صدیق طبیعت هم ست پس چون طبیعت بسبب دادن غذا قوی
شود غالب آید بر مرض و ازاله آن نماید دلیل نهم آنکه اسحق خان در شرح قانون
فرموده و اذا وجب علیک الخوف من سقوط القوة ان یمنع الهیضة ای الاستطلاق
التی الحادث فیها و لم یستفرغ الجمیع من الاخلاط الفاسدة و الغذاء المستحیل الی الکیفیة
الردیة فاغذه بالاغذیة الکاسرة و المعدلة ثم استفرغه بعد ایام تستریح فیها القوة و
تستعد للدفع الصناعی و هذا امر غامض لا یهتدی الیه الا افراد من الحذاق فان کثیرا
ممن ضعف معرفتهم باسرار هذه الصناعة لا یجوزون منع الهیضة قبل الاستفراغ التام
اتباعا للقضیة المشهورة فیما بینهم مع عظم الخطر فیه و لا یدرون ان مثل تلک القضایا لیست
و التحقیق انتهی بالفاظه و این نص صریح ست در اجازت غذا قبل نقاء تام در هیضه
دلیل دهم آنکه غذا درین وقت اگر موجب هلاکت می بود پس لازم بود که هر که را
غذا داده می شد هلاک می شد و جائی تخلف نمی شد و حال آنکه بعض مردمان را

که غذا داده شد انجام شان بسلامت انجامید پس بتجربه معلوم شد که غذا
درین اوقات موجب هلاکت نیست والا کسانی را که غذا داده می شد یکی از آن
هم جان بسلامت نمی برد و جان بر نمی شد پس چون بدادن غذا اگرچه اکثر
مریضان هلاک هم شدند لیکن بعضی محفوظ ماندند پس از کجا ثابت شد که غذا سبب
هلاکت شده **دلیل یازدهم** قول گیلانی ست در علاج قی مطلق در شرح قول
شیخ و قلل الغذاء و لطف و استعمل الصوم و الریاضة اللطیفة و الغرض بهذا تقلیل
المواد و احواج المعدة الی التمسک بما عندها من الغذاء و انما ینبغی ان یفعل هذا اذا
لم یکن المادة صفراویة فانها ح قد تهیج بهذا التدبیر و تزداد بل قد ینبغی ح ان یکثر
الغذاء و یرفه العلیل لیسکن حرکة تلک المادة **دلیل دوازدهم** آنکه شیخ الرئیس
در فن ثالث در تدبیر ماکول گفته و ربما احتیج الی ادخال طعام او شیء شبیه بالطعام
یکون دوا لمثل الذین یتناولون اغذیة حریفة و بالجملة فاذا امتنعوا عنها بعد زمان
لم تهیج فیه الهضم بالمرطبات من الاغذیة المتفهة صلح بذلک کیموس ما اغتذوا به هؤلاء
لیغنیهم هذا التدبیر و الحاجة بهم الی الریاضات و این تصریح ست بجواز ادخال طعام
بر طعام و لهذا آبجوش بیخ غلیظ ساعة فساعة و آنا فآنا میدهیم و هرگاه دانستی
این اقوال فاسده و ادله کاسده را پس لازم شد که برد اقوال شان پردازم تا
طالبان حق از جادهٔ صواب منحرف نشوند و حقیقت حال این نافهمان بخوبی
منکشف گردد پس میگوییم بتوفیق الله تعالی و حسن تائیده که آنچه این نافهمان گفته اند
که موت مقدر است اگر غذا داده شود یا نداده شود این را دخلی نیست و مواخذهٔ
آن نمی تواند شد پس میگوییم که این از نافهمی ایشان است بلاشک در نصوص ماخوذ عند الله

میشوند و باید که اولاً تحقیق موت پیدا ازم وثانیاً حال این اطبا برنگارم و آشکارا
سازم بآنکه بدن انسان مخلوق ست از عناصر و اخلاط اولاً و ثانیاً از منی
مخلوق از آنها و آن خلقت بنحوی ست که بسرعت تحلیل می یابد یعنی قابل تحلیل
و تبدیل و زوال و فناست زیرا که اگر صلب مخلوق می بود بحیثیتیکه مطلق از آن
تحلیل نمیرفت و مطلق آفتی دران تصرف و راه نمی یافت مانند حجر هر آینه ممتنع می بود
از اعضا مزاولت حرکات ارادیه و افعال متنوعه و مختلفه از جذب و دفع و امساک
و هضم و غیر آن و اگر مخلوق می بود بکمال نرمی باین حیثیت که می بود رطب خالی
از یبوست مانند مائعات هر آینه ممتنع می بود از ان محافظت شکل خود بجهة آنکه
استمساک و استحکام نمی باشد مگر بسبب اجزاء یابسه پس لابد باید که بین بین میان
کمال صلابت و کمال لین باشد تا اینکه حرکات ارادیه و حرکات مختلفه
مذکوره ازان صادر توانند گردید و ممکن نیست این بدون آنکه با آن رطوبتی باشد
که افاده لین و نرمی کند و حرارتی که مقتضی صلابت باشد و درین هنگام حرارت
و رطوبت هر دو یا متساوی می باشد یا آنکه رطوبت مستولی بر حرارت می باشد
و یا بالعکس و اول محال ست بجهت آنکه مقتضی انتفاء افعال مذکوره است و همچنین
دوم برای استلزام آن انطفاء حرارت را پس متعین سوم میگردد که آن بودن حرارت
ست غالب بر رطوبت و ظاهر ست که هرگاه حرارت غالب بر رطوبت باشد و تقرر
دران نماید متبخر میگرداند آنرا و لازم می آید ازین که قبول نماید بدن تحلیل را
و محتاج می باشد بسوی بدل ما یتحلل تا آنکه مدتی باقی بماند و قوت غاذیه بجهة تخلفه
بدل ما یتحلل ست از بدن و قوت حیوانیه برای تخلفه بدل ما یتحلل از روح ست

در بیان افعال طبیعه

و آن حرارت را حرارت غریزیه نامند که تقویت و حفاظت و کدخدائیت بدن
بدانست و تمام میگردد و با آن افعالی که مضطرست بسوی آن طبیعت در بقاء
بدن از جذب ملائم و دفع منافر و امساک و هضم و غیر اینها و نیز مخفی نماند که بقاء بدن
ممکن نیست بدون تصرف قوی در امر غذا و استخلاف بدل ما یتحلل از آن و این
از جملهٔ افعال قوای جسمانیه است و افعال قوای جسمانیه البته متناهی اند پس این
ایراد بدل ما یتحلل نیز متناهی ست و وجه متناهی شدن ایراد بدل ما یتحلل آنست
که رطوبت اصلیه در اصل در مقدار اکثری باشد و استمداد آن با رطوبات دمویه
می گردد و آنچه تحلیل می شود نیست آن مگر همین رطوبات دمویه با اندک از
رطوبات اصلیه و بدل نمی باشد مگر برای رطوبات دمویه که ممده رطوبت اصلیه
است و اما نفس رطوبت اصلیه پس امکان ندارد که چیزی بدل آن گردد و
قائم مقام آن شود زیرا که رطوبت اصلیه رطوبتی ست که اول تخمر و نضج در
اوعیه غذا مانند معده و امعاء و کبد می یابد و ثانیا در اوعیه منی مانند انثیین و
ثالثا در رحم و بعد تخمر و نضج آن در بدن واصل میگردد بخلاف رطوبت غذائیه
که نضج آن نمی شود مگر در اوعیه و آلات غذائیه و لهذا در غیر آنها پس صلاحیت و
قابلیت اخلاف آن و قائم شدن مقام آن ندارد و نیز ممکن نیست تکون بدن مگر از
رطوبت اصلیه که آن عبارت از منی مرد است و اصح آنست که منی مرد قائم مقام
فاعل ست و منی زن و دم طمث قائم مقام ماده اند برای مناسبت با حرارتے
که منضج و غاذی آنست و دافع فضلات آن و آن حرارت لا محاله بتدریج
تحلیل می کند آنرا و چون علی الدوام تاثیر کند مؤثر واحد در متاثر واحد استمداد

می یابد تاثیر آن در هر آن بجهت آنکه مؤثر در زمان اول افاده می کند و متاثر
اثری را پس مستعد می گردد و متاثر برای قبول اثر مؤثر ثانیاً و هر چند باشد زمان
اطول می باشد ظهور آثار آن بیشتر و استعداد آن اقوی و کمتر می گردد متاثر
نیز و هر چند باشد متاثر کمتر می باشد تاثیر مؤثر در آن قوی تر پس هر گاه زیاده
گردد تحلیل رطوبت ضعیف میگردد و حرارت بجهت فنا ماده آن از مقداری که
در اول کون بوده مانند آنکه ضعیف میگردد گرمی سراج بنقصان دهن و
علی الدوام چنین می باشد تا آنکه فانی گردد رطوبت بالکلیه و منطفی شود
حرارت و متعطل شود قوی از افعال خود و آن موت ست چه معنی نیست برای
او بجز تعطل قوی از افعالش و آن منقسم شود بدو قسم طبیعی و غیر طبیعی پس طبیعی
تعطل قوی ست از افعالش بجهت انطفای حرارت غریزیه که آله ویست بفنای
ماده آن و غیر طبیعی آنست که نبود انطفا بفنای آن و انطفای آن یا بجهت عدم
شرط اوست که رطوبت غریزیه ست یا بجهت وجود ضد اوست که رطوبت غریبه
ست و اما ضرورت موت طبیعی پس برای آنکه انطفای حرارت غریزیه بسبب
طبیعی ست و انطفای آن ضروریست پس موت ضروری بود اما آنکه انطفا
سبب موت ست پس ظاهر ست برای انچه شناختی که موت عبارت ست از
تعطل قوی از افعالش بجهت بطلان آلت آن که حرارت غریزی ست و نقصان
حرارت غریزی لابد امر بود اول انتشاف هوا محیط با بدان ما رطوبت را زیرا که
هوا اگرچه بارد بود جداً نمی سازد و آن در آفاق مسکونه بر چه که تحلیل نکند بلکه
آن و جمیع اطوال محلل ست برای انچه در وی ست از حرارت اصلیه و حرارت مکتسبه

از شمس و کواکب دوم معاونت حرارت غریزیه نیز از دخل چه آن معاون هوا
بود در انتشاف رطوبت و تجفیف آن زیرا که همیشه فعل می کند در بدن حیوان
تا آنکه فنا شود رطوبت آن بالکلیه یا ضعیف شود بضعفی که قائم بود مقام فناء
پس منطفی شود حرارت و باطل شود موت پس سبب موت بعینه سبب حیات
بود زیرا که اگر حرارت غالب نبود بر رطوبت حاصل نشود حیات پس لازم آید از
غلبه حرارت بر رطوبت فناء رطوبت و از فناء رطوبت فناء حرارت سوم معاضدت
حرکات بدنیه و نفسانیه ضروریه در معیشت برای انتشاف هوا زیرا که حرکت محلل
است از آنها و عجز طبیعت از مقاومت این محللات ثلثه دائما زیرا که جمیع قوای
جسمانیه متناهی اند پس نباشد فعل قوی در ایراد بدل ما یتحلل دائما و بدل و زیادت
تحلل متظاهر اند و متعاون بهیئة نقصان و تراجع و هرگاه چنین بود خصوصا
وقتیکه معین بود بر اطفای آن بسبب خوز باده سبب آخر که رطوبت غریبه است که
حادث می شود دائما پس معین شود بر انطفاء آن از دو وجه یکی بخنق و غمر دوم
بمضادت کیفیت چه این رطوبت حاصله از ضعف هضم بلغمیه بارده بود و همیشه
متاکد بود و این اسباب بعض آن بعض تا اینکه منتهی شود بفناء رطوبت غریزیه
که آن برای حرارت غریزیه مثل روغن ست برای سراج و کثرت غریبه که مثل آب ست
برای سراج پس لازم آید درین هنگام انطفاء حرارت غریزیه و این موت طبیعی ست
مؤجل برای هر شخص بحسب قوت و مزاج آن و برای هر یک از اشخاص اجل مسمی
ست و آن مختلف شود باختلاف امزجه و این آجال طبعیه ست و اختلاف ست
در آنکه آن زائد و ناقص می تواند شد یا نه قسم دوم آجال اخترامیه ست و آن

۱ خنق بالفتح خفه کردن ۱۲ منتخب
۲ غمر فرو گرفتن ۱۲ منتخب
۳ اجل بفتحتین مهلت و مدت هکذا فی الصراح و فی المنتخب بفتحتین نهایت زمان مقرر و مهلت ۱۲ منه

یا بودنش مخالف برای آجال طبعیه بصفات عرضیه مخالف ست برای آن حقیقت
نیز و موت برابرست که طبعی بود یا اخترامی سبب آن فساد حرارت غریزیه است
و آن گاهی می باشد از داخل و گاهی می باشد از خارج بدن و از اسباب داخله بدن
اول فساد آلات ست و آن یا دماغ ست یا قلب یا کبد و فساد لاحق بهر احد ازین
اعضاء ثلثه یا برای سوء مزاج بود یا برای سوء ترکیب و سوء مزاج یا حار مفرط
بود چنانچه عارض می شود در حمیات محرقه از سرعت موت یا بارد مفرط چنانچه
در علت معروفه بجمود اما سوء ترکیب یا ورم در اغشیه دماغ چنانچه در سرسام یا مرا
سده که عارض شود برای دماغ چنانچه در صرع و سکته و اجل این آفات برای موت
و اجل آن آنست که نازل شود بقلب و اما دماغ و کبد پس چون آفت عظیم بود
در یکی جلب موت کند و اگر یسیر بود ممکن باشد خلاص از آن و سبب ثانی فساد
کیفیت حرارت غریزیه ست و آن یا بسبب حرارت قویه بود مثل آنچه عارض شود در
حمیات محرقه بسبب شدت نفوذ حرارت غریبه تحلیل آن بحرارت غریزیه یا آنکه بسبب
برودت قویه بود چنانچه در امراض بارده منطفیه حرارت غریزیه و سبب ثالث فساد ماده حرارت
غریزیه ست یا به نقصان یا بزیادت اما بنقصان پس مثل کسیکه استفراغ نماید استفراغ
مفرط پس منطفی شود حرارت غریزیه بجهت عدم ماده آن و مثل آنچه عارض شود از جوع
و عطش که محلل رطوبات بدن ست و مستلزم برای انطفای حرارت غریزیه اما بزیادت
پس مثل آنچه حادث شود موت از امراض حادثه از امتلا زیرا که بدن چون ممتلی شود
از اخلاط یا از طعام و شراب و باقی نماند در وی موضعی که متحرک شود هوا و مستنشق
و عارض شود از آن اختناق حرارت غریزیه و انطفای آن اما اسباب خارجیه موجبه

برای انطفای حرارت غریزیه پس چند امور اند یکی باستفراغ آن یا باستفراغ جوهر
آن یا باستفراغ مادهٔ آن مثل آنکه قطع شوده شود عرق یا شریان مُخارج شود و از آن
خون پس خالی شود حرارت غریزیه دوم آنکه برسد غشی فرح مفرط پس مختنق شود
و منطفی گردد بسبب اختناق سوم انسداد مجاری نسیم مثل غریق در آب از این باعث
فساد آن نزد خنق چه آن منع کند تنفس را پس متراکم شود فضول دخانیه در قلب پس
منطفی شود حرارت غریزیه چهارم آنکه مختلط شود با آن آنچه فاسد کند جوهر آن ا
از استنشاق هوا ردی که مخالط شود آنرا ابخارات ردیه پس فاسد شود جوهر
حرارت غریزیه یا از لدغ هوام پس سرایت کند سم در بدن پس فاسد شود جوهر حرارت
غریزیه پنجم آنکه فاسد شود حرارت غریزیه بسبب تغیر کیفیات آن باینکه مشتعل شود جدًا
پس متحلل شود و متفرق گردد مانند آنکه عارض میگردد برای شخصیکه طول مکث کند
در حمام و یا باینکه سرد گردد چنانچه عارض میگردد برای شخصیکه برسد باو برد شدید
پس ظاهر شد باین تقریر که باعتدال حرارت غریزیه می باشد حیات و بخروج آن
از اعتدال می باشد موت اینست مذهب طبیعیین از حکماء و مذهب معتزله
فی کشاف اصطلاحات الفنون الموت بالفتح هو عدم الحیوة عما من شانه ان یکون
حیا والاظهر انه یقال عدم الحیوة عما اتصف بها وعلی التفسیرین فالتقابل بین
الموت والحیوة تقابل العدم والملکة وقیل الموت کیفیة وجودیة وهو ضد الحیوة
لقوله تعالی خلق الموت والحیوة والخلق لا یتصور الا فیماله وجود والجواب
ان الخلق بمعنی التقدیر دون الایجاد وتقدیر العدم جائز کتقدیر الوجود وقیل هو
تعطل القوی عن افعاله لبطلان آلتها وهی الحرارة الغریزیة بالانطفاء وقیل هو ترک

النفس استعمال الجسد ثم الموت علی نوعین احدہما الموت الطبعی ویقال لہ الموت
الافترامی والاجل المسمی وہو عند الفلاسفۃ انقضاء الرطوبۃ بالاسباب
اللازمۃ الضروریۃ وہو مختلف فی الاشخاص بحسب اختلاف الامزجۃ الی ان قال
وثانیہما الموت الاخترامی ای الاستعجالی وہو انطفاء الحرارۃ الغریزیۃ لا باسباب
ضروریۃ بل لعارض کقتل او خنق او غیرہما والیہ اشار صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم لقولہ الصدقۃ
ترد البلاء وتزید فی العمر اذ یمکن دفع ہذا الاجل بان یحتاط الانسان
بکل حیلۃ یمکن بہا الاحتراز عن الاسباب الغیر الموافقۃ لہ اذا وجد الی ذلک
سبیل وسابقۃ علمہ تعالی لوقوع الاجل لسبب من الاسباب لا تکون موجبۃ لہ اذ العلم
تابع للمعلوم لا موثر فیہ فتدبر الی ہذا ذہب المعتزلۃ والطبیعیون من الحکماء انتہی
و انتہی این است اعطای غذا درین مرض درین حال کہ موجب ہلاکت مریض
ہست و موت اخترامی اجل بود و ہمچو کسان ماخوذ و منقول النداء بمنتہی الحیلۃ فیہ
ایضا وقال غیرہم ان الموت واحد وقد سبق فی لفظ الاجل وقال ہہنا الاجل
بفتح الالف والجیم لغۃ ہو الوقت المضروب المحدود فی المستقبل واجل الحیوان
عند المتکلمین ہو الوقت الذی علم اللہ بموت ذلک الحیوان فیہ فالمقتول
عند اہل السنۃ میت باجلہ وموتہ بفعلہ تعالی ولا یتصور تغییر ہذا المقدر بتقدیم
ولا تاخیر وقال المعتزلۃ بل تولد موتہ من فعل القاتل فہو من افعالہ لا من فعل اللہ انتہی
وبنا بر مذہب شاعرہ اینچہ توہم میشود کہ از آیہ کریمہ اذا جاء اجلہم لا یستاخرون
ساعۃ ولا یستقدمون تعین وقت اجل مفہوم می شود پس اگر موت
علیل درین وقت مقدر ہست پس مواخذہ طبیب مستحیر انچہ مراد است

واگر مقدر نبوده پس تقدم موت از اجل موعود منافی مفاد آیه مزبوره خواهد بود
مدفوع ست باینکه الحق در موت از وقت مقرر باقتضاء قضا و قدر نه تقدیم میشود
و نه تاخیر بوقوع میرسد و موت بنابر مذهب اهل سنت اگرچه بفعل قاتل نیست چه اگر
دران وقت قتل نبودی وقوع موت بوجه دیگر شدی مگر چون کسب قتل از
قاتل گشته لهذا قاتل ماخوذ خواهد بود در شرح عقائد نسفی ست ان وجوب العقاب
والضمان علی القاتل تعبدی لارتکابه المنهی عنه وکسبه الفعل الذی یخلق الله تعالی عقیبه الموت
بطریق جری العادة فان القتل فعل القاتل کسبا وان لم یکن خلقا انتهی وفی شرح المقاصد
ان استحقاق الذم والعقوبة لیس لما ثبت فی المحل من الموت بل لما اکتسبه القاتل وارتکبه
من الفعل المنهی عنه سیما عند ظهور البقاء وعدم القطع بالاجل انتهی واما وجه مواخذه
بنابر مذهب معتزله که قائل اند بآنکه اگر کشته نمی شد زنده می ماند و بنا بر مذهب
جمعی از بصریین که اگر کشته نمی شد موت و عدم موت هر دو محتمل بود پس از
دو حال خالی نباشد که اجل معین یا مصادف قتل باشد یا زیاده از ان پس بر تقدیر اول
در وجه مواخذه می توان گفت که استناد وقوع موت در آن وقت بفعل الهی یا بفعل
قاتل علی سبیل البدل ممکن بود ولکن الهی از خدا وند عالم بظهور رسید عوضش برا و تعالی ست
و خزائن جود و رافت اولی انتهاء الهی که از بنده صادر شود عوضش بذمه او و هو خیر عن الاول
پس ابطال کار او بدون اذن شارع بوقوع آید البته جای مواخذه خواهد بود که موت مستند
بفعل او گردیده و در صورت اجل محتوم بمداخلت عبد و مساعدت تقدیر ربانی واقع خواهد بود
زیرا که اگر خدا موت او را در آن وقت مقدر نمیساخت اجل محتوم او در نمی رسید لا محاله ضربت او کارگر نمی شد
و در صورت اخیر وجه تعلق مواخذه با او واضح ست زیرا که قاتل مفوت حیات و معجل ممات او گردیده چون

چون موت او بقتل در آن وقت بسبب عدم منع آلہی بوقوع آمده قاتل از دو جہت
مواخذ خواہد بود یکی ایلام غیر مستحق و دیگری تفویت منافع مستحقه بطول حیات
و مطابق آنچہ گفتیم در کلام محققین مصرح ست و محقق طوسی در تجرید میفرماید و المقتول
یجوز فیہ الامران لولاه و فاضل احسائی ابن ابی جمہور در شرح زاد المسافرین میگوید
و اختلف فی المقتول لو لم یقتل ہل کان یعیش قطعا او یموت قطعا او یحتمل الامرین
الی آخر العبارة یعنی اختلاف کرده اند در خصوص مقتول که اگر کشته نمیشد و درین
وقت می مرد جزما یا زنده می بود قطعا یا ہر دو امر محتمل بود و اول قول اشاعره ہست دوم
قول معتزله و سوم قول جمعی از بصریین و آن اقرب ست انتہی موضع الحاجۃ
مختصراً و بہر کیف شک نیست که ہمچو اشخاص ماخوذ خواہند شد عند الله و ہمین
اشاره ہست در حدیث الطبیب ضامن و لو کان حاذقا و ہمچو استخاره که در غیر محل
آن واقع ست ہرگز قابل اعتماد نیست چه این محل استخاره نیست زیرا که این
استخاره از ان قبیل ست که بر فعل حرام ببیند که ترک صوم و صلوٰة کنم یا ارتکاب
زنا و قتل نفس بعمد کنم و یا خمر بخورم و ظاہر ست که استخاره بر مثل این امور حرام ہست
و اگر استخاره بر محل خود ہم می بود و می آمد لیکن درین محل که مقام ظن ضرر بلکہ یقین
مضرت ست عمل بر ان نمی باید کرد اگرچه استخاره واجب ہم آید زیرا که به استخاره
واجب شرعا عمل واجب نیست پس برائت این اجازت دہندگان باستخاره و طبیبان
باتفاق اہل سنت و جماعت و شیعه از مواخذه اخروی متعسر و باتفاق فریقین درین
اوقات دادن غذا ممنوع چنانچه از استفتاہاے و دستخطی مجتہدین و علماے
فریقین واضح و لائح می شود و ہمین عبارت استفتا با مع دستخط آن بنابر اطلاع

ناظرین در خاتمه تحریر خواهم شود تا حال این نافهمان منکشف شود و مریدان ر[illegible] معلوم شود که احتراز از افعال ایشان واجب و اقوال ایشان غیر معتمد و غیر صائب و عدم مستنبط [illegible] شدن ندادن غذا از قرآن و حدیث محل استعجاب است قال الله سبحانه و تعالی کلوا واشربوا ولا تسرفوا و ظاهر است که این غذا که بی محل به مریضان هیضه داده می‌شود داخل اسراف است و منهی عنه و لنعم ما قیل ؎ کلوا واشربوا را در گوش کرده و لا تسرفوا را فراموش کرده و هیضه که از امراض امتلائیه است و علاج آن با مساک از غذا و استفراغ از قبیل علاج بالضد است و مثل این علاج از احادیث ثابت در صحیح بخاری و مسلم از عبد الله بن مسعود مرفوعاً روایت است [1] یا معشر الشباب من استطاع منکم الباءة فلیتزوج فانه غض للبصر و احسن للفرج و من لم یستطع فعلیه بالصوم و علت جواز صوم در صورت عدم استطاعت نکاح از برای آنست که حرارت صوم رطوبات و بلاغم را که بسبب عدم مواقعت و ترک جماع در ابدان جمع شود و محدث امراض امتلائیه گردد بر باید و تحلیل کند و اجتماع آن در ابدان بجهت صوم زائد از حد اعتدال نشود که موجب امراض امتلائیه گردد و صوم در منع و تحلیل رطوبات و مواد قائم مقام جماع و استفراغ خواهد شد کما قال الشیخ علاء الدین ابی الحزم القرشی فی الموجز و قد یعاف عن الاستفراغ فیستبدل عنه بالصوم و ل[illegible] هذا الا العلاج بالضد و الیوم در کتاب طب نوشته که حق تعالی چه پیدا کرده است ظرفی را بدتر از معده و قتیکه آدم را خورش ضروری شود باید که آن را سه حصه قسمت کند یک حصه را از نان بخورد و یک حصه را برای خوردن آب بگذارد و حصه سوم را برای تنفس خالی بدارد و لیس این حدیث ثابت و تحقیق شد که اشتهای خود ثلث غذا بخورد زیرا که در قلت غذا

[1] ای گروه جوانان کسی که استطاعت و همت داشته باشد از شما نکاح را پس باید که تزویج نماید زیرا که آن فرو خوابانیده است برای بصر و احسن است برای فرج و کسیکه استطاعت آن ندارد [illegible] پس لازم است برو صوم

بنسبت اشتها چند فوائدست اول آنکه از کم خوردن اکثر تندرستی و صحت می‌ماند
و مبتلای امراض نمی‌شود دوم آنکه بسبب عدم تولد بخارات قوت حافظه قوی
می‌شود سوم تیز فهم بوجه مذکور می‌ماند چهارم غلبهٔ نوم زائد نمی‌شود و نوم کم
می‌آید پنجم بسبب عدم اجتماع رطوبات و بلاغم ردیه در عروق و اعصاب و حجب صدر
و ریه که باعث آن ثقلت طعام و جووت هضم ست تنفس بآسانی تمام می‌شود
و عسر و ضیق نفس و تنفس عارض نمی‌شود ششم کسل و تنبلی لاحق نمی‌شود و سستی
و بجا آوری عبادات دینیه و امور دنیویه پیدا نخواهد شد و بسبب اکثار اکل و تدخل
اکثر امراض مختلفه امتلائیه حادث می‌شود و انسان اکثر در تخمه و هیضه مبتلا می‌ماند و از
همین جاست که آنحضرت صلی الله علیه و آله از آمدن جشا از حد نفرت میکردند و اکثر
میفرمودند که آن قدر چرا میخورید که جشا می‌آید و کسانی که بسیار میخورند آنها لذتی
در عبادت نمی‌یابند و اولاد ایشان بلید الذهن پیدا می‌شوند و امور حکمیه از طرف
حق تعالی از زیادتی خوردن بر آن فائض نمی‌شود و وقت مطالعه در کتب دل متوجه
نمی‌شود و سیر خورندگان را شفقت بر خلقت نمی‌ماند زیرا که بر سیری خودشان همه را
قیاس می‌کنند و وقت نماز همیشه پی برند و سیر خورندگان به بیت الخلا و در جامع کبیر
مرقوم ست که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند که خوردن انجیر در امن می‌دارد
از لحوق قولنج و اکثر علما فرموده اند که حق سبحانه و تعالی در انجیر فوائد چند پیدا کرده است
اول اینکه لطیف ست دوم آنکه سریع الهضم سوم آنکه ملین طبع ست چهارم آنکه مواد
را از بدن به تعریق دفع میکند پنجم آنکه مفتح سدد کبد و طحال ست و در بعض احادیث
آمده که بخورید انجیر را زیرا که خوردن آن مادهٔ بواسیر را قطع می‌کند و درد نقرس را نافع

وحضرت امام علی موسی رضا علیه السلام فرموده اند که خوردن انجیر بجز [illegible] بدبوی
دهن را برطرف می کند وموی سر را دراز و قولنج را نفع می بخشد ونیست این مگر علاج [illegible]
وابو نعیم از انس ابن مالک روایت کرده است که جناب رسالت مآب صلی الله علیه
وآله وسلم تناول می کردند خیار را با نمک پس علما گفته اند که حکمت درین آنست
که خیار بارد ورطب ست ونمک رطوبت را بسبب حرارت ویبس نفع می کند ونیز
نمک فوائد دیگر دارد یعنی مسهل بلغم وسوداست وهاضم طعام وزنگ را جلا میدهد
وغذای سر را معتدل می کند وبعد طعام خوردن نمک تخمه را کم کند واستسقا وامراض
بلغمیه را نفع می بخشد هکذا فی الطب النبوی شرح شمائل الترمذی الذی صنفه حافظ
اکرام الدین الواعظ ودر بحار الانوار درکتاب السماء والعالم مرقوم ست الشهاب
قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم تداووا فان الذی انزل الداء انزل الدواء
وقال صلی الله علیه وآله وسلم ما انزل الله من داء الا انزل له شفاء الضوء لفظ
الانزال ههنا یفید رفعة الفاعل لا الانزال من فوق الی اسفل کما قال الله تعالی
وانزلنا الحدید ای کان تکوین ذلک وخلقه وایجاده برفعة وقوة والداء المرض
واصله دوء وقد داء یداء واداء اذا مرض مثل خاف یخاف والدواء ما یتعالج به وربما
یکسر فاؤه وهو مصدر داویته والدوی مقصورا ایضا المرض وقد دوی
یدوی تقول منه دوی ویداوی فقوله صلی الله علیه وآله وسلم تعالجوا ولا تتکلوا
فان الله الذی امرض قد خلق الادویة لتعالج بها اللطیف صنعه وجعل بعض
الحشائش الخضر والصموغ والاحجار اسبابا للشفاء من العلل والادواء فهی تدل علی عظیم قدرته
وواسع حکمته وهذا الحدیث یدل علی خطاء من ادعی التوکل فی الامراض ولم یتعالج

ووصف صلى الله عليه وآله وسلم الشبرم بانه حار يار فلولا ان التعالج بالادوية صحيح
لما وصف الشبرم بذلك وفائدة الحديث الحث على معالجة الامراض بالادوية وراوي
الحديث ابو هريرة وقال ع الشفاء المر من الداء وقد يشفاه الله ليشفيه شفاء فهو مما
سمي به كما ترى يقول كما ان الداء من الله تعالى فكذلك الشفاء منه بخلاف ما يقوله
الطبيعيون من ان الداء بالاغذية والشفاء من الادوية ولئن قيل ان الله تعالى
قد اجرى العادة بانه يستضر بعض الناس ببعض الاغذية وفي بعض الاحوال فلعمري انه
لصحيح ولكنه من فعل الله تعالى وان كان تناول تلك الطعام السبب في ذلك وسئل طبيب
العرب الحارث بن كلدة عن ادخال الطعام على الطعام فقال هو الذي اهلك البرية و
اهلك السباع في البرية فجعل ادخال الطعام على الطعام الذي لم ينضج في المعدة ولم ينزل
منها داء واصلا كاد وهذا على عادة اكثرية اجراها الله تعالى المحاسن عن السياري عن ابي جعفر
عن اسحق بن مهر قال قال ابو عبد الله عليه السلام كل التفاح فانه يطفي الحرارة ويبرد
الجوف ويذهب بالحمى ومنه عن بعضهم عن ابي عبد الله ع اطعموا محموميكم التفاح فما من شيء
انفع من التفاح واعلم ان اكثر الاطباء يزعمون ان التفاح بانواعه مضر للمحموم مهيج لها و
قد الفينا اهل المدينة زادها الله شرفا يستشفون في حمياتهم الحارة باكل التفاح الحامض
وصب الماء البارد عليهم في الصيف ويذكرون انهم ينتفعون بهما واحكام البلاد في امثال
ذلك مختلفة جدا وقال محمد بن مسلم سمعت ابا عبد الله يقول ما وجدنا للحمى مثل الماء البارد
والدعاء بيان الاستشفاء بصب الماء البارد على البدن وتطييب هواء الموضع الذي
فيه المريض برش الماء على الارض ع الجمد والخشاش والرياحين وغير ذلك مما ذكره
الاطباء في الحميات الحادة والمحرقة وقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم الحمى من فيح

جهنم وربما قال من فور جهنم فاطفؤها بالماء البارد العيون عن محمد بن علي بن الشاه عن
ابی بکر بن عبد الله النیشابوری عن عبد الله ابن احمد بن عامر الطائی عن ابیه عن الرضا علیه
السلام وعن احمد بن ابراهیم الخوزی عن ابراهیم بن مروان عن جعفر بن محمد بن زیاد عن احمد
بن عبد الله الهروی عن الرضا علیه السلام وعن الحسین بن محمد الاشنانی العدل عن علی بن مهرویه القزوینی عن
داود بن سلیمان عن الرضا علیه السلام عن آبائه علیهم السلام عن الحسین بن علی انه دخل رسول الله صلی الله علیه
وآله وسلم علی علی بن ابی طالب علیه السلام وهو محموم فامره باکل الغبیراء بیان قال بعض الاطباء
الغبیراء هو السبستان فی آخر الثانیة باردة فی الاولی رطبة وعصارته اقل من النمر ونیفع الصفراء الشبیهة بالدم الاحشاء ویقطع کل سیلان
وینفع من السعال الحار ویلین الطبع وینفع من السحج الصفراوی ویعقل البطن وینفع من کثرة البول
قیل انه یضر بالمعدة والهضم ویصلحه الفانید انتهی ولا یبعد نفعه فی بعض الحمیات مجالس
ابن الشیخ عن والده عن هلال بن محمد الحفار عن اسمعیل بن علی الدعبلی عن ابیه علی بن
علی اخی دعبل الخزاعی عن الرضا عن آبائه عن علی بن الحسین علیه السلام انه قال بلوا
جوف المحموم بالسویق والعسل ثلث مرات ویحول من اناء الی اناء ویسقی المحموم فانه
یذهب بالحمی الحارة وانما عمل بالوحی بیان لعله محمول علی الحمیات البلغمیة الغالبة فی البلاد
الحارة المحاسن عن عدة من اصحابه عن ابن اسباط عن یحیی بن بشیر النبال قال قال
ابو عبد الله لابی یا بشیر بای شیء تداوون مرضاکم قال بهذه الادویة المرار قال
لا فاذا مرض احدکم فخذ السکر الابیض فدقه ثم صب علیه الماء البارد واسقه ایاه فان
الذی جعل الشفاء فی المرار قادر ان یجعله فی الحلاوة بیان کان المراد بالسکر الابیض
المسمی بالفارسیة بالقند ویحتمل النبات الابیض وکانه فی الحمیات البلغمیة وایضا قال
الصادق علیه السلام فی المعالجة الکلیة للامراض علاج الحر من البرد وعلاج البرد من الحر

من اليابس واليابس من الرطب فهو اصدق الصادقين وفي باب الحمية فقه الرضا
عليه السلام قال العالم راس الحمية الرفق بالبدن وروي عنه انه قال اثنان عليلان
ابدا صحيح محتمي وعليل مخلط الكلام عن الرضا قال لو ان الناس قصروا من الطعام
لاستقامت ابدانهم عن العالم انه قال الحمية راس الدواء والمعدة بيت الداء باب
نوادر طبهم عليهم السلام وجوامعها فقه الرضا عليه السلام روي عن العالم عليه السلام انه
قال عليه السلام الحمية راس كل دواء والمعدة بيت الادواء وعود بدنا ما تعود وروي
اثنان عليلان ابدا صحيح محتمي وعليل مخلط وروي اذا جعت فكل واذا عطشت
فاشرب واذا هاج بك البول فبل ولا تجامع الا من حاجة واذا نعست فنم فان ذلك مصحة
للبدن دعوات الراوندي قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم اياكم والبطنة فانها
مفسدة للبدن ومورثة للسقم ومكسلة عن العبادة وقال الاصبغ بن نباتة سمعت امير المؤمنين
يقول لابنه الحسن عليه السلام يا بني الا اعلمك اربع كلمات تستغني بها عن الطب فقال
بلى قال لا تجلس على الطعام الا وانت جائع ولا تقم عن الطعام الا وانت تشتهيه
وجود المضغ واذا نمت فاعرض نفسك على الخلاء فاذا استعملت هذه استغنيت
عن الطب وقال ان في القرآن لآية تجمع الطب كله كلوا واشربوا ولا تسرفوا الدعوات
قال امير المؤمنين المعدة بيت الادواء والحمية راس الدواء لا صحة مع النهم لا مرض
اضنى من العقل وقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم صوموا تصحوا وقال سافروا تصحوا وروي
من قل طعامه صح بدنه وصفا قلبه ومن كثر طعامه سقم بدنه وقسا قلبه ولا تاكل ما قد عرفت
مضرته ولا تؤثر هواك على راحة بدنك والحمية هو الاقتصاد في كل شيء واصل الطب
اللازم هو ضبط الشفتين والرفق باليدين الداء كل الداء ادخال الطعام على الطعام صح

لا صحة مع النهم فی القاموس النهم محرکة افراط الشهوة فی الطعام وان لا یمتلی عین
الاکل و لا یشبع فتی کرضی مرض مرضا محامر اکلما طعن بردة نکس و افسادة المرض
انتہی وحاصل الفقرة الاولی ان شدة الحرص فی الطعام والاثم من جملة الامراض بل اشدها
وحاصل الفقرة الثانیة ان العقل یوجب الحزن والالم فی الدنیا لان العاقل محزون
لا محنة لما یصیبه من الدنیا وانه یدرک قبحه بعقله بخلاف الاحمق الجاهل فانه فی سعة
منها الجنة للکفعمی یا یورث الحفظ من العقاقیر والادویة الخ قال ومداومن اکل الزبیب
علی الریق رزق الفهم والحفظ والذهن نقص من البلغم وفی کتاب طریق النجاة ثلثة
تذهب البلغم وتزید فی الحفظ الصوم والسواک وقرأة القران وقال الشیخ الرئیس
محمد بن ادریس رہ فی کتاب السرائر من کان یستضر جسده بترک العشاء فالافضل له
ان لا یترکه ولا یبیت الا جوفه مملو من الطعام وقد روی ان ترک العشاء مهرم
وان کان الانسان مریضا فلا ینبغی له ان تکرهه علی تناول الطعام والشراب
بل یتلطف فی ذلک وقال النبی صلی اللہ علیه وآله وسلم کثرة الاکل شوم وقال من
تعود کثرة الطعام والشراب قسا قلبه قال النبی صلی اللہ علیه وآله وسلم اصل کل
داء البردة ودرین قطعه که منسوب ست بامیر المؤمنین ع قطعه جمیع الطب فی بیتین وحج
وحسن القول فی قصر الکلام ٭ تقلل اذا اکلت وبعد اکل ٭ تجنب من سقی قبل انهضام
ولیس علی النفوس اشد باسا ٭ من ادخال الطعام علی الطعام ٭ وقال النبی صلی اللہ علیه
وآله وسلم لا تمیتوا القلب بکثرة الاکل والشراب فان القلب یموت کالزرع اذا کثر
علیه الماء یعنی ممیرانید دلهای خودرا ببسیاری طعام وشراب چنانکه کشت از
بسیار آب ضائع وناچیز مے شود دل نیز از بسیاری طعام وشراب می میرد

و ان کان الانسان الخ ١٢

وسرسبزی بوستان حیاتش از سیری معده پژمردگی می پذیرد فی کتاب السماء والعالم من البحار فی الحجامة والحقنة روی الخطابی فی کتاب اعلام الحدیث باسناده عن ابن عباس ان الرسول قال الشفاء فی ثلثة شربة عسل وشرطة محجم وکیة بنار وانهی امتی عن الکی وقال هذه القسمة فی التداوی منتظمة جملة ما یتداوی به الناس وذلک ان الحجم یستفرغ الدم وهو اعظم اخلاط وانجحها شفاء عند الحاجة الیه والعسل مسهل وقد یدخل ایضا فی المعجونات المسهلة لیحفظ علی تلک الادویة قواها فلیسهل الاخلاط التی فی البدن واما الکی انما هو للداء العضال و الخلط الباغی الذی لا یقدر علی حسم مادته الا به وقد وصفه النبی ثم نهی عنه کراهة لما فیه من الالم الشدید والخطر العظیم لذلک قالت العرب فی امثالها آخر الدواء الکی وقال ابن حجر فی فتح الباری لم یرد النبی الحصر فی الثلثة فان الشفاء قد یکون فی غیرها وانما نبه علی اصول العلاج وذلک ان الامراض الامتلائیة تکون دمویة وصفراویة وبلغمیة وسوداویة وشفاء الدمویة باخراج الدم واما الامتلاء الصفراوی وما ذکر معه فدواؤه بالمسهل وقد نبه علیه بذکر العسل واما الکی فانه یقع آخر الاخراج ما یتعسر اخراجه من الفضلات وقد قیل ان المراد بالشفاء فی هذا الحدیث الشفاء من احد قسمی المرض لان الامراض کلها اما مادیة او غیرها والمادیة کما تقدم حارة او باردة وکل منهما وان انقسم الی رطبة ویابسة ومرکبة فالاصل الحرارة والبرودة فالحار یعالج باخراج الدم لما فیه من استفراغ المادة وتبرید المزاج والبارد بتناول العسل لما فیه من التسخین والانضاج والتقطیع والتلطیف والجلاء والتلیین فیحصل بذلک استفراغ المادة برفق واما الکی فخاص بالمرض المزمن لانه یکون عن مادة باردة قد تغیر مزاج العضو فاذا کوی خرجت منه واما الامراض التی لیست بمادیة فقد اشیر الی علاجها

بحدیث الحمی من فیح جهنم فابردوها بالماء انتهی و باید دانست که حمی که بلا ماده حادث
می شود و مراد ازان حمی یومیه است که دران فقط اشتغال در ارواح بسبب آلام
و مخاوف اخروی و دنیوی که خاصهٔ اولیای کرام و انبیاء عظام است شده ازان
حمی یومیه حادث می شود و ظاهر است که در امزجهٔ حاره و بلاد حاره مانند عرب و غیره برای
اطفای اشتعال ارواح استعمال آب سرد کافی است پس از جمله این روایات و احادیث
استنباط قاعده علاج امراض بالضد اظهر من الشمس و ابین من الامس است و در
هیضه خواه صفراوی باشد یا بلغمی که از امراض امتلائیه و هیضه است موافق قاعده مستنبطه
از قرآن و حدیث دادن غذا در وقت شدائد اعراض هیضه جائز نیست بلکه فاقه
و امساک از طعام واجب چه دران خطر عظیم است و هلاک و این هم اصح و لائح گردید
که انچه هنگام اشتداد و تمامی عوارض هیضه و شدت هیئت آن در بدن که هنوز بشدت
باقی بود عطش تشنج و نفخ و قی و غیر آن بیطرف و زائل نشده باشد و در
کرب شدت تشنگی عطش که بوجه التهاب است عارض می شود تجویز نمی کنند و قوت
ضعیف بدانند که میان هر دو عطش فرق کنند و بیحیا و بلا مبالات بتاکید تمام برای
دادن غذا حکم می کنند که تجاره درین باب ما ماست به تجاره که کسی تجویز شود بانکار
نص منصوص الحرمت و آنرا پیش خود حجت قرار داده باقدام فعل حرام مبادرت نماید
و ندانند که این اعذار این حضرات عند الله و عند الرسول بل عند الناس قابل پذیرا
نیست هیهات و انتم جزای قائل شان چون قلم رسید یکبار به جریده حسرت قلم نشد
اللهم احفظنا من شرور انفسنا و سیئات اعمالنا الآن در رد دلائله کاسده
ایشان میگرایم بعون الله و حسن توفیقه اما آنچه در دلیل اول میگویند که انچه

برنج و شوربا و آش که بساعت بساعت میدهیم و در تغذیه جبر سکینه هست آنست
که در استطلاق وقتی خارج میشود و معهذا تقویت می بخشد جواب آنست که قال
العلامة فی شرح قول الشیخ ولا یتناول شیئا هو وکل مستصح ای طالب الصحة انه
ما لم یصدق الشهوة وتخلو المعدة والامعاء العلیا عن الغذاء الاول اما وجوب ذلک
فی کل مستصح وهو طالب الصحة فظاهر مما قلناه اولا وهو ان استعمال الغذاء لاجل
حفظ الصحة لابد وان یشترط فیه شروط وهی صدق الشهوة وخلو المعدة والامعاء عن
فضلات الغذاء لانه متی استعمل وفیها بقایا الغذاء کان فی حکم ادخال غذاء [illegible] فهو من
نهی لما سنقوله وقال الآملی وذلک انه لو استعمل قبل ذلک غذاء آخر کان ادخل غذاء
علی غذاء لم ینضج نضجا صالحا ولم ینهضم وذلک مضر بالبدن لان الطبیعة ان لم
تشتغل بالثانی فسد وافسد الاول وان اشتغلت به اعرضت عن الاول فسد الاول
وافسده وان اشتغلت بهما لم یکن فعلها فی کل واحد منهما تاما فیفسدان معا وحیث التحفة
انتهی وعلامه در شرح قانون گفته فاضر شی بالبدن ادخال غذاء علی غذاء لم ینضج لم
ینهضم وذلک لان المعدة ان لم تشتغل بالثانی فسد وافسد الاول وان اشتغلت به
فاما ان تشتغل به وحده فیفسد الاول ویفسد الثانی ایضا او تشتغل به مع اشتغالها بالاول
فیکون فعلها فی کل واحد منهما ضعیفا فیفسدان جمیعا انتهی وقال المسیحی ان الطبیعة عند
ورود الثانی اما ان تشتغل به وتترک الاول او تشتغل بالاول وتترک الثانی او توزع فعلها علی
الغذائین جمیعا فان کان الاول صار الاول فضولا وکلا علی الطبیعة ثم انه اذا کان اکثر
مقدارا من الثانی خالطه وافسده وح تضاعف البلیة وان کان الثانی وکان [illegible]
اکثر من الاول حصل عنه ما ذکرناه وان لم یکن احدهما اکثر من الآخر بل کانا متساویین

فلابد وان یوثر فسادا فی الهضم وان کان الثالث لم ینهضم کل واحد منهما علی ما ینبغی وعند
ذلک تکثر الفضول فی البدن وتکسیرکالاً علی الطبیعة وثقلاً علی الاعضاء انتهی وچون
این فعل در حالت صحت ناجائز بود در حال امتلا بطریق اولی جائز نخواهد شد قال العلامة
الامتلاء کله ردی وذلک لان المواد اذا کانت کثیرة کان تصرف القوی فیها قاصرا وکانت
الحرارة الغریزیة بالنسبة الیها مقصرة عن اصلاحها وحفظها فیستولی علیها الحرارة الغریبة وتفسد
وربما خنق الحرارة الغریزیة بافراطها وکثرتها کالحطب الکثیر الذی یوضع علی نار ضعیفة فانه
قد یطفیها فلذلک کثیرا ما یعرض الموت من کثرة الامتلاء واردء الامتلاء ما کان
من الطعام لان الشراب للطافته تحلیل سریعا ولا یثقل اثقال الطعام واردؤه ما کان
من طعام ردی والامتلاء من الخبز ارده من الامتلاء من اللحم انتهی وقال الشیخ علی
ان الامتلاء الشدید فی کل حال ای سواء کان بعد جوع مفرط او لم یکن قتال کان
من الطعام او من الشراب لخنقه الحرارة بالکثرة انتهی خصوصًا وقیتکه عدم انهضام
غذای اول متیقن باشد ولا سیما در هیضه که حالتی مخوفه ودر روایت از یدست از التخمة
وقد قال الشیخ ولا شیء اضر من التخمة قال الآملی وذلک لانها فساد یعرض لما فی المعدة
من الغذاء وهو اذا فسد اضر بنفسه بافساده للمعدة والاعضاء التی ینفذ الیها هو او
بخاره وللارواح والرطوبات بتعفینه لها او تهیئها للعفونة انتهی ودر سیام ست فی
علاج الهیضة الحادثة عن فساد الطعام یومر بالصوم والحرکة لتنقطع الفضل ویعطی
بعد التنقیة المیبة وخبز منقوع فی الشراب الریحانی انتهی کلامه ومثل این در مختار گفته
در باب علاج هیضه ویجتهد فی النوم ویمنع من الطعام ما امکن انتهی وصاحب روح
الارواح گفته ویومر العلیل بالنوم فی المواضع البارده والجوع نافع جدا انتهی

وصاحب مقاصد الاطبا گفته یجب ان لا یطعموا شیئا ما لم یصدق الجوع فان جاعوا
قبل النقاء لم یطعموا بل ادخلوا الحمام وصاحب شفاء الاسقام گفته علاجها مقصور علی
ترک الغذاء و بعض محققین از علماء بر صراح حاشیه بخط خود نوشته اند بردة تخمه یعنی
ناگواری طعام وهو اصل المرض کما قال النبی صلی الله علیه وآله اصل کل داء البردة
وقال حجة الحق ابو علی سینا رضی الله عنه اجعل غذاءک کل یوم مرة ٭ واحذر طعاما
قبل هضم طعام ٭ واحفظ منیک ما استطعت فانه ٭ ماء الحیوة یراق فی ارحام ٭ وقال
بعض متابعیه خواهی که ز اسباب مرض پرهیزی ٭ وز ننگ طبیبان و دغل بگریزی ٭
ناگشته تهی معده بخوان منشینی ٭ زان پیش که معده پر شود برخیزی ٭ انتهی قال
علاء الدین علی بن ابی الحزم القرشی فی الموجز فی بحث التشنج التشنج وهو تقلص یعرض
للعصب یمنع الاعضاء عن الانبساط وذلک اما لموذ ینفر عنه العصب الی مبدئه
من خلط لذاع فیکون مع وجع او برد مکثف او کیفیة سمیة الخ واما الاذی فی عضو خاص
کالمعدة عند ورود خلط حاد علیها وقال فیه فی الغشی وقد یکون بشرکة المعدة او عضو آخر
وقال الشیخ فی التشنج والکائن لعلة فی المعدة قال الحکیم علی فی شرح هذا المقام کما یعرض
لمن یصیبه الهیضة بسبب ما یتاذی المعدة من الغذاء الفاسد و یتقلص علیه علی جهة التشنج
و یتشنج معها مواضع من البدن خاصة عضلة الساق والساعد لما بین الاطراف وبین
المعدة کما صرح به جالینوس فی کتابه غلوقن مناسبة ما وکذلک یتبرد الاطراف ببرد المعدة
وهذا النوع من التشنج سریع البرء سهل العلاج یزول بانحدار الغذاء عن المعدة و سکون
لذعها وقال الشیخ فی الغشی وقد یکون بسبب کثرة السدد فی عروق البدن خصوصا
وهذه المواد الثقالة قد تعرض کثیرا من افراط الاکل والشرب وتواتر التخم وسوء الهضم

فینتشر منہ فی البدن ما یملاء العروق ویسد مسالک النفس بہذہ المواد الکثیرۃ فقد یعین
علی الغشی من جہۃ حریانہا البدن الغذاء ایضا لانہا تسد طریق الغذاء الجید ولا تستحیل
بنفسہا الی الغذاء لانہا لکثرتہا تقوی علی الطبیعۃ فلا تنفعل عنہا ومع ذلک فان مزاج
البدن یفسد بہا وہذہ المواد التی تفعل الغشی بکثرتہا او برداءتہا ہی التی تفعل الکرب
والغشی اذا وقعت فی المعدۃ وکانت اقل کمیۃ ورداءۃ وقال الحکیم علی شیخ واذا حصلت
المواد فی المعدۃ فان کانت قلیلۃ الرداءۃ اوجبت الغشی والکرب وان کانت اکثر
من ذلک عرض عنہا اولا الکرب والغشی ثم یتبع ذلک حدوث الغشی لاجل مشارکۃ
القلب للمعدۃ انتہی پس در حالت کثرت این مواد قتالہ واعراض ردیہ مہلکہ چگونہ دادن
غذا کہ بالاتفاق ممنوع ست جائز خواہد شد حاشا ثم حاشا کہ کسی از طبیبان کوتاہی
این راگوارا نماید وجائز دارد مگر آنکہ مقصودش قتل عباد باشد وقولش کہ این
غذا تقویت می بخشد ودر استطلاق[1] رقیق خارج می شود اقول مراد ازین یا اینست کہ
بی آنکہ ہضم شود خارج می شود درینصورت کہ غذا ہضم نشود وبلا انضمام وبغیر آنکہ
جزو بدن گردد خارج شود چگونہ تقویت تواند داد واگر مراد اینست کہ بعد آنکہ ہضم
شود وجزو بدن گردد وتقویت خواہد بخشید اینہم باطل محض ست قال العلامۃ فی
شرح القانون ان الامراض الحادۃ مدتہا اقصر من المزمنۃ واذا کان کذلک کان
اہتمام الطبیعۃ بہا اشد من مقاومۃ الاعراض المزمنۃ ولا شک انہ یترتب علی ذلک
شدۃ الامراض ورداءۃ العاقبۃ بخلاف الامراض المزمنۃ اذ بطول مدتہا یکون حالہا
بخلاف ذلک وقال ایضا منہا امتلاء البدن امتلاء مفرطا فیشتغل الطبیعۃ بالکد فی دفع
عن جذب شیء الی البدن ومنہا تواتر القیء فانہ یضعف المعدۃ ویہلل جرمہا ویجلب المواد

[1] استطلاق رقیق شکم ۱۲

معتادة للاندفاع الی تحلیلها وذلک مما یؤذیها وقال ایضا والکائن من جهة الطبیعة
هو عند ما تکون مشغولة باصلاح خلط ونضجه من الامراض تصبر فیها علی ترک الغذاء
مدة مدیدة کانها مقبلة علی الدفع ومعرضة عن الجذب ولا تمص من العروق شیئا
ولا هی من المعدة وقد علمت ان الحاجة الی الغذاء هو ان یبدل ما یتحلل واذا
لم یکن ما یتحلل لم یفتقر الی غذاء من خارج والطبیعة فی مثل هذا الوقت مشغولة بدفع مادة اکثر
لا المادة التی لاجل تحللها تقع الحاجة الی تناول الغذاء پس طبیعت که درین وقت مشغول
بدفع مواد است اگر غذائی درین حال داده شود متحیر شود و از فعل خود که اصلاح بدن است
باز ماند و اگر مشغول باین غذا جدید گردد و از اصلاح و اخراج مواد باز ماند پس آن مواد ردیه
قتاله کثیره بلاشک قتل خواهد کرد و اگر مصروف باین غذاء جدید نشود اندر وارد آن ماده اغذیه
جدیدیه هم فاسد شود پس جمع این مقاومت آن مودی که قبل ازین بود نمی تواند کرد هرگاه این ماده
ردیه متغیر اید کیفیتش بانضمام فساد این غذا قوی تر شود پس کی و چگونه مقاومت آن
میتواند کرد و بلکه منجر بهلاکت خواهد شد خصوصا وقتیکه غذا متواتر داده شود چه هرگاه
غذای خارج از طبیعت کثیرا وارد بدن شود بار وارث منزله حاصله از قبل عاجز شود
طبیعت از تصرف جدید درین غذا پس فاسد شود و بجهت آنکه قوت متصرفه در غذا ضعیف
شده و طبیعت غیر متوجه بسوی آن ضرر این اکثر خواهد شد و نیز درین صورت یا باقی
بر حالت خود یا مستحیل شود بجوهر غریب و درین هر دو متغیر نشود به تغیری ملائم پس جذب
نکند آن را برای غذا بلکه متعفن شود و نتن گردد و پیدا کند چنانچه حامض دخانی
و نفخ و قراقر و ریاح و غیر ذلک از اعراض و پیدا باعث هلاک مریض شود پس واضح
و لائح شد که در هیچ صورت هرگز اقدام بدادن غذا نباید کرد و آنچه در دلیل و گفته اند

که آب و هوای دیار دکن مقتضی همین ست که اطبا غذا دهند و فاقه و امساک برزبان
این دیار بمصر چه اگر نمی خورند انصباب صفرا می گردد و تولید صفرا درین دیار جنوبی
بکثرت می شود که از خصائص این دیار ست **اقول** قال الشیخ المساکن الجنوبیه
احکامها احکام البلاد و الفصول الحارة واکثر میاهها یکون ملحا و کبریتیا و رؤس
سکانها ممتلیة موادرطبة لان الجنوب یفعل ذلک و بطونهم دائمة الاختلاف مما لابد
ان یسیل الی معدہم من رؤسهم قال العلامة فی شرح قوله احکامها احکام البلاد
والفصول الحارة فهذه المساکن تشارک البلد الحار والفصل الحار فی التسخین و تزید
علیهما بغلبة الرطوبة ولذلک یکون اهل المساکن الجنوبیة مستعدین للعفونة وقال
فی شرح قوله ورؤس سکانها ممتلیة لان الحرارة مصعدة مبخرة و یعین علی
ذلک ضعف هضمهم بسبب انحلال حارهم الغریزی وخصوصا ورطوبة الهوا
مرخیته للدماغ فیکون اقبل للفضول وقال فی شرح قوله وبطونهم دائمة
الاختلاف الخ ای من النوازل فتزلق الغذاء وتحدره وذلک لان فضول
رؤسهم کثیرة لکثرة الرطوبة وحارة سیالة بسبب الحرارة فیکون حدوث
النوازل فیهم کثیرا وتکون النوازل حادة رقیقة المادة فتنفذ الی المعدة
والامعاء وتوجب الاسهال بازلاقها واضعافها للقوة الماسکة و
تلذعها وتهیجها للقوة الدافعة هذا ما ذکره الشیخ ویجوز ان یکون
الاختلاف لا لاجل النوازل بل لضعف الهضم والامساک اما الاول
فبسبب برد الباطن لاجل الحر الخارجی واما الثانی فبسبب رطوبة الباطن
لکثرة الفضول بسبب ضعف الهضم ثم قال الشیخ وشهواتهم للطعام والشراب ضعیفة

ایضا اما للطعام فلکثرة الفضول ولحرارة الهواء فیکون حالهم کحال سکان باقی البلاد
فی الصیف فیکون معدهم اقبل للمواد المنصبة الیها وقال العلامة لان من کان لین
البطن فان مرارة یندفع صحبة البراز فاما یحتبس منه مایولد الامراض الحادة تحلیل اللطیف
من اخلاطهم الذی هو اولی بمادة هذه الحمیات ویمکن ان یکون ذلک ایضا للرطوبات
والبلغم فلا یکون فی الاخلاط من الحدة ما یحدث الحمیات الحادة وخصوصا وموادهم غلیظة
فیکون امراضهم طویلة فلا تکون حادة انتهی وچون دانستی این را پس معلوم شده که در اہل
دکن بسبب ممتلی بودن رؤس شان حدوث نوازل در ایشان بیشتر شود و نوازل
ایشان حاد رقیق بود و بسبب کثرت خود مندفع شود بسوی معده خواه معده خالی بود
خواه ممتلی پس علاج شان آنست که اخراج کرده شود آنچه منصب شود بمعده و اصلاح
مزاج نموده شود نه آنکه غذا داده شود تا متولد شود ازان ابخرهٔ متصعده الی الدماغ و
جل عنایت مقصور بود بآنکه منع کرده شود آنچه سائل میشود از دماغ و تنقیهٔ آن و محفوظ داشتن
آن و اخراج مجتمع از فوق بقی و از اسفل بطریق اسهال نه آنکه غذا ساعت بساعت
دهند و باخراج آن نپردازند تا مواد منصبه در معده باقی ماند و فاسد کنند غذا را و از
مواد فاسده که از دماغ هر وقت منصب گردد و ازان غذا که بسبب ضعف هضم منهضم
نشده و مع ذلک ادخال طعام بر طعام گردیده و باامتزاج این مواد فاسده فاسد گردد
و باین سبب آفتی عظیم برپا شود معهذا چون مرار شان مندفع شود بهمراه از نصباب
صفرا و غیره چندان باک هم نباشد چه دانستی که طبع شان لین بود آری باقی ماند انتشار
در معده روی ست جدا و این همه وقتی ست که ایشان در مرض هیضه مبتلا نباشند
و چون مبتلا بهیضه شوند پس هم اجب بود منع غذا کما قال الشیخ و یجب ان لا یطعموا شیئا

مالم یصدق الجوع فان عدم صدقہ یدل علی امتلاء المعدۃ من الغذاء الفاسد الا لاشتاقت الی الجذب وظہر الجوع وظاہر ان الغذاء اذا ورد فسد باختلاط ذلک الموجود فی المعدۃ کذا فی شرح اسحق خان و علامہ دربیان خطاہای طبیبان گفتہ خطاء ہولاء اکثر من ان یحصی ومنہ مایلزمون المریض ویکرہون علی تناول الغذاء ولا یعلمون ان الغذاء کما یزید فی قوۃ الصحیح کذلک یزید فی مرض المریض وبلاد جنوبیہ اگرچہ بسبب مسامتت یا قرب مسامتت آفتاب حار اند مگر بسبب کثرت بخارات اہویہ آنجا رطب باشد چہ بسبب قوت حرارت آفتاب ابخرہ غلیظہ رطبہ زیادہ تر متصاعد می شود وباہویہ مختلط شدہ مرطوب می کند آنہا را لکن چون رطوبت اینجا بسبب کثرت بخارات بیشتر است خصوصاً در بلادی کہ بر ساحل بحر واقع شدہ وہوای آنجا بیشتر رطوبت غالب می باشد وچون رطوبت اینجا والی بود وبا بیشتر لامحالہ حدت وسورت صفرا کم خواہد بود و تولید صفرا نیز بہ نسبت بلادی کہ اہویہ آنجا حار ویابس است کمتر خواہد شد معہذا در ین دیار اسباب دیگر ہست کہ وال است بر کثرت تولد بلغم ورطوبات نہ صفرا وموجب تخمہ وفساد ہضم ست مانند کثرت بطائح وانہار وحیاض ومسائل آبہا وکثرت اکل بقول باردہ رطبہ وحامضہ کہ سکنای ہندیار با جمیع عادی بان ہستند وتداخل وشور ہضم کہ در شبانہ روز با وجود عدم ہضم طعام اول اکثرسہ چار بار میخورند چنانکہ باکثری از سکنای این دیار عروض ہیضہ وتخمہ بسبب تواتر فساد بعد فساد می شود وبسیاری از مریضان کہ برای استعلاج آمدند وشکایت ہیجان صفرا کردند عند الاستفسار از آنہا دریافت شد کہ غثیان از شدت صفرا ویست وگویا غثیان نزد ارباب این دیار مصطلحا

بطائح جمع بطیحۃ وہی الموضع الواسع الذی یجتمع فیہ الماء ویکون فیہ تفوح الیہ الانہار کذا فی النفیس ۱۲ حیاض جمع اول جمع حوض ہکذا فی الشفاء ۱۲ مسائل جمع مسیل آبہ و مسیل بفتحتین مثلہ مسائل جمع ۱۲ صراح

نہر با الحرکۃ واسکنہا جوی انہار جماعۃ ۱۲ صراح

علامت شدت صفرا و هیجان و انصباب آن بر معده قرار یافته و معهذا عند الاستفسار خود اقرار می کنند که در قی رطوبت و بلغم ترش و عفص بر می آید و قی را مطلقا باعث هیجان صفرا قرار میدهند حال آنکه وجود قی مطلقا در همه اوقات دال بر هیجان صفرا نمی تواند شد بلکه بوجود خلط ردی موذی فاسد خواه بلغم باشد یا سودا یا رطوبت یا لطخات غذا و غیر ذلک نه بر هیجان صفرا فقط آری اگر با غشیان در قی صفرا دفع شود یعنی انچه بقی بر آید رنگ آن زرد و ذائقه اش تلخ و یا شیرین یا بشور و احساس حرارت و لذع و عطش بعده باشد البته دلالت بر هیجان صفرا میتواند کرد نه آنکه مطلقا قی و تهوع و غشیان را که بدون علامات صفرا باشد صفرا قرار دهند و غذا را در هیضه بتاکید اکید با وجود امتلاء شدید و شدت اعراض دیه هیضه و تخمه دهند و آنرا اقتضای آب و هوای این دیار تصور کنند چنانچه اکثری از اطبای این دیار اختیار کرده اند خطای فاش می نمایند و نیز باید دانست که یکسانی که درین دیار تولد و هیجان صفرا می شود مقتضائیش آب و هوای این دیار نیست چنانچه این اطباء زعم نموده اند بلکه سبب آن در اکثر استعمال ادویه حاره و حاده است که بلا ضرورت میدهند و از حرارت این دیار بیخبر اند و بر همچو مثل هندی مشهور که آگ کا جلا آگ ہی سے اچھا ہوتا ہے عمل می نمایند و موید این آنست که خود مشاهده کرده ام و بچشم خود دیده ام که عالم نبیل و فاضل جلیل مولوی عبد الحلیم صاحب مرحوم ناظم عدالت دیوانی بزرگ به تپ شدید صفراوی علیل شدند و بعض اطباء حذاق این دیار بخیال رطوبت اجوه جنوبیه ایارج فیقرا در یک روز در شربت واحد دو و سه توله داده حال آن مرحوم را تباه کردند و بکرب و قلق و عطش شدید و جحوظ عینین مبتلا شدند بالجمله چون شش حبات

ایشان باقی بود از علاج آن حاذقین دست بر داشتند و بفضل شافی مطلق زلال
صحت از سرچشمهٔ حیوان نوشیدند و طرفه تر اینکه بار دیگر به تپ صفراوی و نزلهٔ حاره
مبتلا گردیدند از دست همان حاذق زمان بسبب دادن همان ادویهٔ حارهٔ حاده
بهمی سازحه و سل گرفتار شدند و بعد کشیدن انواع و اقسام تکالیف از سوی تدبیر
ایشان و دیگر معالجین از پنجهٔ آنان نجات یافته بدار القرار و جوار رحمت پروردگار
آرامیدند و ازین جا منکشف میشود که این جماعت اطبای نامدار چه مرتبه سرمایه حذاقت
دارند که آبی در دیده ندارند و با آنکه مرتبهٔ اول حال صحت رای خود مشاهده کردند اما
بار دیگر هم بر ازالت و صیانت رای خود استبداد و استقلال فرمودند و چشمی نمالیدند و آنچه
در دلیل سوم گفته اند که نوعی که اطبای موجودهٔ زمان در هیضه غذا تاکید و اجبار
می دهند همین نمط شفائی خان مرحوم هم بمریضان تخمه و هیضه غذا میدادند اقول
جوابش آنست که بکمال عقل و فهم و فراست این حضرات باید گریست که شفائی خان مرحوم
از دو حال بیرون نه اند یا از مهرهٔ فن طب بودند یا نه در صورت اول چگونه تصور توان کرد
که حین کمال امتلاء و برطرف نشدن علامات سمیهٔ هیضه و عدم نقاء غذا میدادند
و خلاف قرآن و حدیث و مخالف قوم و جمهور اطبا و عقل و نقل و تجربه محققین از متقدمین
و متاخرین می کردند اما متقدمین پس اقوال بعضی از ایشان گذشت و از آن اصح
و لائح گردیده که درین وقت دادن غذا حرام ست و نیز درین حال که طبیعت بدفع
ماده و دفع نکایت آن مشغول بود و بازماند از تدبیر بدن و طلب غذای آن و لنفر
کنند از اغذیه جز ضرر بدادن غذا متصور نمی شود و طبیعت را در حیرت می اندازد و فعل
آن از منتشر بیکار داند و منجر بهلاکت میشود قال العلامة ان الطبیعة فی کلا نوعی الامتلاء

مشغولة بدفع ما فی البدن من المواد وذلک مما یعوقها عن الجذب الموجب للشهوة
والمراد بالشهوة الطبیعیة وهی تقاضی الاعضاء وجذبها لما فی المعدة لا النفسانیة
الخاصة بالمعدة انتهی وقال ایضا الکائن من جهة الطبیعة هو عند ما یکون مشغولة
باصلاح خلط ونضجه کما فی الحمیات وغیرها من الامراض التی تصبر فیها علی ترک الغذاء
مدة مدیدة کانها مقبلة علی الدفع ومعرضة عن الجذب و لا المص من العروق شیئا ولا
من المعدة وقد علمت ان الحاجة الی الغذاء وهو ان یسد بدل ما یتحلل واذا لم یکن ما یتحلل
لم یفتقر الی غذاء من خارج اذ الطبیعة فی مثل هذا الوقت مشغولة بدفع مادة المرض لا المادة
التی لاجل تحللها یقع الحاجة الی تناول الغذاء انتهی پس در صورت ثمره هذا اضرار بیمار بدادن
غذا مترتب نشود واما مخالفت متاخرین و اطبای ماهرین موجودین پس از جواب ها
استفتا که در خاتمه این رساله نوشته خواهد شد منکشف خواهد گردید پس مخالفت اطبای
ماهرین و حکمای حاذقین از متقدمین و متاخرین چگونه بلا قیام دلیل تام شفائی خان
مرحوم تجویز غذا می کنند آری اگر موقع قول آن بوده باشد شاید حکم تغذیه داده باشند
و در صورت ثانی یعنی اگر قول اطبای بنگال موجود که حال بودند پیش عقلا استدلال
و تمسک قول غلط ایشان و یا بر تجارب غیر صحیحه دیگران کی پایه اعتبار است و بالفرض
اگر صاحب هیضه و تخمه را در حالی که بعوارض امتلائیه در دیه هیضه مبتلا و تنقیه تام نشده بود
غذا داده خطا کرده اند اعتماد را نشاید وآنچه در دلیل چهارم گفته اند که دادن غذا مهر لطفه
و هر آن بتواتر و توالی بنا بر آن در عین شدت هیضه و شدت اعراض و علامات امتلائیه آن
واجب شد که اثر سمیت و امتلاء و پری معده بطعام کم و در خلا زیاده می شود اقول
لا یخفی تا نیست این نا شی است از سوء فهم زیرا که عدم تاثیر سمیت در حال پری معده

وقتی ست که غذا اولاً خورده باشند بعد از ان سم وارد شود اما اینجا که اولاً سمیت
غذای فاسد ردی مزاج اخلاط و ارواح و اعضا را فاسد گردانیده و آنچه در معده
بود آن را ردی گردانیده بعد این اگر غذا دهند چگونه مانع خواهد شد بلکه این غذای
جدید فاسد گردیده موجب مزید هلاکت خواهد گردید پس واجب باشد که اولاً از آن
مواد سمیه بدن و معده را پاک سازند و تا وقتیکه سمیت هیضه برطرف نشود و نقای
معده و غیر آن از مواد فاسده ردیه نگردد اعطای غذا جائز ندارند زیرا که وقتیکه
اعضا جائع و محتاج غذا خواهند شد و سمیت هیضه در معده و غیر آن موجود پس
اگر غذا در آن حال خواهند داد بسبب جائع بودن اعضا بسرعت غذا بکبد منجذب
خواهد شد و همچنین از کبد بتمامی اعضا و بدن سرایت خواهد کرد و مؤدی بهلاکت
خواهد شد و برای محذوری که غذا داده شد همان محذور در عائد حال خواهد گردید و بهذا
قیاس سمیت هیضه که بسبب فساد هضم و هیجان و ثوران اخلاط ردیه فاسده سمیه
بسبیل دفع طبیعت بعنف تمام بقی و اسهال عارض می شود بر سمیت سموم مشروبه
چنانچه شیخ فرموده و علاجها من یخاف ان یسقی سمّا فیجب ان یحترز عن الاغذیة
الغالبة الطعوم فی حموضتها او ملوحتها او حرافتها او حلاوتها والغالبة الروائح فانهم یکسرون
بذلک طعم ما یشوبونه و رائحته و یجب ان لا یحضر واکانا متهما علی جوع شدید او عطش
شدید فان کل واحد منهما یخفی علیهم ما یجب ان یتفطن له لشدة النهم علی ان یمتلی من الطعام
والشراب اذا سقی السم عرض للسم عرضان احدهما ان یندفن فی خلال ما استلاء منه
والثانی ان العروق تکون مملوة فلا یجد السم فیها منفذا و ربما کان فیها طعم شیء یغنی
السم هذا انتهی قیاس مع الفارق ست و بعد هذا دادن غذا متواتره بلحاظ اینکه

سمیت ہیضہ تاثیر نکند بی کار خواہد شد زیرا کہ اکثر ہیضہ از تخم سابقہ و فساد ہضم
غذای سابق و لاحق می شود کما قال الخجندی سببہا یکون فی الاکثر من التخم
و فساد الطعام الی المرار و الی البرودۃ و چون ہیضہ مرض امتلائی ست و اکثر از امتلاء
رطوبات و بلاغم ردیہ غیر صالحہ فاسدہ و غیرہ حادث می شود پس تمامی بدن و اعضا
ازین مواد فاسدہ ممتلی باشد کہ طبیعت آن را بعنف از تمامی بدن بطریق قی
و اسہال دفع می کند پس غذا درینحال برای نفوذ و سرایت در اعضا بوجہ ممتلی بودن
آنہا با خلاط فاسدہ منفذی نخواہد یافت کہ سرایت نمودہ باعث کمی سمیت گردد بلکہ
از دو حال خالی نخواہد شد یا آنکہ غذا در معدہ مجتمع خواہد ماند و طبیعت بسبب آنکہ از سمیت
اخلاط فاسدہ و مواد ردیہ کہ محدث ہیضہ شدہ مقہور و مغلوب گردیدہ در غذا تصرف
نخواہد کرد درینصورت غذا از فاسد شدہ سمیتی پیدا خواہد کرد کہ باعث مزید مقہوریت
و مغلوبیت طبیعت خواہد شد و بسبب ازدیاد مواد فاسدہ ردیہ سمیہ مبین و ممد مرض
کہ عدوی صحت و طبیعت ست ہلاک خواہد گردید یا آنکہ چون طبیعت در معدہ غذای
جدید خواہد یافت آنرا دفع خواہد کرد پس از جذب مواد فاسدہ کہ دفع آن می کرد باز
خواہد ماند و آن مواد فاسدہ بسبب عدم دفع مہلک خواہد شد و نیز چون متوجہ بدفع
مواد ست اگر بدادن غذا آنرا متوجہ بجذب کنند متحیر خواہد شد و اضطرار در فعل آن
خواہد شد فان میل النفس الی احد الضدین ینافی میلہا الی الضد الآخر و بسبب آنکہ
از اول طبیعت مقہور و مغلوب بودہ مرض غالب خواہد آمد و ہلاک خواہد ساخت پس
ظاہر و لائح شد کہ دادن غذا درینصورت ہرگز جائز نیست و آنچہ در دلیل پنجم گفتہ اند
کہ در ہیضہ و بائیہ معدہ و بدن و امعاء خالی از امتلا بود و این مرض امتلائی نیست

پس بسبب خلا و جفاف در ان غذا داده میشود **اقول** لایخفی ما فیہ چه امراض وبائیه فقط بسبب فساد هوا عارض نمیشوند بلکه استعداد ابدان را درین باب مدخل تام است والا عموم مرض و موت بنسبت هر فرد از افراد حیوان در ایام وبا لازم مے آمد و کسی زنده نمی ماند والمشاهدة علی خلاف ذلک پس علت تامه حدوث امراض وبائیه فساد هوا و استعداد خاص ابدانست واین فساد واین ابدان مستعده همان اند که از اخلاط فاسده ردیه ممتلی باشند و آنچه در دلیل ششم گفته اند که در هیضه ضعف بسیار عارض میگردد و شهوت طعام غالب بود چه تمام اعضا جائع می باشند لهذا ضرورت غذا است **اقول** لایخفی ما فیہ زیرا که در ینصورت ضعف نمی باشد بسبب شدت حاجت اعضا بسوی غذا بلکه بسبب نکایت مرض و غیره قال العلامة وربما کان ضعف البدن کله تابعا لضعف عضو وذلک انما یکون اذا کان ذلک العضو نفیسا او شریفا کالمعدة فانها متی ضعفت تبع ضعفها ضعف البدن لضعفها عن احالة غذاء البدن علی ما ینبغی او جزء عضو مثل ضعف البدن بأذی یصیب فم المعدة حتی تحل قوته ای قوة البدن لما عرفت من انه لشرفه وقوة حسه اذا ضعف اوجب اذکرنا اکثر ضعف البدن کله وقال ایضا وربما کان سبب الضعف کثرة مقاساة الامراض هذا سبب قوی فی حدوث الضعف عن ادنی مضعف وذلک لانک قد عرفت ان الفاعل اذا تکرر فعله فی منفعل و احد اشتد قبول المنفعل لما یرد علیه فاذن البدن الکثیر الامراض یکون شدید القبول لما یرد علیه من التاثیرات انتهی و نیز علامه ابن مطران نقل نموده اما علة عدم الضعف فی الابدان الصحیحة هی اعتدال مزاج الاعضاء ولاسیما العصب و اعتدال مقدار الجوهر اللحمی و کثرة الروح فیها و خروجها عن حال النقصان

فاذن الضعف فی الابدان المریضة انما یحدث عن ضد هذه الاسباب فمن البین انما
یحدث عن سوء مزاج یعرض البدن فی المرض من هذه الاعراض و یکون بنقصان قوته
فان خرج الاعضاء الاصلیة ولا سیما الاعصاب عن الاعتدال خروجا کثیرا کان الضعف
کثیرا شدیدا وان کان خروجا قلیلا کان الضعف یسیرا وکذلک الروح الحیوانی متی نقص
نقصانا کثیرا بالتحلیل الذی یصیبه عن الحرارة العرضیة التی تعرض فی الامراض عن
حرارة الهواء المفرطة التی تسمی بالسموم و فی الامصار الحارة سواء کان فی حال الصحة
او فی حال المرض ضعف الانسان ضعفا شدیدا و متی کان نقصانها یسیرا کان الضعف
قلیلا وقد یعرض الضعف فی الامراض وغیر الامراض بما یخالط الروح الحیوانی و النفسانی
معًا من الابخرة الردیة الغلیظة الفاسدة التی تقوم مقام الصمامات فیما بقی من الروح
الحیوانی والنفسانی والحیوانی وحده فیکدره و یغلظه و یتولد عن ذلک ضعف فی البدن
و هذا الجنس من الضعف کثیرا ما یصیر بالانسان الی حال الغشی و چنین شهوت طعام
هم ساقط می شد قال الشیخ فی اسباب سقوط الشهوة بل قد یکون سببه کل مزاج مفرط
فان استحکام کل سوء المزاج یضعف القوی کلها و تسقط الشهوة فی الحمیات لسوء
المزاج وغلبة العطش و للامتلاء من الاخلاط الردیة الهائجة وما اشد ما تسقط فی
الحمیات الوبائیة و ذلک لامور احدها سوء المزاج وهذا یشارکه فیه سائر الحمیات و ثانیها
ما یکون معها من الاخلاط الفاسدة جدا لفساد الهواء و ثالثها ضعف القوة لفساد المزاج
والروح والقلب فان الافعال البدنیة کلها منوطة بانتظام حال الارواح و مزاجها
واذا تغیر مزاجها تغیرا یبطل به تعلق النفس کیف یبقی میل الی الغذاء و الی آخر فان
الامور المهمة تذهل النفس عن الامور الاخری کذا فی شرح اسحق خان و ایضا فیه اذا لم یجد النافعة

شهوة دل على نكس لان سقوط شهوتهم فى اكثر الامر لافراط الامتلاء ضرورة انه لا يكون
ح سوء مزاج والالم يكونوا ناقهين واذا كان البدن شديد الامتلاء فهو شديد الاستعداد
للنكس لانه لابد وان يغتذى وكلما اغتذى زيد شرا وقد قال بقراط البدن الغير النقى
كلما غذوته زدته شرا وقال ايضا وقد يكون سببا امتلاء من البدن كله وقلة من التحلل
وقد يكون سببه اشتغالا من الطبيعة باصلاح خلط ردى كما فى الحميات التى يصبر فيها على
ترك الطعام مدة مديدة لا يمكن ان يصبر فى مثلها آوان الصحة لان الطبيعة لا تمتص
ولا تتقاضى الغذاء من العروق ولا العروق من المعدة اقبالا منها اى من الطبيعة
على الدفع اى على دفع ذلك الخلط الردى اما بالتحليل او بغيره من وجوه الدفع اعراضا
عن الجذب اى جذب استعواضها للبدل كما تستغنى الدب والقنفذ وكثير من الحيوانات
التى مزاجها بارد عن الغذاء مدة فى الشتاء مديدة وخصوصا الدب فانه ربما يبقى ثلثة اشهر بغير
غذاء لان فى ابدانها اى ابدان تلك الحيوانات من الخلط النى ما شغلها باصلاحه انضاجا
واستحالة بدل ما يتحلل والمعنى ان طبيعة تلك الحيوانات لما تجد فى ابدانها من الخلط النى
الذى يصلح لان ينصرف الى التغذية تشتغل بهضمه وجعله بدل ما يتحلل فيمتنع من الغذاء
مدة ولا يمتنع ان يعرض مثل هذا للانسان فيصبر من الاكل زمانا طويلا وبالجملة در صورت
شهوت طعام نباشد واگر باشد پس این شهوت کاذبه بود واز علاماتی که بالا گذشت باید
دریافت وغذا نباید داد واگر جوع صادق بود ونقاء تام نشده باشد بلکه بقیه ماده غیر منهضمه
باقی باشد وخوف سقوط قوت باشد اهتمام نمایند. واتحاف غذائیه خصوصا عطره که برسید
ریح آن بدماغ وقلب که تولید روح کند وانتعاش حرارت غریزی نماید واگر نقاء تام
شده باشد پس این وقت البته واعطای غذا باکی نیست بلکه تعیین وقت دادن غذا است

وآنچه در دلیل هفتم گویند که شیخ در تحرز از سم گفته ان الممتلی من الطعام والشراب الخ
اقول جوابش در دلیل چهارم گذشت وآنچه در دلیل ششم گفته اند که اگرچه غذا صدیق
مرض ست لکن صدیق طبیعت هم ست که بسبب دادن غذا قوی شود غالب
آید بر مرض وازاله آن کند اقول لا یخفی ما فیه چه صدیق بودن آن برای طبیعت
در حالت صحت می باشد در حالت مرض چه درین حال صدیق مرض بود نه صدیق طبیعت
قال العلامة ولا یعلمون ان الغذاء کما یزید فی قوة الصحیح یزید فی مرض المریض چه ازین
معلوم می شود که غذا صدیق طبیعت ست در حالت صحت نه در حالت مرض که درین حال
صدیق مرض بود ونیز مسلم نیست که بسبب غذا اعانت طبیعت وقوت آن حاصل
شود پس از غذا فائده حاصل نشود بلکه ضرر وقرشی گفته که المادة الردیة تحیل الوارد
من الغذاء الی طبعها فتزداد فذلک موجب لزیادة الشر ومانع من تقویة البدن آنچه در
دلیل نهم نوشته اند که اسحق خان در شرح قانون فرموده واذا وجب علیک الخوف
من سقوط القوة ان تمنع البیضة ای الاستطلاق والقی الحادث فیهما ولم یستفرغ الجمیع
من الاخلاط الفاسدة والغذاء المستحیل الی الکیفیة الردیة فقده بالاغذیة الکاسرة والمعدلة
للکیفیة ثم استفرغه بعد ایام لتستریح فیها القوة وتستعد لما فی الصناعی وهذا امر غامض
لا یهتدی الیه الا افراد من الحذاق فان کثیرا ممن ضعفت معرفتهم باسرار هذه الصناعة
لا یجوزون منع البیضة قبل الاستفراغ التام اتباعا للقضیة المشهورة فیما بینهم من
عظم الخطر فیه ولا یدرون ان مثل تلک القضایا لیست بالکلیة انتهی بالفاظه
واین صریح ست در اجازت غذا قبل نقای تام اقول سقوط قوت اگر از جهت [illegible]
غذا وکثرت مادهٔ ردیه وقوت مرض باشد پس درین صورت غذا هرگز مناسب نبود

وقوتی که بسبب شدت مرض سقوط آن شده باشد پس آن درینجا مراد شیخ نیست
ونه مراد اسحاق خان واگر سقوط قوت بسبب احتیاج اعضاست پس آن نمی باشد
مگر وقتیکه نماند در بدن انچه صالح بود برای تغذیه ودر هیضه وتخمه چنانکه دانستی اندفاع
مواد فاسده می شود کما صرح فی شرح اسحق خان والمتحرک فی هذا الاسهال هو المواد الفاسدة
الا ان تلک تستصحب شیئا من الصالحة ایضا اما بان تستحیل الی الفاسدة او لتصادفهما
فی طریق اندفاعها فیخرجها بالقسر نه مواد صالحه قابل تغذیه بلکه طبیعت مدبره بدنیه آنرا
محفوظ ومصئون می دارد از اخراج واین مواد صالحه منجذب نمی شود مگر وقتیکه اشتها
صادق بود ودرین وقت غذا واجب بود کما قال العلامة ومتی علم انها صادقة
وجب استعمال الغذاء ولا یجوز دفعها وذلک لان هذا الجوع انما یکون بان تخلو المعدة
وتحصل جذب الکبد والبدن کله للغذاء الی فمها واذا لم یستعمل الغذاء جذبت من
رطوبات البدن انتهی موضع الحاجة وقال ایضا والذی نقوله من ان وقت الغذاء
لیس مشروطا بنهوض الشهوة الصادقة فقط بل بامور اخری وذلک بان یکون بعد
نقاء الامعاء من فضلات الغذاء المتقدم وبعد خروج البول انتهی موضع الحاجة
وقال ایضا واما الذی فی حال المرض فلا ینبغی ان یعتبر فی الوقت الذی یجب
ان یستعمل فیه حال الشهوة ای لا ینبغی ان یؤخر استعماله الی حین ظهور الشهوة اذ کثیرا ما
یکون الشهوة ساقطة والبدن یحتاج الی الغذاء وذلک لاشتغال الطبیعة فی مثل
ذلک الوقت من تدبیر الغذاء بتدبیر البدن ودفع الموذی وکثیرا ما تکون الشهوة
نائرة مفرطة والبدن غیر محتاج الی الغذاء کما فی الشهوة الکلبیة وظاهرست که چون معده
خالی شود از مواد فاسده وباقی نماند باشد در بدن از مواد فاسده آنقدر که منجذب شود

ونوبت بآن رسد که جذب قریب بود از جذبی که میباشد باضطرار خلا پس در صورت
دادن غذا مضائقه ندارد اگرچه مادهٔ غیر معتد بها باقی مانده باشد و یمکن ان یقال
ما قال العلامة و قد یقرر الکلام فی ہذا المقام بوجہ آخر وہو ان الجوع یقوم مقام الاستفراغ
وذلک لان الطبیعة عند افتقار الاعضاء الی الغذاء اذا لم یجد ما یہضمه و ینفذه الی
جہتہا فی حال الامساک عطفت علی ما فی البدن من الرطوبات و تہضمہا واختارت
منہا ما یصلح للتغذیة و غذت به الاعضاء و ما لم یصلح للتغذیة تحلل لطیفه بہیجان الحرارة
ولدوانہا و یبقی الغلیظ منه وہو قدر یسیر فیقوی القوة علیه و تدفعه و ہمین بقیه اشارت است
در قول شیخ واذا وجب علیک الخوف من سقوط القوة ان یمنع الہیضة و لم یستفرغ
الجمیع من الاخلاط الفاسدة والغذاء المستحیل الی الکیفیة الردیة چه ازین بقیه چندان
خوف نباشد والا چگونه جائز باشد که در حال عدم نقای تام یا قریب به نقای تام
غذا داده شود قال الخجندی فی علاج الہیضة اما علاجه المفصل فلیسہل القی اولا حتی تنقی
المعدة نقاء تاما ثم تسکنه و قال فاذا رأیت المعدة قد نقیت بالقی والاسہال فاسقه
شراب الرمان المز آه و قال یومر العلیل بالنوم فی المواضع الباردة والجوع نافع جدا
وان اشرف الہیضة و ضعف النبض و کادت القوة تسقط و ظہر برد الاطراف و الغشی
فعلیک برش ماء الورد المبرد علی الوجه و شد العضدین والساقین بعصابة شدا وثیقا
وکذلک القدمین آه و قال ایضا و اما المبرود فیاخذ بعد القی والجوع والنوم الطویل
جوارش العود والجوارش الکمونی الخ و نیز مقصود شیخ از دادن اغذیه کاسره و معدله
در اینجا استفراغ و استنقای تام است ازان بقیه مواد ردیه نیز اگرچه بعد ایام بود نه جلیس
آن مطلقا چه قوله و یستفرغ بعد ایام دلالت صریحه بران دارد چنانچه شیخ الرئیس

وحکیم علی در علاج قی مطلق می گویند و ربما کان الغثیان لاعقیب طعام بل علی
الخلاء ولم یمکن ان یصیر قیاً لقلة المادة لانہ ربما وقع الغثیان ولکن لم یکن ذلک
الغثیان عقیب طعام من الاطعمة بل کان واقعا علی خلاء المعدة دائما ولم یستطع
ذلک الغثیان ان یصیر قیاً وینتہی الیہ مع کون الغثیان مقدمة للقی وکان عدم
صیرورتہ قیاً لقلة المادة فح ینبغی ان یحتال تحصیل للمادة مقدار وکمیة باختلاطها بالطعام
حتی ترتفع وتصل الی فم المعدة وتتاذی ہو بذلک فیحصل القی فیجب ان یاکل صاحب
الطعام فانہ اذا امتلاء سہل علیہ القی وانقذف معہ الخلط بسبب اختلاطها بالطعام ومراد
از طعام درینجا ہمان ست کہ دران تقطیع وتعدیل وتخلخل مادہ بودہ باشد مثل سکنجبین
عسلی یا سکری وسکنجبین لیموئی نہ غیر آن از اغذیہ محضہ غیر معدلہ وغیر مقطعہ وغیر مخلخلہ
چنانچہ حکیم علی در ہمین مقام گفتہ قال یونس الذین یعرض لہم الغثیان لرداءة مزاج
حار ینبغی ان یدبر لہم بالاشیاء التی تبرد وسیما التی تقطع بالبلغم ان یشربوا الخل والماء
واما الذین یعرض ذلک لہم من برد فینبغی ان یعالجوا بالضمد ما وصفناہ ویعطوا الشراب
العتیق والمطبوخ الذی یسمی ادرمارون والانیسون وبزر الکرفس الجبلی والفلفل
بماء حار ویعطون من التریاق المتخذ بلحوم الافاعی فانہ نافع لہم انتہی مختصرا وایضا
قال الشیخ واما الغثیان المرارئی فلا بد من تنقیتہ بما یلیق ثم یعالج الکیفیة الباقیة
بما یضادہا من الادویة العطرة مع الربوب حارة او باردة لکل بحسبہ وباید دانست
کہ مراد شیخ وغیرہ از اغذیہ کاسرہ ومعدلہ مثل شراب انار منعنع وشراب لیموئی
منعنع وشراب تفاح وسفرجل وشراب ریباس وسماقیہ وزرشکیہ وجلاب با عود وگلاب
ست وغیر ذلک کہ بعد لقاء و دفع غثی وعوارض دیگر منکرہ ہیضہ ونفخ وقراقر ودرد معدہ

داده شوند آبجوش غلیظ برنج و آش وغیره خصوصاً وقتیکه طبیعت آنرا نیز
قبول نکند و در ان تصرف نکند بلکه آنرا هر بار بقی دفع کند و مریض هم از خوردن
آن اکراه کند و از خوردن آن قوتی عوض نکند بلکه از ان تغیری عظیم و احوال
هولناک بر مریض طاری گردد و اگر مراد شیخ وغیره اینکه مذکور شد نباشد هر آئینه
تناقض در قول وی لازم آید چه خود درین مقام بعد قوله واذا وجب علیک الخوف
الخ می گوید واذا احسست بان السبب کله لیس من الغذاء ولکن هناک معونة من
المعدة وبرت بحبس قیئهم بعد قذفهم المقدار الذی یجب قذفه لشراب المنعنع ممزوجا
بالمیاه القلیل او بقوة من العود الخ و نیز می گوید ویجب ان لا یطعموا شیئا ما لم یصدق
الجوع فان عدم صدقه یدل علی امتلاء المعدة من الغذاء الفاسد و الا لاشتاق
الی الجذب بظهر الجوع وظاهر ان الغذاء اذا ورد حینئذ فسد باختلاطه ذلک الموجود
فان جاعوا قبل نقاء المعدة عن الغذاء الفاسد فان طبیعة الاعضاء تنبّه من جذب
ما فیها الرداءة کیفیتها و تشتاق الی جذب غذاء صالح ولیظهر اشتهاء الطعام من غیر
نقاء المعدة من قبل الاعضاء لا من قبل المعدة وهذا امر لا استبعاد فیه علی انه فی مثل
تلک الحالة قد یستحیل الطعام الی الحموضة الدغدغة ولیصیر سببا للشهوة الکاذبة ادخلوا
الحمام لیعین بحرارته الفعلیة المعتدلة علی انعاش حرارة المعدة فیقوی علی هضم ما فی المعدة
من البقیة و احدارها فیتحقق النقاء المصحح لورود الطعام و بقراط نیز میفرماید البدن
الذی لیس بالنقی کلما غذوته انما تزیده شرا کما سیجی تفصیله عن قریب انشاء الله تعالی
پس معلوم شد که مراد از قوله ولم یستفرغ الجمیع همین است که مذکور شد و درین وقت
اغذیه کاسره وغیره داده شوند نه آبجوش برنج که از اغذیه کاسره معدله نیست و نیز اگر دهند قیّ‌...

غذا مجوز بودی باید که بقدر احتمال طبیعت مجوز شدی نه آنکه در هر آن و در هر ساعت
و بعد هر قی و هر استطلاق و مخفی نماند که از عبارت شیخ این متوهم نه شود که در حالیکه
اخلاط فاسده و غذای مستحیل بکیفیت ردیه بخوبی باقی باشد غذا مجوز ست چه این
منافی قول اوست و یجب ان لا یطعموا شیئا ما لم یصدق الجوع فان جاعوا قبل
النقاء لم یطعموا بل ادخلوا الحمام پس ظاهر شد که وقت غذا نقای تام ست از اخلاط
فاسده و طعام ردی فاسد یا آنکه بقیه از ماده فاسده باقی باشد که آن غیر معتد بها
بود و طبیعت بسبب ضعف خود بر دفع آن قادر نباشد و دفع آن بقیه بقی و
اسهال بنوشانیدن مقیات و مسهلات بسبب ضعف طبیعت ممکن نبود پس
درین وقت خاص از اغذیه که کاسر و معدل کیفیت و سمیت بقیه مواد ردیه اند مانند
جوارش عود و کمونی و شربت لیمو و سکنجبین لیموئی و دیگر انچه که مذکور شد یا جدوار
خطائی یا زهر مهره خطائی و گلاب و عرق کیوره بحسب سردی و گرمی مزاج بیمار
مجوز اند و درین صورت خاص استعمال اغذیه کاسره و معدله بنا بر دو فائده است
یکی آنکه کسر و دفع سمیت بقیه مواد ردیه کند دوم آنکه بسبب غذائیت تقویت قوت
و استراحت آن حاصل شود و آماده و مستعد برای دفع صناعی گردد تا بعد ایام استفراغ
آن بقیه هم کرده شود و ماسوای این نوعی دادن غذای کاسر و معدل نیز جائز نیست
کما مرت تفاصیله چه جائیکه تجویز غذای صرف قبل ازین از شیخ جائز داشته شود
و حال آنکه شیخ در حالت امتلائی را بنوشیدن عسل و سکنجبین منع کرده که دران
غذائیت ست پس چگونه تجویز غذای صرف فرموده و آنچه در دلیل و هم گفته اند
از حال تجربه خود مهمل و هزل ست چه اگر بعض مردمان باکثر ضعف از هلاکت محفوظ مانند

وهزارها تلف شدند پس ازین چگونه لازم می آید که غذا مضر نشود و جواب این از آنچه
که درباب تجربه در رساله شهاب ثاقب نوشته ام ظاهر شود و حاجت تحریرش درین خلاصه
بخیال طوالت ندارد و آنچه در دلیل یازدهم گویند که گیلانی در شرح قول شیخ نوشته
انما ینبغی ان یفعل هذا اذا لم تکن المادة صفراویة فانها قد تهیج بهذا التدبیر و تزداد بل
قد ینبغی ان یکثر الغذاء الخ **اقول** قیاس هیضه برین باطل ست چه مراد گیلانی درینجا
از اغذیه کاسره و معدله و مسکنه صفراست مثل جوارش سفرجلی و ماء الرمانین و اجاص
و زرشک و غیر آن نه آبجوش برنج و نیز کلام او در قی مطلق ست و مرادش در قی
مطلق نیز از تکثیر غذا تداخل طعام و غذا نیست چنانکه در دادن آبجوش بخلط
برنج وغیره که غذای محض و صرف ست ساعة فساعة و آنا فآنا بعد هر قی و هر اسهال است کما یفعله العجل
من الجهال که درین صورت تداخل طعام و غذا یقینا متصور و آن بوجه من الوجوه جایز نیست
بهیضه بلغمی باشد یا صفراوی وبائی یا غیر وبائی و نیز مرادش از قی درینجا آن نیست
که بدون هیضه باشد نه آن قی که در هیضه صفراوی بسبب استحاله غذا بطرف صفراویت
عارض می شود زیرا که شیخ الرئیس و دیگر ائمه فن در هیضه صفراوی نیز جائی تجویز غذا
قبل نقاء نفرموده اند بل بخیال حبس قی و اسهال را ابتداء استعمال مبردات را نیز منع
فرموده اند پس مراد گیلانی درینجا از قی همانست که بی شائبه فساد غذا و طعام بود
و قول شیخ الرئیس و ما کان سببه مادة ردیة او کثیرة الی قوله و قلل الغذاء و لطفه
و استعمل الصوم والریاضة اللطیفة و قول حکیم علی گیلانی و ینبغی ان ینقص طعامه
و شرابه ثلثة ایام الخ و قوله والغرض بهذا التقلیل المواد الخ و نیز قوله فی علاج القی
المطلق واعلم ان خلط الادویة المانعة للقی والتهوع والغثیان و تقلب النفس

بالاغذیة الجیبة الی المعدة نافع لان المعدة تشتمل علیها وتفعل فیها فعلا تاما فیخرج
ما فیهما من القوة الی الفعل اللهم الا ان یکون مع هذه الاحوال تخم و امتلاءات
کثیرة فح لایجوز خلط تلک الادویة بالاغذیة شاهد عدل ست بر آنکه مراد حکیم علی از
قولش وانما ینبغی همان قسم ست که در بعض احوال صفراوی مزاجان را در خلای
معده هنگام اشتداد گرسنگی بسبب انصباب صفرا عارض میگردد نه قی که بسبب فساد
طعام و غذا و اجتماع مواد صفراویه یا بلغمیه عارض میشود چنانکه صاحب هیضه صفراوی
یا بلغمیه را لاحق می گردد و آنچه در دلیل دوم از وهم گویند که شیخ الرئیس در فن ثالث
در تدبیر ماکول گفته و ربما احتیج الی ادخال طعام ما او شیء شبیه بالطعام علی طعام
یکون وایراده الخ واین تصریح ست بجواز ادخال طعام بر طعام **اقول** لایخفی
ما فیها ولا لبس جائیکه شیخ الرئیس و ربما احتیج الخ گفته ست آنجا غذای اول فاسد
نمی شود و در هیضه امر بالعکس ست یعنی غذای اول فاسد و ردی میگردد و مستحیل بسوی
سمیت می شود که بدون اخراج و استفراغ آن خلاصی از ان غیر متصور و اگر بدون
اخراج آن چیزی از قبیل غذا خورانیده میشود او هم موافق مثل مشهور (انچه در
کان نمک رفت نمک شد) در معده با اختلاط غذای اول ردی و فاسد می شود
و حرارت و فساد را زیاده می کند و ثانیا اینکه کلام شیخ درینجا در حفظ صحت ست
نه در هیضه و ثالثا اینکه کلام شیخ برای مستقیم و مستحفظ صحت هم برای اصلاح
کیفیات اغذیه اولیه ست مثل اینکه اگر کسی اول غذای مالح یا حریف خورد پس اصلاح
آن بخوردن اغذیه که بارده لطیفه اند کرده شود نه برای غذائی که مستحیل بکیفیت
ردیه سمیه بسبب صفراویت یا بلغمیت شود چنانکه هیضه و تخمه می باشد و مثالی که

شیخ الرئیس در ینجا گفته است از ان بخوبی وضوح وانکشاف این معنی میگردد حیث
قال مثل الذین یتناولون اغذیة حریفة ومالحة فانهم لو اتبعوها بعد زمان لم یکن
تم فیه الهضم بالمرطبات من الاغذیة التفهة صلح بذلک کیموس ما اغتذوا به پس
قیاس هیضه برین قول شیخ که برای مستصح و مستحفظ صحت گفته است نه برا
اصلاح اخلاط رویه و امتلاءات فاسده که در هیضه صفراوی باشد یا بلغمی محض
باطل و عاطل است پس از جمله آنچه که مذکور شد واضح و لائح می شود که در جائی که بدن
و معده ممتلی بود از اخلاط رویه و اغذیه فاسده و اعراض شدیده هیضه موجود باشد
حاشا که در آن وقت غذا دادن مریض را جائز باشد بلکه عامدًا و عالمًا هلاک
کردن است و این همه نافهمان را باید که از ارتکاب این امور شنیعه که شرعًا و طبًا
و عقلًا و نقلًا حاشا و کلا جائز نیست دست بردارند و از خدا و رسول ترسند و ما علینا
الا البلاغ و مخفی نماند که وقتیکه ساکن شود نائره هیضه و مستریح شود طبع ایشان از
تعب حاصل از قی و اسهال و امتلاء معده و امعاء از غذا و طعام فاسد ردی و خلط
مهیج هیضه دفع شده باشد و علامات امتلائیه مانند غثی و نفخ و قراقر و تمدد و
درد معده و سر و شیف و قلق و کرب و امتلاء و سقوط و انضغاط نبض و دیگر علامات
امتلائیه برطرف شده باشد پس اولا چیزی از ربوب مثل رب تفاح و ریباس و سفرجل
و غیره استعمال کنند و داخل کنند ایشان را در حمام بر فق یعنی بغیر مکث کثیر در آن
و معطر سازند ایشان را بالعطریات الملائمه و مرغوبه و غذا دهند ایشان را شیء قلیل خفیف
حسن الکیموس چه معده در مثل این حالت قوی نمیشود بر هضم غیر این چه اورا عارض
شده ضعف از سقاسات مرض و نگذارند مریض را که بنوشد آب کثیر چه آن خام

می دارد غذا را و بطی می کند هضم را و اطفا می سازد حرارت غریزیه را و بعد ازان تقویت معده ایشان کنند بجوارشات و اشربه و ربوب و بهتر آنست که قالیا و امراق که با آب نارنج و با آب ریانین و با لیمو و دیگر حموضات مناسبه مرغوبه و یا دران قاشهای سیب سفرجل و یا زرشک و سماق و کشنیز خشک وغیره انداخته درست کرده باشند با نان تنک فطیری گندم بخورانند و بسا اوقات که بسبب فساد هوا و باء در حیوان و مواشی نیز می افتد و ظاهرست که درین هنگام از خوردن لحوم چنین حیوان و مواشی اندیشه لحوق ضرر و خطر عظیم و کثیره مردمان متطرق ست پس باید که درین هنگام استعمال لحوم ترک کنند و اقتصار و اکتفا کنند بر خوردن چلاو یا شله دال نک که معتدل ترین حبوب ست و دران نفخ و تولد ریاح از دیگر حبوب کمترست یا مخلل انبه خام و لیموی کاغذی و پیاز وغیره هر چه ازینها مرغوب و مطبوع و معتاد باشد و یا با چتنیه پودینه و یا کشنیز سبز که در عرق نعناع و یا در سرکه و نمک و اندک فلفل سیاه یا سرخ ساخته باشند تناول کنند و چون اینهم هضم و گوارا شود نان گندم تنک فطیری خوب پخته با دال مونگ مقشر که اولا او را در روغن قلیل با سه چهار عدد قرنفل و پنج چهار دانه فلفل سیاه و پنج و شش عدد الاچی خورد اندک بریان کنند و بعد ازان بدستور خوب پزند که مهرا گردد و یا بدون بریان کردن درست کرده و پخته باشند بخورانند و با نان مذکور با شوربای حلام که اول خوب او را در روغن و داباز بر متعارفه بریان کرده بعده با ترشی لیموی کاغذی یا نارنج و یا با ترشی انبه خام پخته شود بدهند و تدریج را از دست ندهند و ادنی معده پر حذر باشند تا آنکه قوت حاصل شود و به مریض قوت و توانائی در آید و اگر گویند که مایه تقلیل اهل نک

غذا می هم پس اینهم باطل و عاطل حاشا که عقلاء فرنگ چنین امر را روا دارند و گوارا

نمایند چنانچه از استفتا که مع جواب آن که بعضے از مشاهیر ایشان تحریر فرموده اند

و در خاتمه خواهم نوشت تصدیق همین می شود فصل ششم در توضیح و تنقیح قانون

و نکات عبارت شیخ الرئیس که در مقام علاج هیضه نوشته و زلات جواب بعضے

از اکابر اطباء بدان ایدک الله تعالی که انچه بعضے از اکابر اطبای عصر در فن طبابت

مشهور به حذاقت اند و دادن آبجوش غلیظ برنج و آش و غیر آن در هیضه و تخمه

هنگام اشتداد عوارض دیه اشتلائیه هیضه و تخمه طریقه مختار بل از اجتهادات و

مخترعات ایشانست در جواب بعض احبای اجله که استفسار از حقیقت و ماهیت

هیضه و جواز و عدم جواز غذا در مرض مذکور فرموده نگاشته اند باعث استعجاب

و استبعاد و منازل دور از طریق صدق و سداد قال المجیب عاصی هنوقت خیلی

عدیم الفرصت چراکه عمو صاحب میر صفدر علی صاحب انتقال فرموده و مست

اوشان تیار و رفتم درین زودی ضرور لهذا مختصر نوشته میشود که تخمه و هیضه

سببش قصور هضم و فساد غذاست درینصورت تا مقدور منع از غذا ضروری است

و علامات آن که ثقل و نفخ و آروغ ترش و غیره انچه که علامات امتلا اند اگر یافته

شوند و نقاهت بدرجهٔ اتم نرسیده باشد و مرض وبائی خاص تخمه و هیضه نیست

گاهی هر دو مرض مذکور در ایام فساد هوا منتقل بوبا می شود و الا وبا امری دیگر است

نعوذ بالله منها که دران التهاب اضطراب و هیجان احساس حرارت بدرجهٔ اتم میشود

درینصورت آب سرد و بدرجهٔ اخیر غذا بهترین و دوست و تشخصات و جزئیات این

مرض وبا بسیار اند که برای تحریرش دفتری باید درینصورت در دادن غذا او مسمال

ازان مفوض برای طبیب لبیب ست بدریافت وتعجیل در ادن غذا خطا و بر محل غذا
منع از غذا موجب هلاکت متصور پس در ادن غذا و منع ازان امر کلی نخواهد بود
فقط السلام خیر الختام **اقول** لایخفی مافیه چه قوله ونقاهت بدرجهٔ اتم نرسیده باشد
لغو و سخیف ست زیرا که نقاهت که در کتب لغویه بمعنی برخاستن از بیماریست
بعد دفع شدن بیماری صادق می آید و اینجا مقصود مستدل بیان علامات ابتلای
درحالت عروض وجود هیضه و تخمه است فی الصحاح نقه من مرضه بالکسر نقها وکذا
نقه نقوها فهو ناقه اذا صح وهو فی عقب علته انتهی و همچنانکه ابتلای هیضه را گاهی
بلکه اکثر از ابتدا و آغاز این مرض اعراض ردیه مثل غور عینین و انخراط وجه و دقت
الف و لطار صدغین و برد اطراف ظاهر میشود و بسا اوقات اشتداد در عوارض
شده سقوط نبض و غشی و دیگر اعراض ردیه منکره کریهه که منشا آن ضعف و انحلال
قوی و ارواح و عجز و قهر طبیعت مدبره بدنیه ست بسبب سرایت سمیت مواد ردیه
فاسده مهیجه و محدثه هیضه باعضای رئیسه عارض میگردد وقال الشیخ والحکیم علی فی الهیضة
ثم ربما ادی الی اختلاف کغسالة اللحم الطری و نتن الرائحة والی الخراطة ثم تؤدی
الی استرخاء النبض لضعف القوة الحیوانیة الخ والتشنج والعرق البارد واما العرق البارد فلضعف الطبیعة
وضعف القوی لما سکة عن امساک الرطوبات فی البدن فیندفع ما یکون بالقرب
من الجلد بالعرق واما البارد فلقلة الحار الغریزی وبرد المائیة لطبعها والی الموت
لکثرة تحلل الارواح وانطفاءها پس نرسیدن ضعف بدرجهٔ اتم معنی ندارد زیرا که اگر
ضعف بدرجهٔ اتم نمی رسید هر آئینه عروض و ظهور اعراض ردیه مذکوره صورت نمی بست
و بعد از ظهور و بروز اعراض مسطوره که تخلف از ضعف و انحلال قوی و ارواح میگردد

٥١ غور بفتح غین و سکون واو بر خیز زمین پست ١٢ منه
٥٢ انخراط بمعنی دقت ١٢
٥٣ لطار والصدغان اسم التقعیق جلدهما بالضم من باب فتح وکذا فی بحر الجواهر وفی الصراح
لطو برزمین چفسیدن ع بفتحها ١٢
٥٤ قهر چیره شدن ع بفتحها ١٢

خلا و نقاء متصور و متخیل می تواند شد که غذا داده شود و لو سلم که مراد مجیب باتی تقدیر
بفرضه در اینجا قطعا ممانعت غذا است مرصاحب هیضه و تخمه را تا باقی ماندن علامات
امتلائیه مذکوره پس برین تقدیر هر آئینه در قول و فعل مجیب بون بعید منافات
کلیه لازم می آید و مشاهده بر عکس و خلاف آن شاهد عدل ست زیرا که صاحب تخمه
و هیضه را در حالت عروض و وجود علامات امتلائیه ردیه و عدم نقاء معده و بدن
اعطای مجوبش برنج غلیظ بعد هر قی و هر استطلاق مرة بعد مرة طریقه مختار
بل اجتهاد مجیب ست پس لازم ست که فعل خود را مطابق قول خود سازد قال الله
عز و جل فی کتابه العزیز یا ایها الذین امنوا لم تقولون ما لا تفعلون کبر
مقتا عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون الآیه و ما هذا الا الضلال و الوبال
قال الخجندی فی ترویح الارواح فان الطبیب یجب ان یکون علیما بالطبائع
و العلل و ان یکون ذا علم و خبرة لقوی الادویة و الاغذیة و کیفیة استعمالها
و ان یکون عارفا بکیفیة مباشرة العمل فان العلم بغیر العمل ضائع و العمل
بغیر العلم ضلال و محال کما قالوا الحکماء حکم الصورة و المادة فان الصورة لا تبقی بلا مادة
و لا تبقی المادة بلا صورة و یؤیده قول النبی صلی الله علیه و آله العلم بغیر العمل وبال
و العمل بغیر العلم ضلال قال بقراط اذا کان الطبیب عالما عاملا کان کمن
یمشی علی رجلین و اذا کان عالما غیر عامل او عاملا غیر عالم کان بمنزلة من یحمل علی رجل
واحدة قوله و الا وبار امری دیگر ست الی قوله و احساس حرارت بدرجه اتم میشود
غیر سدید زیرا که و بار التهاب اضطراب و هیجان و احساس حرارت بدرجه اتم
لازم و ضروری نیست که بدون آن حدوث وبا متعذر باشد زیرا که وبا عبارت

ازمرض عام ست وعام ست ازانکه بارد بود مثل هیضه بلغمی یا غیران یا حار باشد
مانند هیضه صفراوی وطواعین وحمیات حاره وحاده وازکمه ونوازل حاره
وبائیه وقد بینا ذلک فی الشهاب الثاقب بالتوضیح والتصریح وقوله در خصوصیت
آب سرد بهترین دواست نیز مقدوح ومخدوش ست زیراکه در هیضه بلغمی و
نوازل وازکمه ودیگر امراض بارده وبائیه چگونه آب سرد مفید خواهد شد ونیز عموما
در هیضه صفراویه تجویز آب سرد در همه ازمنه مضر زیراکه در هیضه صفراویه هم در
ابتدا تا وقتیکه نقای تام نشود قی واسهال آن قابل حبس نبود هرگز آب سرد که حابس
وقاطع اسهال وقی صفراوی ست جائز نیست قال الشیخ فی علاج الهیضة واذا علمت
ان المواد فی البدن صفراویة هائجة وانها ربما کانت من المعاون علی حدوث
الهیضة ولیس الخوف کله من الغذاء لم تجد بدا من تبرید المعدة حینئذ من خارج
بماء بارد وبالثلج بعد معونة علی القی ان مال الیه بقدر محتمل وفی ذلک التبرید تسکین للعطش
ان کان واذا امعن القی فمما یجب ایضا تبرید المعدة بمثل ذلک الخ وفی کتاب البیان
وقد یحدث الهیضة ایضا عن شرب الماء البارد علی الریق واستعمال الاغذیة الغلیظة
بعده کالذی یعرض فی الفطر من الصوم وهکذا قال الشیخ ایضا وقوله وبدرجه اخیر غذا بهترین دواست
نیز غلط وخبط ست زیراکه سوء التخمه وهیضه ودر امراض وبائیه دیگر مثل جدری وحصبه وطواعین وحمیات وبائیه
وحکه وجرب که اینها از امراض وبائیه اند وچگونه مریض متحمل فاقه واسماک غذا خواهد گردید که او را در این امراض
بدرجه اخیر غذا داده آید بلکه درین امراض فاقه واسماک ومنع از غذا تا بدرجه اخیر
زیاده تر باعث هیجان وثوران صفرا وحرارت شدة التهاب واضطراب وغیره را
زیاده خواهد کرد وباعث انهاک بدن وقوت خواهد گردید سبحان الله کجا در تخمه

ما بنتج روزه کشنده دن ۱۲ منتخب

انهاک ضعیف و لاغر کردن ۱۲ منتخب

وہیضہ بعد ہر استطلاق وآمدن ہرقی در عین شدت اعراض وبائیہ دادن آبجو
غلیظ برنج وتجویز آن باصرار واجبار وکجا عموماً در امراض وبائیہ از دادن غذا ہا
وفراریت صلاح کار کجا ودل خراب کجا ۔ ببین تفاوت رہ از کجاست تا بکجا ۔
ولا یخفی ما فیہ من الانہماک فی الانہاک والاہلاک اللّٰہم احفظنا عن شرور
انفسنا وسیئات اعمالنا **قولہ** بی دریافت بی محل یعنی تا وقتیکہ در تخمہ وہیضہ وبائی
باشد یا غیر وبائی نقاہی تام نشود وعلامات امتلائیہ قطعاً زائل نشدہ باشد دادن غذا
خطا بل حتماً وجزماً وعقلاً ونقلاً ومشاہدۃً وتجربۃً موجب ہلاکت مریض بخلاف آن
اگر بمحل غذا در امراض امتلائیہ خصوصاً در تخمہ وہیضہ بعد نقاہی تام ظہوراً بیناً
بپاس و پاس در دادن غذا احتیاطاً تامل کردہ شود ہرگز ہلاکت مریض متصور
نیست زیراکہ طبیعت مدبرہ بدنیہ درین وقت در رطوبات ومواد زائدہ تصرف
خواہد کرد واز آنہا تغذیہ بدن متصور خواہد شد **قولہ** پس دادن غذا ومنع از آن امر
کلی نخواہد بود دال ست بر عدم تدبیر ومہارت مجیب در فن طب زیراکہ تمامی
حذاق وائمہ فن کلام درین اتفاق دارند کہ در ہیضہ بلغمی باشد یا صفراوی تا حینیکہ
نقاہی تام حاصل نشود وآثار وعلامات وامارات امتلائیہ ہیضہ برطرف نشود غذا
بل ادویہ غذائیہ مانند سکنجبین وماء العسل نیز جائز نیست ووقتیکہ آثار نقاہی تام بتبدد
وتفطن تام طبیب حاذق در تمامی احوال مریض از نبض وبشرہ وعود ونہوض نبض
وقوت ودفع ثقل ونفخ وقراقر ودرد معدہ وامعا وزوال غشی ودیگر اعراض ہیضہ
ہیضہ بوجہ اتم ظاہر شود ظہوراً بیناً وان کان ظہورہا فی الرابع او فی اقلہ او اکثرہ
پس آن وقت غذا است نہ غیر وآنچہ از حضرت نبوی صلی اللّٰہ علیہ وآلہ مروی ست

الداء الدوی ادخال الطعام علی الطعام مؤید این مقال ست زیرا که حدوث
ہیضہ صفراوی وبلغمی ہر دو بدون پری معدہ وامتلاء وافساد طعام صورت
نمی بندد چنانچہ از قولہ کہ تخمہ و ہیضہ سببش قصور ہضم وفساد غذا ست نیز ثابت ست
وظاہر ست کہ تا وقتی کہ سکون در نائرہ ہیضہ واعراض ردیۂ آن نشود نقاء (یعنی از قول مجیب ۱۲)
طعام ومواد متصور نیست بلکہ عدم سکون نائرہ ہیضہ دلیل یقینی قطعی بقای
طعام ومواد فاسدہ در معدہ وبدن ست پس در چنین وقت وحالت از دادن
غذا ادخال الطعام علی الطعام کہ حضرت نبی آن را داء دوی یعنی مرض شدید و
لاعلاج فرمودہ کما ینبغی لازم خواہد آمد واز ان مخالفت با قول رسول مقبول کما حقہ
ثابت ولازم خواہد گردید ومؤکد ہمین ست انچہ شیخ الرئیس در علاج ہیضہ گفتہ
اذا ظہرت علامات الہیضۃ فاخذ الحشا یتغیر عن حالہ ویحس فی المعدۃ ثقل وفی الامعاء
بوخز وربما کان معہا غثیان فیجب ان لا یتناول علیہ شیء البتۃ ولا بعد ذلک
الا عند ما یخاف سقوط القوۃ فید بر یا سند کرہ زیرا کہ قول شیخ فیجب ان لا یتناول
علیہ شیء البتۃ اگرچہ دلالت صریحہ بہ منع غذا دارد لکن بر این اکتفا نکردہ باز تاکید
لمنع الغذاء فرمودہ ولا بعد ذلک یعنی بعد ظہور علامات واعراض ردیہ ہیضہ نیز چیزی
نخورند تا اینکہ سکون نائرہ ہیضہ کما ینبغی نشود وخوف سقوط قوت بسبب نقاء
وخلاء لاحق شود وچونکہ قولہ ولا بعد ذلک دال بر ممانعت غذا بعد ظہور عوارض وعلامات
ہیضہ مطلقا بود واز ان برای بعدیت زمانہ معین ثابت نمی شد کہ تا کی بعد ظہور
اعراض ہیضہ غذا نخورند لہذا بعد قول مذکور گفتہ الا عند ما یخاف سقوط القوۃ
فید بر یا سند کرہ یعنی نہ وقت ظہور علامات ہیضہ چیزی تناول کنند ونہ بعد آن

سلہ
بیماری مہلک
ادخال طعام ست
بر طعام ۱۲

سلہ ۳
در کتاب السماء
والعالم از بحار الانوار
مرقوم ست الداء
الدوی توصف
علی المبالغۃ ای
لا علاج لہا وبعید
علاجہ من دوی
بالکسر یدوی ای مرض
ودر مجمع البحرین ست
وفی حدیث علی
علیہ السلام قد
ملت اطباء ہذا
الداء الدوی
ای الشدید ۱۲

چیزی بخورند مگر وقتیکه بسبب نقاء و خلاء خوف سقوط قوت متطرق گردد لو قت
تدبیرش بچیزی که ذکر آن خواهم کرد باید پرداخت و مراد از سقوط قوت درینجا
آن نیست که بعد ظهور علامات هیضه ابتدا سقوط قوت و نبض بسبب اکتلائ
مواد فاسده و سرایت سمیت آن باعضای رئیسه لاحق میشود و غشی و دیگر
اعراض کریهه عارض می گردد بلکه سقوط قوتی مرادست که بعد نقای کلی و سکون
نائره هیضه و عود نبض و نهوض قوت و استقرار احوال طبیعت مریض بسبب
گرسنگی و فاقه و خلای بحت عارض شود و حادث گردد زیرا که نهی و منع غذا که
از قوله فیجب ان لا یتناول علیه شیئ البتة ثابت می شود مراد از ان منع تناول
غذا وقت شروع و آغاز هیضه ست که زمانه ابتدای آنست و آنچه از قوله و لا بعد
ذلک ثابت میشود منع تناول غذاست در هر از منه باقیه که زمانه تزاید و انتها
و انحطاط ست و چونکه دفع این مرض بسبب قلت و کثرت مواد و سمیت و ردائت
آن و ضعف و قوت مریض مختلف میشود لهذا شیخ الرئیس درینجا الا عند ما یتخاف
سقوط القوة مطلقا فرموده و زمانه معین و محدود به یک یوم یا دو یوم و یا کمتر
و بیشتر ازین نکرده و نیز مخفی نماند که شیخ الرئیس بعد قوله الا عند ما یتخاف سقوط
القوة آنچه تفریع بقوله فیدبر بما سنذکره کرده و تصریح باعطای غذا اینجا هم
نکرده بلکه تدبیر سقوط قوت را بما سنذکره موعود ساخته درین اشعار و تنبیه ست
بانیکه در حالیکه نقای کلی نشود اگر درین هنگام اندیشه سقوط قوت متطرق
و یا سقوط قوت هم شده باشد لائق ست که بخیال سقوط قوت تناول غذا
نشاید بلکه درین حالت تقویت قوت باشمام روائح طیبه و بخور عطره مرغوبه هر مریض

لکن کما قال الحکیم علی فی شرح القانون فی تعریف الهیضة وکثیرا ما تکون المواد
الفاسدة متغیرة نحو تغیر سمی بان یحدث لتلک الرطوبات کیفیة سمیة فاذا تأدت
الی القلب والدماغ اورثت تلک[۵۱] الاعراض کلها ولذلک تری الحذاق من الاطباء
یعنون فی الهیضة والتخمة غایة العنایة بعلاج القلب وتقویته ونحن فی الاکثر نقتصر
فی علاج ذلک بالعطریات والمقویات فیحصل العافیة باذن الله تعالی نه باعطا
غذا واطعام طعام چنانچه مؤید همین ست قول شیخ که در آخر فصل علاج هیضه
گفته ویجب ان لا یطعموا شیئا ما لم یصدق الجوع فان جاعوا قبل النقاء لم یطعموا
بل ادخلوا الحمام وصب علی رؤسهم ماء فاتر واخرجوا ولم یلبثوا ویداریهن سکون ید
فان ظهر التشنج فاستعمل علی المفاصل القیروطیات الملینة حارة غواصة ویکون فی
الشتاء بدهن الناردین والسوسن وفی الصیف بدهن البنفسج وکذلک الی
علیها خرقة مغموسة فی ادهان مرطبة ملینة وفی الزیت ایضا ویجب ان یعتنی[۹۲]
بفکیه فلا یزال یرخی موضع الزرقین والعضل المحرک للحی الاسفل بالقیروطیات
وبعد این همه تاکیدات بلیغه ومبالغات شدیده در باب غذا که از اقوال وعبارات
مقدمة الذکر تاکید ابعد تاکید منع غذا بپایه ثبوت رسیده می گوید وان سکنت
نائرة الهیضة وناموا فانتبهوا زیرا که نوم درین مرض بغایت دلیل محمود وعلامت
سکون نائرهٔ هیضه واستقرار واستراحت طبیعت ودفع قلق واضطراب که
دلیل سرطرف شدن توجه مواد فاسده هیضه به سوی قلب ودیگر اعضاء رئیسه است
چنانچه حکیم علی در شرح قانون در فصل هیضه می گوید وفی المیامر تشتد تلک الاعراض
السهر لانه اذا نام العلیل نقصت العلة انتهی فاطعموهم شیئا من المربیات او حلیم الکرام

[۵۱] ای مثل التشنج والعرق البارد وصغر النبض وغیرها کما قال الشیخ وقد مر سابقا منه ۱۲

[۵۲] مثل العروق ... منه ۱۲

بہ رفق ولا یکثرون اللبث فیہ بل قدر ما ینالون من طوبۃ الحمام ثم تخرجہم لتعطرہم ویغذوا ہم غذاءً قلیلاً خفیفاً حسن الکیموس الخ وقال بقراط البدن الذی لیس بالنقی کلما غذوتہ انما تزیدہ شراً وجالینوس در تلخیص آن گفتہ وہذا لانہ یفسد لفساد الکیموس الردی ولکن ذلک یعرض اذا کانت المعدۃ ممتلیۃ من کیموسات ردیۃ وابن ابی صادق در شرح آن گفتہ البدن الذی لیس بالنقی ہو الذی فیہ او فی المعدۃ منہ اخلاط ردیۃ کثیرۃ والغذاء یفسد فیمن ہذہ حالہ وان کان محمود الفساد الکیموس الذی فیہ فیزداد البدن بذلک شراً وقرشی نیز در شرح قول بقراط می گوید سبب ذلک ان المادۃ الردیۃ تحیل الوارد من الغذاء الی طبعہا فتزداد وذلک موجب لزیادۃ الشر ومانع من تقویۃ البدن کما فی الناقۃ المذکور فیجب الاستفراغ لیمکن التقویۃ وازین ہمہ تصریحات عدیدہ وبیانات باہرہ سدیدہ زیادہ تر در باب دادن غذا ومنع ازان در مرض ہیضہ چہ امر کلی وحکم قطعی خواہد بود کہ مجیب امر کلی نبودنش ساختہ واز کلیت آن انکار داشتہ فتذکر وتدبر ولا تکن من الغافلین لذا ہلین فان انکار المجیب لکلیۃ ہذا الامر عجیب واضحوکۃ واغلوطۃ عند الطبیب اللبیب وما توفیقی الا باللہ علیہ توکلت والیہ انیب

خاتمہ

دران سہ فصل ست **فصل اول** دربیان فتاوی وتسخطی مجتہدین وعلمای فریقین **استفتا** چہ میفرمایند علمای دین ومفتیان شرع متین اندرین مسئلہ کہ نزد اطبای یونان باتفاق در مرض ہیضہ وقتیکہ سمیت ہیضہ دربدن مریض اثر کردہ واعراض ردیہ پیدا گردیدہ تا وقتیکہ امتلاء معدہ

واسعاء از غذا و طعام فاسد ردی و خلط مهیج هیضه دفع نشده باشد و علامات امتلائیه
ردیه هیضه مثل غشی و نفخ و قراقر معده و قلق و کرب و امتلاء و سقوط نبض و دیگر
اعراض ردیه برطرف نشده باشد دادن غذا جائز نیست و کسانی را که غذا داده
می شود هلاک می شوند پس اگر کسی همچو مریضان را اجازت خورانیدن غذا بدهد
و گوید که در شرع منع از دادن غذا وارد نشده همچنین اگر بعضے طبیبان اجازت
غذا دادن بکنند مخالف قواعد طبیه بدهند و با وجود علم اینکه غذا درین اوقات
منجر بهلاکت است دیدن استخاره برای دادن غذا جائز است یا نه و اگر بعد دیدن
استخاره استخاره مجاز شود بران عمل باید یا نه پس کسیکه مخالف رای حذاق
اطباء با وجود علم ضرر کسیکه از قواعد طب واقفیت ندارد مستخیر شود و اجازت
بدهد و به همچو مریضان اصرار بر دادن غذا نماید و گوید که استخاره دیده ام بدهید
همچو کسان ماخوذ الذمه خواهند شد یا نه و بر قول ایشان عمل می باید یا نه و اگر
استخاره واجب آید عمل بر آن واجب است یا نه بینوا توجروا هو المصوب
همچنین اطباء یونانیین که خلاف قواعد عمل سازند و باعث هلاکت مریض شوند
ماخوذ و آثم خواهند شد حرره الراجی عفو ربه القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز الله
عن ذنبه الجلی و الخفی و حفظه عن موجبات الغی

مهر جناب مولوی عبد الحی صاحب

اصاب من اجاب نمقه
خادم اولیاء الله الکریم محمد ابراهیم غفر له الله الرحیم ابن مولانا مولوی علی محمد مرحوم

مهر مولوی محمد ابراهیم صاحب

صح الجواب حرره محمد رحمت الله عفی عنه در صورت مرقومه استخاره
اگر واجب هم آید عمل بران واجب نیست چه جای عمل بر همچو استخاره ها که در غیر
محل خود واقع شده هرگز برین عمل نشاید و اجازت غذا هر قسم که باشد تا نقاء تام معده

واسعا خصوصا درین مرض ہیضہ وبائیہ کہ سمیت آن اثر کردہ باشد واعراض ردیہ
مفصلہ استفتا موجود باشد ہرگز جائز نیست کسیکہ درینصورت تجویز غذا نماید خاطی است
وبلاشک خوف مواخذۂ اخروی ست ہرگز غذا نباید داد وعمل بر قول ہیچ کسان نباید کرد
واللہ اعلم بالصواب وعندہ ام الکتاب اقل افراد الناس ابو العباس سید محمد فدا حسین
عفا عنہ فی الثقلین صح الجواب مولوی حکیم محمد ابو الحسن عفا عنہ [مہر مولوی حکیم محمد ابو الحسن] الجواب
المرقوم صحیح حررہ حکیم میر سید علی ابن سلطان الاطبا حکیم میر حیدر علی مرحوم محمد شاہی
ہرگاہ باتفاق اطبا حاذقان وعقلا وتجربہ کاران اعطای غذای خاص یا مطلق
غذا مضر معلوم شود استعمالش جائز نخواہد بود واین محل استخارہ نیست پس اگر
کسی استخارہ نمودہ خطا کردہ وبران اعتنائی نمی شاید ودر صورت مذکورۂ بالا اگر غذا
کسی را استعمال کنانند خوف مواخذۂ عقبی ست واللہ یعلم السید محمد ابراہیم مجتہد العصر
ابن جناب ممتاز العلما فخر المدرسین جناب سید محمد تقی صاحب مرحوم ابن جناب
علیین مکان سید العلما مجتہد العصر سید حسین ابن جناب غفران مآب مولوی
سید دلدار علی صاحب طاب ثراہم وجعل الجنۃ مثواہم [مہر ہو العالم] در محل مظنہ ضرر دادن
غذا شرعا جائز نیست باستخارہ یا بلا استخارہ در ہیچ موقع اگر کسی غذا دہد خاطی ست
وماخوذ عند اللہ واللہ یعلم مہر جناب [زبدۃ العلما معین المؤمنین سید علی نقی] ابن جناب علیین مکان طاب ثراہ
در محل ضرر دادن غذا مریض شرعا جائز نیست واز وجوب استخارہ وجوب شرعی لازم نمی آید
ہو العالم مہر جناب [ملک العلما تاج الاتقیا افضل المستشہدین بدلیل المسلمین مورد تفضلات بیغایت حضرت واجد علی شاہ مجتہد العصر والزمان نائب [illegible] لاما سید بندہ حسین صاحب] بفحوای آیۂ کریمہ شاہد آیہ ولا تقتلوا
انفسکم احتیاطا از دادن غذا در محل ضرر عقلا وشرعا واجب
واستخارہ با وجود مظنہ ضرر واضرار محل مہر جناب [سید ابو الحسن] ابن جناب ملک العلما بفحوای ولا تلقوا بایدیکم

الی التهلکة اجتناب از خوردن مضار اغذیه لازم ست فقط | سید محمد حسن | از جناب ملک العلما

فصل دوم دربیان فتاوی دستخطی اطبای ماهرین موجودین استفتا

چه میفرمایند اطبا درین مسئله که اگر کسی را مرض هیضه لاحق شده و امتلاء معده و امعاء از غذا و طعام فاسد ردی و خلط مهیج هیضه دفع نشده باشد و علامات ثقل هیضه مثل غشی و نفخ و قراقر و درد و قلق و کرب و امتلا و سقوط نبض و دیگر علامات رو به برطرف نشده باشد آبجوش برنج یعنی پیچ و آش وغیره غذا مکرر دادن جائز است یا نه بینوا توجروا **جواب** باسمه سبحانه درینصورت تا نقاء تام دادن غذا مطلقا جائز نیست چه درصورت مرقومه ادخال طعام علی طعام آخر حال آنکه غذا اول هضم نشده باشد لازم خواهد آمد و بردی بودنش از مسلمات اطبا رسیده است که جملا اسفار ایشان ازین مقوله مسلمه من جمله مقولات کلیه مملو ست و انکارش از صاحبان ذهن سلیم و فهم مستقیم مستبعد ست فی القانون لایتناول کل مستصح مالم یصدق الشهوة البتة ولم تخل المعدة والامعاء العلیا من الغذاء الاول انتهی قال الآملی وذلک اذ لو استعمل قبل ذلک غذاء آخر لکان ادخل غذاء علی غذاء لم ینضج نضجا صالحا ولم ینهضم وذلک اضر شیء بالبدن لان الطبیعة ان لم تشتغل بالثانی فسد وافسد الاول وان اشتغلت به واعرضت عن الاول افسده و ان اشتغلت بهما لم یکن فعلها فی کل واحد تاما فیفسدان معا ویحدث التخمة انتهی و چون این فعل درحالت صحت ناجائز باشد کما مر پس بطریق اولی درحالت مرض خصوص این مرض که مهلک و مسقط القوی و مضعف طبیعت مدبره است ممنوع و منهی عنه خواهد بود و کیف لا چه وقتیکه انصراف طبع از یک غذا و اشتغال

شیخ محمد بالکسر طبیعت و ... نیز آمده ۱۲ منتخب

بدیگرے با معیت تصرف در ہر دو مفسد باشد باوجودی کہ طبیعت
بحال خود باشد در حال صحت فما بالہا فی ذلک الوقت بلکہ مع ذلک المحدود فیما
نحن فیہ انصراف طبیعت از جانب غذا مطلقا مظنون بل متیقن ست و عدم
انہضام غذای اول و موجب بودن آن این حالت یعنی ہیضہ کہ حالتی ست
مخوف و در ردائت بمراتب از پیستا تخمہ کہ در حق آن از شیخ الصناعة وارد
شدہ است ولا شیء اضر من التخمة قال الآملی فی ذلک لانہا فساد لبعض ما فی المعدة
من الغذاء وہو اذا فسد اضر بنفسہ بافسادہ للمعدة والاعضاء التی تتغذی بہا ہو
او بخارہ وللارواح والرطوبات بتعفینہ لہا وبتہیئہا للعفونة الی آخرہ اول الاکل
است برین دعوی علاوہ ازین بحکم جزئی ہم تصریح ترک غذا در کتب معتبرہ قوم
موجود ست فی القانون اذا ظہرت علامات الہیضة وانذر الجشاء بتغیر عن حالہ
وحبس فی المعدة بثقل وفی الامعاء بوخز وسیما کان معہا غثیان فیجب ان لا یتناول
علیہ شیء البتة ولا بعد ذلک الا عند بانجاف سقوط القوة انتہی وفیہ ایضا ویجب
ان یقذفوا بما لیس فیہ خلتان اخلاء المعدة واضعاف قوتہا مثل ماء فی دہن
الخل و دہن الزیت والماء الحار ولا بما فیہ تغذیة وہم مفتقرون الی ضد التغذیة
انتہی وفی الیامر لفخر الدین النیشاپوری فی علاج الہیضة الحادثة عن فساد الطعام
یؤمر بالصوم والحرکة لینقطع الفضل ویعطی بعد التنقیة الہیا وخبز منقوع فی الشراب
الریحانی انتہی کلامہ و ابن ہبل در مختار گفتہ در باب علاج ہیضہ کہ سبب آن تخمہ
باشد یجتہد فی النوم ویمنع من الطعام بالکلیة انتہی و نیز گفتہ واطال الجوع وعاداہ
قانونہ فی الغذاء مع تقلیل و تلطیف انتہی و صاحب شرح الاسباب گفتہ و یؤمر العلیل

بالنوم فی المواضع الباردة والجوع نافع جدا انتہی وصاحب مقاصد الاطبا گفتہ یجب ان لا یطعموا شیئا مالم یصدق الجوع فان جاعوا قبل النقاء لم یطعموا بل ادخلوا الحمام انتہی ودر مقام دیگر ازین کتاب گفتہ فاذا سکنت نائرة الهیضة وناموا واشتہوا اسقیتہم شیئا من الربوب وادخلہم الحمام برفق ولا یکثرون اللبث فیہ بل قدر ما ینالون من رطوبة الحمام ثم تخرجہم وتغذوہم غذاء قلیلا خفیفا انتہی بالجملہ استعمال اشیاء مذکورہ درصورت مرقومہ اتباعا لما نقل من اقوال الاطباء الکاملین والحذاق الماہرین بوجہ من الوجوہ جائز نخواہد شد ہذا ما ظہر لی من تحقیق المقام ویعلم بحقائق الامور اللہ العلام فقط [مہر: محمد اعجاز الدین شہید مظفر حسین] مہر حکیم مرزا مظفر حسین خانصاحب ابن سلطان الاطبا مسیح الدولہ مرزا علی حسن خان بہادر مرحوم ومغفور طاب ثراہ جواب باصواب ست ولائق قبول اولی الالباب مہر [مہر: محمد جعفر خان بہادر] درینصورت دادن غذا خطاست نباید داد [مہر: سید زین العابدین] عرف حکیم میر عابد علی صاحب درینصورت دادن غذا ناجائزست مہر [مہر: سید جعفر علی] لقد اجاب استاذی مجیب الجواب مہر [مہر: سید مجتبیٰ حسین] شاگرد جناب حکیم مرزا مظفر حسین خانصاحب الاغتذاء فی ہذا المقام من تخطیة العظام مہر [مہر: محمد ابن حسین المعروف بعلی حسین] انچہ معظمی ومکرمی حکیم مرزا مظفر حسین خانصاحب بہادر تحریر فرمودہ اند حق ست مہر [مہر: سید علی ضامن] الامساک من الغذاء فی حالة الامتلاء معمول الاطباء والخلاف عنہ خلاف تجربة العقلاء وفی تلک الحالة یناسب ہذہ المقالة الصوم خیر من النوم سید محمد سلطان النعمة اللہی الحسینی درینحال غذا دادن بوجہ من الوجوہ جائز نیست و کسیکہ جرأت واقدام بر دادن غذا نماید خاطی محض ست ہرگز بر قولش

عمل نباید ساخت سید مرتضی ابن سید محمد قریشی من سلک علی طریقة الاطباء المجربین الحاذقین والحکماء الراسخین الماہرین واتبع الشیخ الرئیس وغیرہ من المتقدمین والمتاخرین فاعطاء الغذاء فی ہذہ الحالة ممنوع عندہ وغیر صحیح واما المحدث بخلاف ذلک ففساد قولہ بین وخطاءہ واضح کما ظہر بالاسناد التام فی ہذا المقام من کلام المجیب العلام اعلی اللہ درجتہ والمقام فقط العبد الراجی میر نواب ہو العلیم الحکیم لاشک ان اعطاء الغذاء فی ہذا المقام غیر جائز کما صرح بہ المجربون والمحققون ولا حاجة فی تصحیح ہذا القول الی الدلائل والامثلة الی تحصیل باخذہ بالامعان والنظر لانہ کالبدیہی ان علاج الامتلاء بالخلاء وان کل مرض یعالج بالضد سید رضا حسین عفی عنہ کافی ست درین مسئلہ کتابت جناب حکیم منظفر حسین خانصاحب امجد وترک غذا درین حالت واجب وخلافہ خلاف الجمہور السید حسین النقوی واقعی درچنین صورت غذا دادن جائز نیست حکیم محمد اسمٰعیل تمام الطب فی بیتین درج وحسن القول فی قصر الکلام فقلل اذا اکلت وبعد اکل تجنب من سعی قبل انہضام ولیس علی النفوس اشد باسا من ادخال الطعام علی الطعام حکیم محمد عبد العلی جواب مسطور صحیح است غلام احمد جواب مسطور صحیح ست حکیم عبد العزیز المجیب مصیب حکیم عبد الحفیظ درچنین صورت استعمال غذا خطاست علی احمد التغذیة فی ہذہ الحالة کالسم القاتل زین العابدین عفا عنہ تداخل غیر جائز حکیم حسن رضا غذا درین حالت دادن ہلاک کردن مریض ست حکیم احمد رضا اگر معالج داند کہ معدہ وامعاء مریض از خلط فاسد خالی ست واکنون در ندادن غذا مریض را غشی وکرب وسقوط نبض ست غذا دادن اولی ست ورنہ درصورت امتلاء معدہ وامعا

غذا دادن خطا است که معده قوت هضم ندارد و مریض هلاک خواهد شد والله اعلم بالصواب
حکیم باسن علی عفی عنه بقلم خود جواب باصواب ست | محمد اشرف خان بهادر |
دادن غذا هیچ جائز نیست واجازت غذا درینحال موجب هلاک مریض ست
هرگز نباید داد آری وقتیکه نقاء حاصل شود وجوع صادق ظاهر گردد مضائقه نیست
قبل این اعطار غذا اثم کبیرست در شریعت طب والله اعلم بالصواب حرره سید محمد
عفی عنه و صورت مرقومه دادن غذا جائز نیست بلا احتراز استعمال دوای غذائی
مثل سکنجبین و غیره هم احوط است فقط و هو العالم | سید محمد علی | الشهید بالنواب
فقط مرض هیضه مرض صعب العلاج عدیم النجاح هست فی زماننا وقوع و ظهور
آن خصوصا هیضه وبائیه که بکثرت وقوع آن گویا انحصار وبا درین مرض گردیده
مخلوقات از آتش خائف و هولناک میشوند خباثت آنرا بیانی و بیانی نیست در
امراض حاد فی الغایه و امراض حاد فی الغایة القصوی معدود کرده اند کتب طبیه
از این مرض و طریق علاجش مملو است هر مؤلف و مصنف طرز بیان علحده دارد بر
عالمان و عاقلان مخفی نیست هویدا است پس مبتلا این مرض را در احوال اختلال
که حرارت شدیده و خباثت کثیره دارد اطعامش عقلا و نقلا و تقلیدا نارواست
چراکه درآوان صحت اکل طعام در حالیکه ممتلی از طعام باشد ممنوع ست این امتناع
متفق علیه اطبا ست زیراکه باعث مداخل یا موجب افساد طعام اول می شود و از آن
فساد یک نوع نیست بلکه انواع و اقسام فسادات می باشد و در اکل طعام مرکب اغذیه
مختلفة الجواهر والکیفیة والفعل و اکثار آن و کثرت الوان و امتزاج کثیف و لطیف
ممنوع ست و در تناقض هم مجمع علیه حذاق ست که افتیار هر یک موجب فساد ها ست

وهر یک ازینها سبب هیضه میشود و مؤیدش قول صاحب التذکرة و سببها فی الاغلب
اجتماع اغذیة کثیرة فی المعدة مختلفة الجواهر والفعل والکیفیة وسبق الکثیف للطیف
فثقل وسد فلم یجد اللطیف منفذا فتغیر وفسد و قول صاحب النزهة واسبابها الحرکة
العنیفة وتخلیط الاطعمة بلا ترتیب و قول صاحب البصائر وسببها رجعة الکیلوس
من الکبد الی المعدة قبل ان یصیر کیموسا لعدم قبولها من دائرة الغذاء او کثرتها
و قول صاحب ذخیره واسباب آن یعنی هیضه سه گونه است یکی آنکه طعام بسیار خورده شود
چندانکه معده آنرا نتواند گوارید دوم آنکه طعام بوقت خورده شود و این چنان
باشد که طعامی که قوی تر و دیر گوارتر باشد نخست خورده شود و از پس آن طعامی
نازک و زود گوار خورده شود یا از پس طعام میوه های تر خوردن چون انجیر و مشمش
وغیر آن خورده شود تا آنچه زود گوار باشد بگوارد و بر سر آن طعام ناگواریده بماند
و آنرا تباه کند سوم آنکه گوهر طعام که خورده باشد تباه باشد یا معده اندر تباه شود
و مانند دارو گردد و چون طعام بمعده اندر تباه شد هرچه از وی بخلط صفرا مانند
تر باشد بقی بر آید و هرچه بخلط بلغم مانند تر باشد باسهال بیرون آید پس این
اسباب و علل بتجربه باعتدال نموده است که انجیر وجود آورد که ادو و خبث باشد
پس بالیقین همین علت و سبب اصل آوردن آنچه مریض هیضه را طعام از آن
علی الهیضه پیدا کردن است کدام عقل این تجویز خواهد کرد و ما در اثبات
صحت در آوردن مداخل و تخم و سوء هضم بغیر از انقطار تام از طعام کسی را از اطبا بتجربه
حکم الطعام و اغتذا نکرده است حتی که دوای غذائی را منع نموده اند پس قطع النظر
از عقول فضلاء و اطباء عقول جهال در هیچ احوال تجویز غذا نخواهند کرد اگر

بعقل هیولانی عرض نمایند از تجویز اطعام احتراز شدید خواهد کرد و از کتب کملا رسابقین
ولاحقین استنباط قوانین علاج نموده شد هیچ قاعده اطعام در حال امتلاء معده
خصوصا در آوان هیضه یافته نشد چنانچه صاحب ذخیره میگوید اما جلاب با عسل از
دو کار نشاید خورد یکی آنکه هر دو اند معده محرور تباه شوند و صفرا گردند دوم آنکه هر دو
غذا دهنده اند و خداوند هیضه را غذا باز باید گرفت و آنرا که غذا باز می باید گرفت چیز
غذا دهنده چگونه شاید داد و در همین علاج بجای دیگر می گوید که خداوند هیضه را هیچ
حرکت نشاید کرد و هیچ چیزیکه بغذا ماند نشاید خورد و بباید خفت از بهر آنکه اندرین علت
هیچ علاجی چون خفتن و چیزی ناخوردن نیست چنانچه صاحب بصائر الطب
می گوید ویمنع فیه عن الحرکات والاکل والشرب من اقسام الغذاء الابعد هیجان
الاشتهاء فیغذی بقلیل من الاغذیة اللطیفة ویمنع عنها مادام القئ والاسهال
او القلق وینفعه النوم والصوم وصاحب شفاء الاسقام میگوید که علاجها مقصور
علی ترک الغذاء یومه ذلک واخذ ماءٍ حارٍ بالتجرع لینقی ما فی المعدة ویخلخل ثفلها
ولیعینها علی دفع فضل ان کان باقیا و شیخ الرئیس در قانون علاج هیضه را بطور
قاعده بسط تام داده و در آن مقام نوشته وربما کره بعضهم رائحة المرق وربما التذ بها
بعضهم وکذلک الشراب والبخور واما رائحة الفواکه فاکثرهم یقبلونها ویجب ان لا یطعموا
شیئا ما لم یصدق الجوع فان جاعوا قبل النقاء لم یطعموا بل ادخلوا الحمام وصب علی
رؤسهم الماء الفاتر واخرجوا ولم یمکثوا و از قوانین معالجات امراض کلیه در هیچ
امراض که بعض از انها حاد فی الغایة القصوی وبعض حاد فی الغایة وبعض حاد جدا
وبعض حاد بقول مطلق هستند تجویز اطعام و اغتذا یافته نشده چنانچه شیخ الرئیس

گفته و اکثر ما نتکلف فی تقلیل الغذاء و منعه اذا کنا نعالج الامراض الحادة و این مرض
هیضه مرض حاد فی الغایة القصوی یا مرض حاد فی الغایة هست چرا که اکثر مریضان
و مبتلایان این مرض در دو سه روز بلکه در یوم واحد می میرند حدتش از فی الغایة
از ید یافته شد پس منع طعام برای اینها باشد به لازم آید هرگاه که از کلیات جزئیات
معالجات امتناع ثابت گردید بکدام طریقه حکم تغذیه این مریضان توان شد و ضعف
و سقوط قوت که بسبب امتلاء مواد فاسد و سرایت سمیت آن باعضای رئیسه
لاحق می شود و غشی و دیگر اعراض که به عارض میگردد موجب اعطای غذا نمی توانند
شد آری وقتیکه خوف سقوط قوت و عروض ضعف شدید بسبب شدت احتیاج
اعضاء بسوی غذا بجهت جوع صادق بعد نقای تام معده و امعاء از مواد فاسده
و اخلاط ردیه باشد باشمام روائح طیبه و بخور عطره مرغوبه مریض پردازند بجهت
تقویت قلب و روح چنانچه حکیم علی در شرح قانون گفته و کثیرا ما یکون المواد الفاسدة
متغیرة نحو تغیر سمی بان یحدث لتلک الرطوبات کیفیة سمیة فاذا تادت الی القلب
والدماغ اورثت تلک الاعراض کلها و لذلک تری الحذاق من الاطباء یعنون
فی الهیضة و التخمة غایة العنایة بعلاج القلب و تقویته بل فی الاکثر نقتصر فی علاج
ذلک بالعطریات و المقویات فیحصل العافیة باذن الله تعالی و بعد سکون نائرة
هیضه و دفع اعراض مرقومه استفتاء غذا می توانند داد و در صورت مرقومه
استفتاء اعطای غذا شرعاً و طباً و عقلاً و نقلاً و تجربةً جائز نیست هرگز نباید و
اگر غذا دریحال بدهند خطاء فاش کرده باشند والله اعلم بالصواب الیه المرجع
والمآب مهر حکیم | سید باقر حسین صاحب |

فصل سوم در بیان فتاوی که از نخبة الاطباء

یونانیین دستخط کنانیده شد باید دانست که چون زمانه شیوع جهل و بدعت
و ضلالت ست پس بمقتضای حدیث شریف که در بحار الانوار در کتاب السماء
والعالم در باب حدوث عالم از جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم مروی است
اذا ظهرت البدع فی امتی فلیظهر العالم علمه فمن لم یفعل فعلیه لعنة الله والملائکة والناس اجمعین
یعنی وقتیکه ظاهر شود بدعت و ضلالت در امت من پس باید که ظاهر کند
عالم علم خود را و اگر ظاهر نسازد پس مستحق وی ست لعنت خدا و ملائکه و مردمان همه
انچه اعلان و اظهار آن واجب و لازم بود که دادن غذا بمریضان هیضه در
حال عدم نقاء معده و امعاء و عدم تسکین ثائره هیضه و شدائد اعراض آن
هرگز جائز نیست چه ثابت و تحقق گردید که موافق صناعت طب یونانی
مروجه در اطباء هند دادن غذا موجب اهلاک و اتلاف مریض ست پس باید و
مجوز غذا در هیضه خاطی ست و شریک قتل و نیز موافق دستخط علماء فریقین
یعنی علماء اهلسنت و مجتهدین بمخالفت آن ثابت شد و ضلالت این فرقه
اطباء مجوزین غذا متبین گشت لکن چون این زمان زمانه جهالت و ضلالت
و نفسانیت ست و اهل این زمانه از تحقیق حق کاری ندارند بلکه تا امکان بجایه
ظاهر نگه میدارند جهل و ضلالت خود شان با خفای حق صریح می پردازند و سالک
مسالک جدل و اعتساف می باشند و در هر امر بنا بر دفع الزام شد و جدلا حیله جوئی را
کار می فرمایند اگرچه از بیان سابق باعتبار شرع شریف و قواعد طب یونانی
مروج هند راه چاره شان مسدود گردیده نمی توانند که در تخصیص زبان
بکشایند لکن احتمال آن بود که بگویند که معمول به ایشان طریق [illegible]

است وایشان بلاتکلف در بیحال غذا میدهند ما نیز موافق دستور العمل اینان
غذا می دهیم وطریق تقلید ایشان می پوئیم بنابرآن ضرور شد که استفتهای دستخطی
این گروه هم مندرج کرده شود تا عوام الناس از ابله فریبی ایشان مبتلای فریب
نشوند وجادهٔ راستی را نگذارند واز ضائع کردن نفوس عزیز خودها باز مانند
ونیز باید دانست که تحریرات ڈاکتران فخامت نشان هندی وولایتی بلدهٔ
فرخنده بنیاد حیدراباد صانها الله عن الشر والفساد که در جواب استفتها نوشته اند
بجنسه بلا کم وکاست درین رساله نقل نموده میشود تا کسانی که صاحبان تخمه وهیضه
وبا مبتلیان دیگر امراض امتلائیه رای محل در حالت امتلا بدون حصول نقاء
خصوصاً درین هر دو مرض بعد هر قی واستطلاق باجبار واصرار غذا میدهند
وحتماً وجزماً این بی بصیران بخیال خودشان آنرا موافق قواعد طب انگلشی
می دانند وبزعم باطل تاسی ومماشاة اطبای فرنگ بارتکاب اینچنین فعل
شنیع که نزد عقلاء هر فریق جائز نیست مبادرت میفرمایند وآنرا برای فخر ومباهی
وتلمیع عوام کالانعام وجمعیت جهال انام اجتهاد خودها قرار داده اند متنبه شوند
وچشم بمالند واز وبال اخروی بترسند وباز آیند زیرا که ائمه هر فن خلاف اصول
وخلاف عقل ونقل را در هر فن منجمله بدعات وسیئات آن فن شمرده اند وما علینا
الا البلاغ وما توفیقی الا بالله والیه المرجع والمآب واین فصل متضمن بست وچند مطلب

مطلب اول در بیان آنکه دادن غذا درین مرض نزد اطبا که عمل ایشان
موافق طب مروج اهل مصر است جائز نیست چنانچه از استفتاء دستخطی حکیم جناب
سلطان جان صاحب که در مصر تحصیل این فن شریف فرموده اند ومعالجه موافق

دستور العمل اہل مصر میفرمایند ظاہر میشود اگر کسی شخص کو اقسام ہیضہ مین سی
کسی قسم کا ہیضہ ہوا ہو یعنی اوسکو علی الاتصال قی اور دست دونون آرہے
ہون اور پیٹ اوسکا پہولا ہوا اور پیٹ مین اوسکی درد اور نفخ ہو تو ایسی حالت
مین اوسکو اگر کوئی طبیب ہر دست اور ہر قی آنیکے بعد چاولون کی گاڑہی پھیچ
یا شوربا گوشت کا تجویز کری اور بتاکید پلاوی تو اطبا مصر اور عبرانی کی نزدیک
ازروی اونکی تجربہ اور قانون کی ایسا علاج جائز ہی یا نہین اور چونکہ یہ امر شائع
رفاہ و فلاح عام پر ہو لہذا جو کچھہ آپکی نزدیک ازروی تجربہ اور قوانین طبیہ
مروجہ وہانکی متحقق ہوا ہو اگر بنظر رفاہ عام کی تحریر فرمادین تو ہر آئینہ خالی
فائدہ خاص و عام سی نہوگا فقط مرض ہیضہ مین خواہ فساد غذا سی ہو خواہ
فساد آب و ہوا سی ہو دونون صورتون مین بی تنقیہ و تصفیہ و تعدیل معدہ
بجمیع الوجوہ غذا دینا ناجائز ہی سلطان جان مطلب دوم دربیان
آنکہ مطابق قوانین طبیہ مروجہ اہل فرانس ہم دادن غذا درین حال جائز
نیست چنانچہ در کنوز الصحت کہ ترجمہ طب فرانس ست و در مصر مطبوع
شدہ مرقوم ست و عبارتش اینست النوع السابع الہیضۃ المعروفۃ
فی مصر بالہواء الاصفر ہذا المرض من اخطر الامراض لانہ قد یموت بہ المریض فی
ظرف ساعتین وہو من الامراض الوبائیۃ وہو معروف قدیما ببلاد الہند لکن منذ
سنین انتشر فی بلاد المصرومات بہ من فزع لاجلہ وحصل بہ ہول عظیم الخ وقال
فی معالجتہ ویجب ان یحمی المریض حمیۃ تامۃ ولا یعطی غذاء ولو اشتہاہ وقد غلط
بعض الاطباء ونظر الی الاعراض الظاہرۃ فقط فعالج من کان مریضا بہذا الداء

بالادویۃ الحارۃ والمقویۃ کالانبذۃ الجیدۃ وبعض الجواہر المنبہۃ فزادت الاعراض واسرع سیر الداء وہلک اکثر من عالجہ ولم یشف الا القلیل بخلاف المعالجۃ السابقۃ فقد شفی بہا ناس کثیرۃ انتہی بالفاظہ **مطلب سوم** در بیان آنکہ موافق بید ہم دادن غذا درین مرض جائز نیست اگر کسی شخص کو اقسام ہیضہ مین سے کسی قسم کا ہیضہ ہوا ہو اور اوسکو قی اور دست دونون آرہی ہون یا فقط دست بغیر قی کی آتی ہون یا قی بدون دستون کی آتی ہو اور پیٹ اوسکا پہولا ہو اور پیٹ مین اوسکی درد ہو تو ایسی حالت مین اوسکو اگر کوئی طبیب ہر دست وقی آنیکی بعد چاولون کی گاڑہی پیچہ یا شوربا گوشت کا تجویز کرے اور بتاکید بلاوے تو بید کی نزدیک ازروی تجربہ اور قانون کی بموافق قواعد بیدک کی ایسا علاج جائز ہی یا نہین اور چونکہ یہ امر مبنی رفاہ و فلاح عام پر ہی لہذا جو کچہ موافق تجربہ اور قواعد بیدک کی متحقق ہوا ہو اگر بنظر رفاہ عام کی تحریر فرمادین تو خالی فائدہ خاص و عام اور آگاہی انام سے نہوگا فقط

यदा विषूचिका गाढे भवति रेचनं वमिं तदा वरो
भिषेक ज नान देय मन्नं मासुवै विषूचिका प्रसा
तिकातुरो पथ्यं पटोलजं ॥ राम कृष्ण ॥
वैद्य से संमतायां निदा सार संगूह से दं वचनं ७॥

عبارت در خط فارسی یدا وِیشوچکا گدین بہوت ریچنم بمی متدا بر ابہیک جنا ندیہ منم ماسن بئے بسوچکا پرسانتش چیت پہ و نہم پٹول جم رام کرشن بید سمتایام ندان سار سنگرہ سیدم بچنم ترجمہ یہ ہیضہ کا روگ ہوتا ہے

دست جاری ہون یا قی تو حکیم حاذق آدمی کو غذا ندے جلدی جب عوارض
اس مرض کے بالکل موقوف ہوجاوین اوسوقت بہی غذا ندے بعد اوسکے
اچھے ہوجانیکے بالکل پرول سے رام کرشن بید کا بہی حکم ہی ندان سنگرہ
سے یہ بچن لیئے کلام ہے ❊❊
काली चरण स्यामंमतायाम
کالی چرن سیاپچیتو یام ترجمہ کالے چرن بید کا بہی یہی مطلب ہے ❊

ये विशूचिका रोग बिना अजीर्ण होता नहीं जब तक ये
रोग शुद्ध न होले अच्छी तरह से तब तक अन्न देना न चा
हिये प्रमाण सुश्रुत का हमने लिखा है पक्केतो अन्ने
तु विलंघनं स्यातु संपाचनं चापि विरेचनं वा ॥ विशुद्ध देह
स्य हि सद्य एव क्षुत्क्षीणि सारादि हर्षे लिशान्तिं ॥ आस्था
पनं चापि वदंति पथ्यं सर्वा सुयोगान परान्ति बोध
॥ ललन बिहारीलाल के ॥ तत्पुत्र गौरीशंकर
वैद्य अधिकं ॥ शुभं ॥ =

یہ بسوچکا روگ بنا اجیرن ہوتا نہیں جب تک یہ روگ سدہ نہولے اچھی
طرح سے تب تک ان دینا نچاہیے یہ پرمان سسرت کا ہمنے لکہا ہی پکوی تو
انیت بلنگہم سیا چنم چاپی برے چنم یا بسدہ دیہس سیہی سدیہ ایتے رچہ تیسار ادلالی
روپے لتا تم استہا پنم چاپی بدنت پتہم سرابن لوگانیرانتی نبودہ دستخط بہاری
کے تت پتر گورے شنکر بید ادہ کم ترجمہ غذا سدہ مین جب ہضم ہوجاوے
اور بعد اوسکے لنگھن ادر فاقہ کیا ہو کہ اچھی طرح پک کر ہضم ہو اگر دست آگئے

اور ہلکا بدن ہوگا جلدی جب اوبکہن اور دست موقوف ہوجاوین اور کسی
طرح کی خلش باقی نرہے جب ایسی صورت دیکھے تب غذا دے وگرنہ غذا
دینا کسیطرح نہ چاہیے متقدمین نے یہ بات کہی ہے

यावत विषूचिकारोगस्य शांतिर्न भवति नावत्कदाचिदपि प
थ्यं देयम् । सर्वग्रंथसम्मतेन लिखितमिदम् ॥ ॥

یاوت ویشوچیکا روگس سیا شانتر نہ ہوتے تاوت کداچیدپی پتہم نہ سرب
گرنتھ سمتین لکھتم یدم ترجمہ جب تک ویشوچی کا روگ دفع نہو جاوے تب تک
ہرگز غذا نہ دیوے سب کتابون کا یہی حکم ہے یعنے ہیضہ کی بیماری مین
کسی قسم کی غذا نہ دینا چاہیے کیا وجہ کہ ہیضہ کی بیماری خاص بدہضمی سے
پیدا ہوتی ہے

द० पांडे भगवानदीनमाधोप्रशाद

دستخط پانڈے بہگوان دین دماد ہو پرشاد کے

स्वल्पं जलादो पचित धमानमनीतेनतेजः पथ्यमद्र
गोतिभवत्य जीर्णपित्ता विभुक्षासामंदबुद्धिवि
धर्मनिद्र लिकलांकलाञ्च यमेवमाध्य व निदानो
क्तम् भोलानाथवैद्य ॥

سول یہ جداوو کہ یہ وہ مانم نتیم تہا ہری ٹروٹ بہوتی جب تب تا
بی بہی کچہ سا مندبدہ تکہم نت مہ سمتا ای ہوا جب ندا اگنم تب
روگ یعنے قے اور دست اگرچہ تہوڑا بہی ہو اور اوکہن زیادتی ہو و
او غذا بہی ہضم نہو ہی ہو اور بہونکہ بہی معلوم ہوتے اور زیادہ ان مین تعداد

تو مثل نہر کے ہوگی تجویز یہی ہے ماد ہب ندانمین لکہا ہے بہولانا تہ بید

प्रशमनं लंघनं चापि सुधीरेकविजानता कुर्यात्सा पूर्वा-न्म
तीकारं येनाग्निः संप्रदीयते आग्नेय संहितायां इ
ति वचनात लिखितं गिर्धारीलालस्येदम् ॥

سمنم لنگہنم پاپی سبیر یک بجانتا گرجات لپشجات پرتی کارم یہہ آگئے سمیر سے
تیے آگنی سنگہتا یام آت بچنات لکہتم گرد ہارے لالس بیدم ترجمہ ہان جب
اعراض دفع ہوجاوین اور اخلاط برابر ہوجاوین اور فاقے کیے ہون اور دست
سے صاف ہوگیا ہو اور کچہہ خلش باقی نرہے ہو تب بعد اوس سب کے جب
بہوک بہی مشتعل ہوئی تو اوسوقت مین غذا دیوین آتری سنگہتا یہ حکم دیتی ہے
یہہ گردہاری لعل نے لکہا ہے مطلب چہارم دربیان و ذکر استفتا ہا
کہ ڈاکتران دستخط کردہ اند استفتا، اگر کسی شخص کو اقسام ہیضہ مین سے
کسی قسم کا ہیضہ ہوا ہو یعنی اوسکو علی الاتصال سے قے اور دست دونون
آرہے ہون یا فقط دست بغیر قے کے آتے ہون یا قے بدون دستونکے
آتی ہو اور پیٹ اوسکا پہولا ہوا ہو اور پیٹ مین اوسکے درد ہو اور
گہبراہٹ اور تشنج اور تشنگی بہی لاحق ہو تو ایسی حالت مین اوسکو اگر کوئی طبیب
ہر دست اور ہر قے آنیکے بعد چانول لونگی کا طہی یچ یا شوربا گوشت کا تجویز
کرے اور تاکید یا اوے تو اطبائے یورپ کے نزدیک اندرو

اپنے تجربہ اور قانون کے ایسا علاج جائز ہے یا نہیں اور چونکہ یہ امر
مبنی رفاہ اور فلاح عام پر ہے لہذا جو کچھ اطبای یوروپ کے نزدیک ازروے
اپنے تجربہ اور قوانین کے متحقق ہوا ہو اگر بنظر رفاہ عام کے تحریر فرماوین
تو بہتر آئینہ خالی فائدہ خاص و عام او منفعت اور آگاہی انام سے نہو گا فقط
(جواب کہ ڈاکٹر تجہین جانسین صاحب مہتمم مدرسہ حیدرآباد نوشتہ اند)
دران صورت مناسب کہ بیمار نحیف از بس باشد کہ لفق وغیرہ فقط از
خارج شود و در جمیع صورت دیگر نزد من بالکل نقصان دارد فقط و آنہم بمقدار
کہ باعث لفق نگردد فقط دیگر اینکہ بعد فہرست و بہر قی دادن تا تسبیح
حاجت نیست بلکہ عند الموقع در صورت کثرت ضعف دادنی ست و در صورت
خلاف این اگر ثابت گردد کہ لفق وغیرہ از باعث کثرت تسبیح در شکم باشد
روغن بید انجیر دادنی ست تا رفع تسبیح گردد و بعد آن ادویات قابض و
دافع ریاح فقط تجہین جانسین مخفی نماند کہ چون تغیر و تبدیل در الفاظ و تخطط
درست نبوده لہذا اصلاح عبارت و الفاظ نہ نموده بعینہ درج کتاب شد
بلکہ بنا بر آنکہ فہم مطلب بسبب غلطی تحریر دشوار بود لہذا گذارش میرود
کہ ہر جا کہ لفظ لفق در جواب نوشتہ مراد از آن تشنج باشد و خلاف کہ بیا
بعد خار نوشتہ شد نباید باین صورت باید نوشت خلاف و لفظ دافع ریاح
کہ در آخر جواب تحریر ست مراد آنست کہ دافع ریاح تی برد یگر لی لیطی ہی
عبارت نظر نباید ساخت کہ مطلب از مطلب ست (جواب کہ ڈاکٹر محمد وزیر
صاحب مہتمم دار الشفار سرکار بہار عالی وقار کہ ملازم بمشاہرہ سہ صد روپیہ اند

حسب ایمای ڈاکٹر ونڈو صاحب بہادر کہ مشاہرہ دو ہزار روپیہ بالازم اند
نوشتہ اند) ڈاکٹر ونڈو صاحب بہادر کی رای یہ ہی جس ہیضہ کی بیمار کو متصل
قی اور دست جاری ہون تو شوربا یا پیچہ دینا کچھہ فائدہ نہین ہی کیونکہ
جو دیوین سو قی سے نکلجاتی ہے اور تاکیدا پلانا بھی جائز نہین ہی بلکہ بیمار
کی خواہش کی موافق ٹھنڈا پانی وغیرہ دیوین تو مضایقہ نہین بغیر
خواہش کے دینا ضرور نہین فقط المرقوم ۶ محرم ۱۲۹۱ ہجری
(جواب کہ ڈاکٹر محمد وزیر صاحب موصوف الصدر بطور تمثیل و تصحیح الجواب
و توضیح آن نوشتہ اند) (مثال) شب کو کوئی شخص اچھی طرح غذا کھا کر
سو گیا اور فجر ہوتی ہی قی دست کی دستان شروع ہوئے ہون تو اور
بیمار کی خواہش غذا اور پانی وغیرہ پرنہو تو پیچ اور شوربا وغیرہ دینا جائز
نہین ہے فقط (ترجمہ جواب کہ ڈاکٹر ملکنٹر صاحب بہادر بطور تصحیح جواب
ڈنڈو صاحب بہادر و ڈاکٹر محمد وزیر صاحب نوشتہ اند) اینجانب
متفق الرای ہستم) (دستخط ملکنٹر ۱۱ اپریل ۱۸۷۴ عیسوی)
(ترجمہ جواب ملکنٹر صاحب بہادر کہ علاحدہ ہم نوشتہ اند) ہمگی مریان ملک ہذا
آب گرم می دہند و ہنود دکن گنجی بیخ را بر آب گرم مذکور ترجیح میدہند
لیکن اینجانب حسب عادت براندی ضعیف یعنی کم نشہ آور و آب التمبول
سفوف سوڈا را بر ہر دو یعنی آب گرم و گنجی بیخ مذکور ترجیح می دہم ۲۶
جنوری ۱۸۷۴ عیسوی دستخط ملکنٹر صاحب حیدرآباد دکن (جب کسی
شخص کو قی اور دست آرہی ہون اور دستین غذا اول کی کھائی ہو

نکل رہی ہو اور پیٹ پہولا ہو اور درد و تشنگی بہی موجود ہو تو ایسی حالت
مین کچہ کہانا نہ دینا چاہیے نہ چاولون کی پیچ اور نہ گوشت کا شوربا
لیکن جب علامات مذکورہ بالا رفع ہو جاوین اور اشتہا لگی تو گوشت کا
شوربا یا چاولونکی پیچ تہوڑی تہوڑی مقدار مین دیجاوے تو نقصان
نہین ہی المرقوم ۲۲ ساون سنہ ۱۹۴۱ راقم ڈاکٹر گوپال چندر دیپ سن مقام
سری نگر کشمیر بدستخط انگریزی Sm

(Sd) Gopalchunder D.C.S.A. Surgeon, In the service of H.H. the Maharaja of Cashmere.

نقل اصل استفتای انگریزی

I will feel obliged by your kindly informing me whether should a person be attacked with Cholera or with purging and vomitting and if he pass and throw up indigested water & his stomach be puffed accompanied with pain cramp thirst and restlessness, if any Doctor at this stage of the disease administe..

thick rice gruel or broth, in fact in diet on its being given to the patient it will be considered admissible by English Doctor or the faculty because it is for the benefits of thousds

ترجمہ اسکا یہ ہین آپکا نہایت ممنون ہونگا اگر آپ براہ شفقت مجھے مطلع کیجیے
کہ اگر کوئی شخص جو بیماری ہیضہ سے گرفتار ہوا اور اوسکو دست یا قے آتی ہو یا بے ہضم کیا ہوا
پانی اوسکے منہ سے آتا ہو اور اوسکا پیٹ پہول گیا ہو اور اینٹھن اور درد ہوتا ہو اور پیاس کے شدت و بیقرار
بہی معلوم ہووے اگر کوئی ڈاکٹر ایسی حالت مین چانول کی گاڑہی پیچ یا شوربے
گوشت سے یا اصرار دینے کو کرے انگریزی ڈاکٹرون کے نزدیک یہ امر مناسب
معلوم ہوگا کیونکہ ہزارون کے فائدے اس سے متصور ہین فقط

نقل اصل جواب ڈاکٹر ہنری پاٹر صاحب ڈاکٹر متعین سیالکوٹ ولایت زا کہ
بغایت تجربہ کار و بسیار نامی و گرامی معزز و معتبر اند و از سرکار انگلشیہ یکہزار روپیہ
درماہہ می یابند کہ در انگریزی تحریر کردہ اند فقط

Sealkote 4 August /73.

My dear Sir

I received your letter of the 1st Inst a few hours ago. The symptoms you describe are those of Cholera.

The treatment I should recommend is as follows a large mustard plaster to the belly. The parts affected with cramps to be very well hand-rubbed everytime the cramp occurs. Iced water to be given to drink in small quantities frequently repeated to relieve the burning thirst. Sugar of lead with opium might be given internally but this should only be done by a medical man. If there is suppression of urine, the patient should be put into a hot bath and Turpentine stupes applied to the loins. In the first stages such as you have described the patients stomach could not bear broth but it would be useful and necessary after those symptoms had subsided.

I trust that no cases of Cholera have occurred in Jummoo if they have kindly let me know

I remain &c &c
A. Potter

ترجمہ اسکا مہربان من سلامت مقام سیالکوٹ مورخہ ۴ اگست ۱۸۷۱ء
تہوڑا ہی عرصہ گذرا کہ آپکا خط مورخہ یکم ماہ حال مجہے وصول ہوا آثار جو آپ
بیان فرماتے ہین ہیضہ کے ہین اور طریق معالجہ مریض جو کہ میری رائے مین
درست ہے ذیل مین قلمبند کرتا ہون بڑا سا سرسونکا پلاستر پیٹ مین
لگانا چاہیے اون حصونکو جنمین کہ تشنج معلوم ہوتا ہے خوب کسدے
اور جیون جیون اینٹہن معلوم ہوئے اونکی مالش کیجاوے اور تہوڑا پانی
برف کا پینے کو بار بار دینا چاہیے تاکہ پیاس کی شدت کم ہوتی جاوے
اور سفیدہ مع افیون کے وقتاً فوقتاً کہلانا چاہیے لیکن یہ بات ڈاکٹر ہی سے
کروانے چاہیے اور اگر رگون مین دباؤ پایا جاوے تو مریض کو گرم حمام
مین بٹہانا چاہیے اور تارپین کے تیل کی پٹیون مین مالش ہو پہلی دفعہ
یعنی شروع ہیضہ جیسا کہ آپ نے بیان کیا ہے مریض کے پیٹ مین
شوربا نہین ٹہرسکتا لیکن اون علامتون کے دفع ہوجانے کے
بعد یہ بہت مفید ہوگا مجہے یقین ہے کہ مقام جمون مین واردات ہیضہ
نہونے پائے اگر مجہکو پیشتر ہو سے از راہ عنایت مطلع کرتے

نقل اصل جواب پنڈت بخشی رام ڈاکٹر سارٹی فکٹ یافتہ سرکار انگریزی
ملازم سری مہاراجہ صاحب بہادر والی جموں و کشمیر بدرماہہ ہفتصد روپیہ
چہرہ شاہی کہ در انگریزی نوشتہ اند

First the indigested matter should be got rid of and puffness and pain removed there will be no harm in giving a little meat soup or rice water to the patient if he asks for food but not till the stoma is cleared of the indigested food

ترجمہ اسکا جب تک غذای غیر منہضم معدہ سے دفع نہو اور نفخ اور سب عوارض باقی رفع نہون غذا ہرگز نہ دینا چاہیے اور ہرگاہ معدہ خالی ہو اور جملہ اعراض مفقود ہون اوسوقت اگر بیمار غذا طلب کرے تھوڑا شوربا گوشت یا چانولون کی پیچ دیجاوے کچھ نقصان نہین مگر جب تک غذاے غیر منہضم و درد و قے و دست عارض ہون غذا ہرگز نہ دیجاویگی فقط

نقل اصل جواب ڈاکٹر گوپال چند رنبگالی سارٹی فکٹ یافتہ سرکار انگریزی ملازم سرکار سری مہاراجہ صاحب بہادر بدرماہہ پنج صد روپیہ چہرہ شاہی کہ در انگریزی نوشتہ اند

In presence of such symptoms as

those described on the other half of this paper, no food whatever should be given to the patient. I therefore agree with the opinion given by Pundit Buksheeram Saheb on the reverse of this, that is when the stomach has become clear of indigested food, and all the other unpleasant symptoms removed, then there is no harm in giving a little soup of rice-water to the patient if he feels hungry.

Sreenuggur. } Sd/ Gopal Chunder
The 11th Augt /73 } Deb, S. A. Surgeon
In the service of H. H. the Maharaja of Cashmeer.

ترجمہ اسکا اس حالت میں کوئی غذا نہ دینا چاہئے اس امر میں میری را
ے اتفاق راے سے پنڈت بخشی رام صاحب کے برابر ہے کہ جبتک معدہ
بیمار غذا کے فاسد سے پاک نہو جاوے اور اعراض سے بالکل صحت
نپاوے تبتک غذا دینا ہرگز مناسب نہیں ہے بعد خلاو معدہ اور

بنفع اعراض سے کے تہوڑا شوربا یا چاولونکی پیچ اگر دیجاوے تو کچہ نقصان
نہین ہے فقط (جواب میر قاسم علی ڈاکٹر مورخہ ۱۱ جنوری سنہ ۱۸۶۲ء
رقیمہ سامی سے سرفرازی حاصل ہوئی کیفیت ہر سہ سوالات جناب
غور کر کے موافق راے اطبای یورپ کے لکہکر ارسال خدمت کرتا ہون
جناب من علامات ہیضہ تین قسم پر منقسم ہین قسم اول وہ اسہال ہی جو قبل
شروع ہونے اس مرض کے لاحق ہوتا ہے ظاہر ہو کہ ملک ہند مین موسم
ہیضہ مین بیشتر لاحق ہونے اس مرض کے ایک قسم کا اسہال عارض ہوتا ہے
اگر وہ نہ روکا جاوے تو تبدیل پاکر ہیضہ ہوجاتا ہے فقط قسم دوم گیالپس
یعنے برد اطراف کی حالت ہے بعد خفیف دست اور قی وغیرہ کے ایک گہنٹہ
سے چہ گہنٹے کے عرصہ مین جسم سرد اور تر ہوجاتا ہے اور آنکہین گہس جاتی ہین
اور رخسارے بیٹہہ جاتے ہین اور آواز بند اور نبض بہت ضعیف یا ساقط ہوجاتی
ہے قسم سوم حالت ریاکشن وہ حالت ہے کہ حالت گیالپس یعنے برد اطراف
کے بعد علامتین صحت کی نمود ہون اوسکی دو صورتین ہین اول بلا لحوق
کسی مرض دوسرے کے دوم لاحق ہونا کسی مرض دوسرے کا مثل سرسام و بخار
وغیرہ کے اب صورت عذا الطریق سوال و جواب کرتا ہون فقط سوال اول
اگر کسی شخص کو قی اور دست علی الاتصال دونون آرہے ہین اور ہر قی
اور ہر دست مین غذا اول کی کہائی ہوئی نکل رہی ہو تو اطبای یورپ کے
نزدیک پیچ چاولونکی اور شوربا ہر دست و قی کے بعد دینا مناسب ہی یا نہین
جواب یہ علامات کسی صورت ہیضہ مین نہین پائے جاتے بلکہ یہ علامتین صرف

ڈسپیپسیا یعنے بدہضمی مین پائے جاتے ہین اور اطباء یونان شاید اسکو تخمہ کہتے ہین اسمین سقوط نبض اور تشنج اور برد اطراف نہین پایا جاتا ہے اور پیشاب جاری رہتا ہے البتہ اس مرض مین غذا قی اور دست مین نکلتی ہے اس مرض خاص مین عرصہ چار پہر تک کوئی غذا نہین دینا چاہیے جب بعد استعمال دواؤنکے غذا نکلنی موقوف ہو جاوے تو اوسوقت عرصہ آٹھہ پہر مین دو یا تین بار ساگو دانہ دین بعدہ اگر طبیعت اصلاح پر ہو جاوے تو یخنی پلاوین یہ مرض بہی اگر روکا نہ جاوے تو ہیضہ ہو جاتا ہے اور اگر دست مثل چاول کے دہوون کے اور کبہی برنگ سبز اور قی سفید مثل پانی اور کاہی سبز آتی ہو اور گھبراہٹ اور تشنج اور برد اطراف بہی پایا جاوے اور پیشاب بہی بند ہو تو یہ علامت مثل قسم دوم ہوگی اسمین طبیب کو خوض کرکے علاج کرنا چاہیے اور ساگو دانہ تین تین یا چار چار گنٹہ کے بعد جرعہ جرعہ واسطے تسکین پیاس اور قوت قلب کے دینا چاہیے اگر ان ستہ بیرن سے مرض مین تخفیف نہو تو بعد عرصہ چہہ پہر کے یخنی فقط نمک اور پیاز اور ادرک کسی قدر چہوڑکر عرصہ چار پہر مین دو مرتبہ پلاوین اور اگر مریض یخنی کو ہضم نہ کر سکے تو چاہیے کہ نصف یخنی اور نصف ساگو دانہ ہم آمیز کرکے پلاوین بعدہ اگر طبیعت اصلاح پر آجاوے تو فقط یخنی صبح و شام پلانا چاہیے فقط

سوال دوم اگر دست بدون قی کے آتے ہون اور تشنج وغیرہ بہی پایا جاتا ہو تو یہ چاولونکی او شوربا دینا چاہیے یا نہین فقط جواب اسکی دو صورتین ہین صورت اول اگر دست غذا کے آتے ہون تو یہ مرض ڈسپیپسیا یعنے

بدہضمی سمجھا جاویگا اور غذا مذکورہ بالا بطریق مصدر دیجاویگی فقط سوم اگر دست بہید
مثل پانی کے آتے ہون تو یہ مرض قسم اول یعنے اسہال وبائی جو ہم اوپر
بیان کر چکے ہین سمجھا جاویگا اسمین غذا ساگودانہ دینا چاہیے فقط سوال
سوم اگر قی بدون دستون کے لاحق ہوا و پیٹ اوسکا پہولا ہوا ہو اور درد
اور نفخ بہی ہو اور تشنج بہی لاحق ہو تو شوربا اور پیچ چاولونکی دینا چاہیے یا
نہین فقط جواب یہ علامتین کالک یعنی درد قولنج وغیرہ مین پائی جاتی ہین
ہیضہ مین نہین پائی جاتین بحث غذا اوسمین غیر مطلوب ہے فقط حاصل
کلام یہ ہی کہ پیچ یا شوربا اصل حالت ہیضہ مین یعنے جب علامت ہیضہ مثل
قسم دوم کے بخوبی ظاہر ہوجاوے بالکل دینا غذا کا مناسب نہین ہی ہمرا
قی اور دست کے بعد دینا کیا مذکور ہان حالت کیالیس یعنی بعد اطراف
کے بعد حالت ریاکشن یعنی حالت صحت مین اگر بلا لحوق کسی مرض دوسرے کے
پایا جاوے تو مریض کو واسطے قوت کے غذا ہلکی مقوی مثل شوربا وغیرہ کے
دینا چاہیے اگر طبیب نے حالت ریاکشن مین شوربا وغیرہ دیا ہی تو جائز ہی اور
اگر حالت کیالیس مین دیا ہی تو ناجائز ہی فقط الراقم میر قاسم علی ڈاکٹر مورخہ
۱۱ جنوری ۱۸۷۴ع —

پس ازین بیان اطبای ہر قسم معلوم شد کہ درینصورت ہرگز استعمال غذا
نباید کرد مسئلہ اطبای یورپ ہم با اطبای یونانیہ موافق انداری
اگر خوف سقوط قوی باشد چنانچہ شیخ گفتہ ومذکور شد بعد نقاہ مضائقہ ندارد
پس معلوم شد کہ آنچہ بعضے اطباء اعلام مخالف شرع شریف وعقلاء واطباء حرکت

و اقدام بر دادن غذامی نمایند بلکه باجبار تمام در هیضه در حالت وجود علامات
امتلائیه شدیده و عدم نقاء غذا می دهند منشاء آن نیست مگر لاعلمی و عدم
خبرت و عدم ممارست در فن طب یا محض تقلید اطبای فرنگ بزعم خود چه عقل
سلیم باور نمی کند که عقلاء ایشان چنین امر را روا دارند و گوارا نمایند چنانچه از جواب
استفتاها که مرقوم شدند ظاهر و باهر گردیده و بالفرض اگر ثابت هم شود که
نزد اطبای فرنگ دادن غذا در هیضه و تخمه در حالت امتلا و قبل نقاء جائز
بل واجب ست پس عذر نیست که در حق و باطل هر دو پیروی و تقلید ایشان
بر خود همت واجب و لازم دانند و کافه انام را عوض فائده فلاح در مخاطره
و تهلکه اندازند و محض بمحاشاة بعضی از اطبای فرنگ که از عمل و علم و فهمیت تام
نداشته باشند هر چه عقلا و نقلا و مشاهده و تجربه باتفاق جمهور از سابقین و لاحقین
ممنوع و محظور و محذور باشد عمل بر آنهم بر خود واجب و متحتم دانند و باب حمیه و احتیاط
را که عقلا و نقلا و شرعا از ارکان معالجات و مداوی ست و تفصیلش گذشت
از طب بر اندازند و احتیاط را که سبیل نجات ست بالمره ترک سازند طریقه خبرت
و دانشوری و انصاف مقتضی آنست که برای انتفاع عباد هر چه براهین ساطعه
و بینات باهره قاطعه دریابند بران استقامت نمایند و اختیار فرمایند و جاده جدل
و اعتساف گذارند و بتقلید کسانی که لیاقت آن ندارند که تقلید شان کرده آید
ممنوعات و محظورات را معمول بخود ها نسازند و یقین ست که در نصفت
دانایان فرنگ هم که شیوه مرضیه نصفت و عدالت را پسندمی فرمایند دست
بگریبان نخواهند شد و باجبار تقلید چنین کسان را در مسائل طبیه تجویز نخواهند کرد

و آنرا واجب و لازم بر کسی نخواہند گردانید ما علینا الا البلاغ و اللہ الہادی الی سواء الطریق و ہو ولی التوفیق ہذا آخر ما اردنا ایرادہ فی ہذا المقام بتوفیق اللہ الملک المنعام فلہ الحمد و المنۃ و علی نبیہ و آلہ الصلوۃ و التحیۃ

تمت

غلطنامہ دافع المنیہ

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۲	۲	النفوین	النفوس
۳	۱۵	الیہ	الیہ
〃	۱۹	لیعرض	یعرض
〃	〃	لیعرف	یعرف
۵	۱۵	یاغلبہ	باغلبہ
۷	۶	واین	واین
〃	۱۰	بیعنی	بمعنی
۸	۱۷	نابرہ	نائرہ
۱۲	۱۰	این ما	اینما
۱۴	۷	اہل	واہل
۱۵	۱۲	دالقی	والقی
〃	۱۹	کہ کہ غذا	کہ غذا
۱۷	۱۳	دبا آنکہ	و با آنکہ
۱۸	۹	رطوبات	رطوبت
۲۰	۳	بالکلیتہ	بالکلیہ
۲۱	۱۶	عمایض	عارض

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۲۱	۱۹	خارجبیہ	خارجیہ
۲۲	۱۱	تشخصیکہ	تشخصیکم
۲۳	۵	اوخلق	اوخنق
۲۳	۱۶	المقرالۃ	المعتزلۃ
۲۵	۱۹	فرلقین	فریقین
۲۶	۹	للضراج	للفراج
۲۷	۱	نوائد	فوائد
۲۹	۸	الحرث	الحرث
۲۹	۱۹	فیح	فیح
۳۰	۱۱	وعیل	وعبل
۳۱	۴	الحمیہ	الحمیۃ
۳۲	۳	من	من
〃	۶	الذیب	الذیبیب
۳۳	۳	کیتہ بنا	کیتہ بیار
〃	۱۹	علاجہا	علاجہا
۳۴	۱۹	میگویند	میگویند

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۳۶	۶	وکثرتہا	وکثرتہا
۳۶	۷	واردکہ	واردگہ
〃	۹	الہم	اللہم
〃	۱۵	یتخفاینہ	بتخفیفہ
۳۷	۳	ت۔کہ	ترک
〃	۱۰	سیہدئہ	مبدئہ
〃	۱۳	تیعلص	تیقلص
۳۹	۵	دالطبیقۃ	والطبیقۃ
۴۰	۱۸	الحرالخارجی	الحر الخارجی
۴۳	۶	ذالیقہ	ذائقہ
۴۷	۱۲	عدوی	عدو
۴۸	۱۳	قوہ	قوۃ
۵۱	۱۳	ففذہ	ففذلہ
〃	۱۸	ردارشہ	رداوتہ
۵۳	۱۵	وثقا	وثیقا
۵۳	۱۶	القمرین	القمرینہ

بہ معین عون شان محی مطلق و فیض توفیق کافی برحق
تحقیق و تصحیح اشتہار
رسالہ ذات الجنب
کہ جناب
حکیم شفائی خان بہادر
دستخط فرمودہ اند
در مطبع محمدی بعلم محمد علی بخش خان طبع یافت

بسم الله الرحمن الرحیم

مبسملاً و حامداً و مصلیاً و مسلّماً اما بعد پس مخفی مباد که پس جواب استفتاء مقدم الذکر که با وجود تشتت حال و تفرق بال بر بنده از زلاتش تنبیه کرده شد جواب دیگر که بعضی از علما تحریر فرموده اند بنظر گذشت چون بامعان نظر دیدم معلوم شد که مثل جواب اول مملو از زلات ست بنابر آن سطری چند بحیز تحریر در آمد تا سالکان مسالک سداد در تیه و بادیه غوایت نگردند والله المستعان وعلیه التکلان قال المجیب الجواب بسوال هذا و لا یجید وجه مخدوش و تصریح طلب ست

اقول لفظاً اولاً درین مقام در غیر محل خود افتاده اول اینکه ذات الجنب خالص از بلغم صرف اصطلاحی شود اقول لا یخفی بانه چه لفظ صرف در سوال مذکور نیست پس لفظ صرف را که مجیب از طرف خود زیاده نموده و آنرا منشاء خدشه قرار داده این خدشه متوجه نه شود مگر بر قول مجیب نه بر قول سائل و اگر تسلیم کرده شود پس میگوییم که مراد مجیب از صرف حیثیت با اینکه مخالط نشده باشد با بلغم چیزی دیگر از اخلاط پس این مخدوش ست با اینکه این مخالف اصطلاح اطبا ست قال الآملی فی شرح القانون الصرف علی اصطلاح الاطباء لیس الذی لا یخالطه شیء غیره اصلاً بل یکون المخالطة قلیلاً الخ و در مسئله طبیه حمل لفظ بر معنی غیر مصطلح بلا قرینه صارفه و بلا ضرورت داعیه درست نیست پس [illegible] مراد باشد نه مجیب که کلام سائل را

قوله قال المجیب مراد از مجیب جناب حکیم مشتاق علی خان بهادر اند منه

بر معنی خلاف ظاهر و خلاف اصطلاح اطبا حمل نموده نسبوی سائل یا اینکه مراد از بلغم صرف
آنست که مصطلح اطبا ست پس قولش ذات الجنب خالص از بلغم صرف اصلا نمی شود باطل
محض ست و مجیب خود هم بآن اعتراف می نماید کما یجی ان شاء الله بلکه در قولش از خون صرف
هم کلام و شبهه ست یعنی هر گاه در حدوث ذات الجنب از خون که بنسبت بلغم لطیف ست
کلام باشد پس در حدوثش از بلغم صرف بطریق اولی کلام باشد **اقول** مراد از خون صرف
همچو بلغم صرف یا آنست که بر صرافت کیفیت خود باشد و مخالط نشده باشد مر دیگری را شیئی دیگر
پس حاشا که این مراد سائل یا مقصود اطبا بوده باشد و قرینه هم یافته نمی شود که بسبب آن
کلام سائل محمول کرده شود بر غیر متبادر و خلاف مصطلح قوم یا مراد از آن آنست که مصطلح
قوم و مقصود سائل ست پس بعد تصریح ائمه فن در حدوث ذات الجنب از آن کلام و شبهه با
مگر کسی را که ادنی مهارت هم در فن نداشته باشد چنانکه شیخ الرئیس ابوعلی سینا در کتاب
قانون بمقامات متعدده بدین نمط بیان کرده اقول غرضش ازین عبارت آوردن سند
از کلام شیخ الرئیس برین که ذات الجنب از بلغم صرف اصلا نمی شود و در قولش از خون صرف
هم کلام و شبهه ست و بر کسی که ادنی ادراک داشته باشد مخفی نیست که کلام شیخ و غیره صراحةً
و ضمناً و اشارةً دلالت میدارد بر آنچه که خلاف مقصود مجیب ست پس ایراد سند از قول شیخ
بنا بر اثبات مدعای خودش امری ست بس عجیب مادة مرار او دم مراری فی الاکثر این عبارت
را در سند دخلی نیست ثم الدم الخالص اقول بعد تصریح شیخ حالا کلام ما قل اکلام و شبهه در
حدوث ذات الجنب از دم صرف باقی می ماند و ازینجا واضح شود که قولش در قولش از خون
صرف هم کلام و شبهه ست ناشی ست از کمال سوء فهمی و در کلام شیخ را و کثیرا ما یکون عن دم
محترق و قد یکون عن بلغم عفن عجیب ست که با وجود این نص صریح چگونه تفوه نموده بآنکه ذات الجنب
خالص از بلغم صرف اصلا نمی شود و قد یکون فی الندرة من سوداء عفن لهذا سبب این عبارت را
هم در سند دخلی نیست لیکن مراد شیخ از دم خالص آن خون ست که در آن شائبه صفرا هم نباشد

ومراد از بلغم عفن بلغمی کہ بسبب حرارت و عفونت مستحیل بمزاج صفرا در لطافت و حرارت شده باشد

ومقصود از دم مراری خونیکه بران صفرا غالب بوده باشد ایراد لفظ لکن بنا بر اشاره آنست
برانکه اگر عبارت شیخ را بمعنی ظاهری وی حمل کنند معنی مستقیم نمی شود پس ضرورست صرف
آن از ظاهرش و تاویل دران حملش بر معنی غیر متبادر بنا بر استقامت معنی بیانش آنست
که دم خالص آنست که بر صرافت کیفیت خود باشد و مخالط نشود باوی چیزی دیگر از اخلاط
و این معنی مراد نمی تواند شد چه از همچو خون ذات الجنب خالص حادث نمی تواند شد پس تاویلش
چنین باید کرد که مراد شیخ از دم خالص آن خون ست که دران شائبه صفرا هم باشد بقرینه که
بعد ازین مذکور میشود و خلاصه اش آنکه معنی حقیقی دم خالص اینجا مراد نیست بلکه معنی مجاز
و قرینه نظر برآن معنی مذکور یعنی آنکه بر محوضه کیفیت خود باشد و مخالط نشود باوی چیزی دیگر
معنی لغوی خالص ست و معنی اصطلاحی خالص آنست که آملی گفته یعنی مایکون المخالطه به
قلیلا و این اصطلاح شان شائع و ذائع ست فی الآملی الامام بقراط اطلق البلغم الصرف
علی القیٔ البلغمی المشوب بقلیل من الصفراء والصفراء الصرف علی القیٔ الصفراوی المشوب
بالبلغم انتهی و ظاهرست که معنی اصطلاحی در اصطلاحی که دران تخاطب ست معنی حقیقی ست
غیر محتاج بقرینه و معنی لغوی در محاوره اصطلاح اهل فن معنی مجازی محتاج بقرینه و متبادر در
اصطلاحی که دران تخاطب بود نمی باشد مگر معنی اصطلاحی که معنی حقیقی ست بنسبت اهل
این اصطلاح پس در عبارت شیخ انچه مجیب فهمیده معامله بالعکس آن باشد و این اشاره بایراد
لفظ لکن لقوتحقق باشد ناشی از عدم فهم و مهارت ست درفن علاوه بران اینکه گفته که مراد
از دم خالص دراینجا آنست که دران شائبه صفرا هم باشد مخدوش ست چه بمحض شائبه صفرا
حدوث ذات الجنب غیر مسلم ست بلکه مراد آنست که فاضل سهرندی بآن تصریح کرده
حیث قال فعلی هذا یکون المراد من الدم الصرف ما یخالطه الیسیر من الصفراء اعنی مقدارا ما ینفذ
فی الجسم الغشائی والحجاب الحاجز چه اگر مقدار صفرا کم ازین باشد حدوث ذات الجنب نمی تواند شد

کما لا یخفی پس حمل کردن عبارت شیخ بر خلاف مرادش و خلاف طریقهٔ جمهور بعد از ان تاویل
کردن دران بطرزی که راضی نباشد بآن قائلش ناشی ست از سوء فهم و قلت ممارست و بیانش
در قول شیخ وقد یکون من بلغم عفن آنست که اگر این عبارت محمول بر ظاهر خود بود مستقیم
نمی تواند شد چه از مطلق بلغم عفن حدوث ذات الجنب نمی تواند شد پس اینهم محمول باشد بر خلاف
ظاهر خود یعنی بلغمی که بسبب حرارت و عفونت تحیل بمزاج صفرا در حرارت و لطافت شده باشد
اقول قوله قد یکون جزئیه است پس حاجت باین تکلف نباشد و مثل این بیانها بیان قول رست
و مقصود او هم مرادی خونی که بیان صفرا غالب بوده باشد علاوه آن این قولش مخدوش ست
با آنکه خونی که بران صفرا غالب بوده باشد آنرا صفراوی خواهند گفت نه دم مرادی پس
این تاویلش مخالف شیخ و جمهور اطبا رست چنانچه شیخ موصوف در کتاب مسطور صفراء
و قیل ایضا فی الشبابة اللاتی لطیفة لان مزاجهن الی الرطوبة دون المرارة ایراد این عبارت
هم بسبب نافهمی ست چه غرض از ین ایراد مهند ست برای اثبات آنکه از بلغم صرف اصلا نشود
و در لحوقش از خون صرف کلام و شبهه ست و این مضمون ازین عبارت هرگز ثابت نمی شود
چه هرگاه مزاج زنان رطوبی باشد پس اگرچه یکسان لحوق ذات الجنب بقلت باشد
مگر قلت لحوق دلالت نمی کند بر عدم لحوق از بلغم و شبهه کلام در لحوق از دم که مقصود مجیب ست
بلکه این دلالت صریح دارد بر آنکه ذات الجنب بلغمی هم می باشد و آن خلاف مقصود او ست
و بمقام دیگر گفته و قیل فی الشیوخ ازین هم نفی حدوث ذات الجنب از بلغم صرف و خون خالص
نمی بر آید کما لا یخفی چه این قول شیخ دلیل ست بر ثبوت حدوث ذات الجنب در شیوخ که بلغم
در ایشان غالب می باشد کما لا یخفی پس انچه ازین ثابت می شود مضر ست برای مجیب و
مخدوش میگرداند قول ویرا و مفید ست برای سائل پس معلوم شد که ایراد این عبارت
هم بطریق سند مبنی ست بر عدم فهم و در رسالهٔ اعضاء تنفس همین شیخ ممدوح نوشته و اما اسباب
کل واحد من الجنسین المذکورین لذات الجنب یعنی ذات الجنب خالص و غیر خالص فهی الاخلاط الاربعة

وازین نص وتصریح شیخ واضح ولایح گردید که قول مجیب که ذات الجنب خالص از بلغم صرف اصلا نمی شود ودر لحوقش از خون صرف هم کلام وشبهه است باطل محض است وهی الصفراوی الدم المراری وهو فی الاکثر لان الاعضاء الصفاقیة لا ینفذ فیها الا اللطیف المری ولذلک اشتد حماه فی الاکثر غبا ثم الدم الخالص واین نص است در ثبوت حدوث ذات الجنب از دم صرف که مجیب در حدوثش ازان کلام وشبهه دارد ومع هذا قد یکون بلغمیة واین نص صریح است در ثبوت حدوث ذات الجنب از بلغم که مجیب ازان انکار دارد وسائل ازان سوال می نماید پس واضح شد که مجیب معنی ظاهری عبارت شیخ را هم نمی فهمد تا بدقائق آن چه رسد وقد یکون فی الندرة سوداویة وازینجا واضح شود حدوث ذات الجنب از اخلاط اربعه وتوهم اینکه از بلغم وخون ذات الجنب غیر خالص حادث می شود نه خالص باطل میکند آخر اقول شیخ واما اسباب کل واحد من الجنسین المذکورین لذات الجنب یعنی اسباب هر هر واحد از ذات الجنب خالص وغیر خالص واعلم انه اذا قلنا ذات جنب سوداوی فانا لا نرید به انصباب خلط السوداء فقط واین اشاره است باصطلاح اطباء در معنی سوداوی وبلغمی وصفراوی ودموی چنانچه دلالت می کند بران ضمیر متکلم مع الغیر پس هرگاه این اصطلاح قرار یافت وشیخ هم دران خلاف نکرده پس هر جا که صفراوی وبلغمی ودموی وسوداوی مقید بقید محض یا صرف یا خالص بالغیر این قیود مذکور شود پس محمول خواهد بود برهمین معنی مصطلح ودر رسائل طبیه واقوال اطباء حمل این الفاظ بر غیر این معنی مصطلح بلا قرینه صارفه چنانچه مجیب در کلام سائل وشیخ نموده ناشی است از سوء فهم وعدم مهارت در فن کما لا یخفی ولا کنا نرید بذلک ان الدم الحاد الفاسد الذی انصب الیه خالطه خلط سوداوی حاد الکیفیة وکذلک اذا قلنا صفراوی او رطوبی فانا نرید بها مخالطة هذا الدم المتغیر الحاد بها وحسب کثرة ما یخالطه وقلته نصف العلة به انتهی وازینجا واضح ولائح شد که آنچه مجیب دربیان معنی قول شیخ ثم الدم الخالص گفته که مراد از دم مراری خونی است که بران صفرا غالب بوده باشد غلط محض است ودر جای دیگر مذکور است ومادة هذا المرض

فی الاکثر صفراء خالصة او دم حار صفراوی ولهذا تکون الحمیات فی هذه العلة تناسب الغب
والعرض هذه العلة للبلغمی ومن یحتشی احتشاء حامضا یعنی چون ماده این مرض در اکثر اوقات
صفراء خالص یا دم حار صفراوی ست عارض نمیشود این علت در اکثر کسی را که بلغمی المزاج بود
وکسی را که احتشاء حامض می آمده باشد مرویست چه چنین کسان را این علت بقلت عارض می شود
الا انه قد یعفن البلغم المالح ویتولد منه هذه العلة واز اینجا معلوم شد که ذات الجنب از بلغم هم میشود
ویتولد من السوداء اذا سخنت پس ثابت شد که ذات الجنب خالص از بلغم صرف نمی شود
اقول این غلط محض ست چه معنی بلغم صرف بحسب اصطلاح اطبا چنانچه از قول فاضل سهرندی
وآملی وشیخ الرئیس گذشت وخود محشی هم تصریح بآن نموده که مراد از دم خالص آنست که در ان
شائبه صفرا هم باشد واز بلغم عفن آنکه بسبب حرارة وعفونت مستحیل بمزاج صفرا وحرارت ولطافت
شده باشد آن نیست که بلغم بر اصل کیفیت خود باشد وخلطی دیگر با وی اصلا مخالط نشده باشد
وهم از شیخ نقل نموده که یقل فی النساء اللتی لطمثن ویقل فی الشیوخ واما اسباب کل واحد من الجنسین
المذکورین من ذات الجنب فهی الاخلاط الاربعة الی قوله ثم الدم الخالص ومع هذا قد یکون بلغمیة
الخ چه این جمله دلالت دارد صراحةً وضمنا بر حدوث ذات الجنب از ماده بلغم وخون پس نفی حدوث ذات الجنب
از بلغم غلط محض باشد کما لا یخفی علی المتفطن چراکه مزاج بلغم بارد رطب وبرودت ورطوبت موجب
غلظت اند ونفوذ وسرایت مواد غلیظه در حجب وصفاقات نمی تواند شد این دلیل هم ناتمام
ست چه بسبب اذابت حرارة غریبه یا مخالطت مقداری از صفرا القدر صالح معتد به اعنی مقدار
ما ینفذ فی الجسم الغشائی والحجاب الحاجز مسلم نداریم که نفوذ وسرایت ممنوع باشد کما صرح به الفاضل
السهرندی وغیره من المحققین تحقیق این در رد جواب اول سابقا بتصریح مذکور شد فتذکر وآنچه
صاحب متن اسباب وعلامات نوشته که والسبب الفاعل للورم اما دم صرف بران ملا نفیس
در شرح بدین طور اعتراض کرده فیه بحث لان الغشاء والحجاب لصلابتهما لا ینفذ فیهما الا مادة
رقیقة لطیفة صرح بذلک جالینوس فی الاعضاء الآلمة فلا یحدث الورم فیهما من الدم الصرف

بل من الدم الصفراوی وانما یکون الورم من الدم المنصرف فی ذات الجنب الغیر الخالص الذی
یکون فی العضلات التی بین الاضلاع لان العضلة مختلفة الاجزاء فی اللین والصلابة یمکن
ان ینفذ فیها الدم الصرف والسوداوی والبلغمی ایضا و درجواب این اعتراض ملا نفیس
بعد نقل اصطلاح اطبا از آملی فاضل سهرندی گفته فعلی ہذا یکون المراد من الدم الصرف
ما یخالطه الیسیر من الصفراء اعنی مقدار ما ینفذ فی الجسم الغشائی واحجاب الحاجز والشارح
لم یتنبه لهذا العرف واعترض الخ وحاصلش انیکه این اعتراض ملا نفیس مبنی ست بر عدم
تنبه بعرف اطبا پس بریں نباشد درصحت قول ماتن اسباب وعلامات وسقوط اعتراض
ملا نفیس کما لا یخفی پس مراد سائل از ذات الجنب اگر خالص باشد بالکل صحیح ودرست
از عبارت منقوله سابقه واضح ولائح ست که اگر مراد سائل از ذات الجنب ذات الجنب
خالص ہم باشد پس صحیح ودرست ست وبریں وشکے درصحت آن نیست وکلام
درصحت آن بسبب عدم فہم وعدم مہارت درفن طب ست وہمونہی که بسبب آن کلام
سائل را مخدوش دانسته ہمه مخدوش وساقط ست وچون تصریح آن در رد جواب سابق
بما لا مزید علیه کرده شد بجہت اختصار درینجا فروگذاشته شد مگر ذات الجنب غیر خالص
از خون بلغمی می تواند شد اینہم خالی از قصور نیست ومخدوش ست بلکه اینجا قیود دیگر
باید افزود تا مفید مدعا شود قال الفاضل السهرندی ان اختلاط الاخلاط بالدم ہہنا
لابد ان یکون مشروطا بما لم یمنع مانع من النفوذ بسبب غلظه وان لا یزید اغلظه فی قوامه
وذلک بان یکون المخالط ارق من الدم فی جوہره او بسبب اذابة الحرارة الغریبة فتدبر
دوم آنکه از سوال مذکور معلوم می شود که بسبب ورم رحم وذات الجنب احتباس طمث
ست یا علت احتباس طمث ورم رحم ست بنا بر آن درصورت اول یعنی درصورتیکه
احتباس طمث سبب حدوث ذات الجنب وورم رحم باشد علاجش فصد باسلیق وفصد
صافن ست چراکه فقط باسلیق مضر می شود اقول فیه نظر چه ہمچنان که فصد باسلیق تنہا

نباید فصد باسلیق قبل صافن هم درین صورت نباید لما نقل عن الشیخ والفصد من الباسلیق
وان نفع ذلک ففیه انه یحبس الطمث ویجذب الدم الی فوق واین علت در هر دو صورت
موجود ست چه حاصل کلام شیخ آنست که اگرچه فصد باسلیق نظر بتقلیل ماده فی الجمله
نافع باشد مگر بسبب آنکه احتباس طمث اصل مرض ست اعتنا باین نفع فی الجمله نباید ساخت
چه اصل مرض باین زائل و دفع نخواهد شد و از حبس طمث ورم زائد نخواهد شد و مقصود حاصل
نخواهد شد قال الحکیم علی واذا کان ورم الرحم لاجل احتباس الطمث وکان دم الطمث قد
حصل فی الرحم وبقی ممنوعا من الخروج فلا شک ان الفصد احالبس تفصد الباسلیق اضر
بلکه درین صورت موافق قواعد کلیه محققه بعلاج احتباس طمث که سبب موجب حدوث ورم رحم
و دیگر امراض گردیده است خواهند پرداخت علی ما قال الشیخ ونقل المجیب والفصد من الصافن
اشد مشارکة واجذب للدم منها واولی بان یدر الطمث والقی ... ما کان السبب فیه احتباس
الطمث پس درین اتفا باید کرد و فصد باسلیق قبل ازین نباید گرفت والا هیجان خواهد
خواهد گردید قال علاء الدین علی بن ابی الحزم القرشی فی الکلیات واتفقت ائمة الفن علیه
اذا اجتمعت امراض فابدء فی المعالجة بما یختص باحدی ثلث خواص احدها ان یکون به الآخر
موقوفا علی برءه کالورم والقرحة فابدء بالورم وثانیها ان یکون احدها سببا للآخر کالسدة
والحمی العفنیة وثالثها ان یکون احدها اهم من الآخر کالحاد والمزمن فابدء بالحاد واذا اجتمع
مرض وعرض فابدء بالمرض لانه بمنزلة السبب للعرض فاذا زال السبب زال المسبب چون نصوص
مجیب احتباس طمث را سبب گردانیده پس موافق این قاعده کلیه بعلاج مختص احتباس طمث
که فصد صافن ست خواهند پرداخت نه فقط برعایت سبب فصد باسلیق که مضر اصل مرض
ست وانچه از شیخ بعد این نقل کرده والاصوب فی الابتداء ان یفصد الباسلیق لیمنع
انصباب المادة ثم یتبع بفصد الصافن لیجذب المادة من الموضع فیتلافی بالضرر فصد الباسلیق
من الضرة المشار الیها این اصوب بودنش وقتی ست که احتباس طمث سبب نباشد

فابدا بازالة السبب

والا تعارض در کلام شیخ لازم آید و مخالفت با قواعد کلیه متحقق گردد کما لا یخفی علی الفطن
پس قول مجیب که علاجش فصد باسلیق و فصد صافن ست هم مخالف شیخ و هم مخالف
قواعد کلیه طبیه است پس درست و صحیح نباشد کما لا یخفی لعبده مخفی و تعجب ما و اجزاء از
قصور و فتور ست در کلام مجیب چه اولا دو شق ذکر کرده یکی آنکه سبب ورم رحم ذات الجنب
احتباس طمث باشد دوم آنکه علت احتباس طمث ورم رحم باشد بعد از ان گفته در صورت
اول علاجش فصد باسلیق و فصد صافن ست و از صورت دوم که بیانش هم در اینجا
لابد بود تعرض نساخته علاوه حصر در این دو صورت ممنوع ست قایل سوم آنکه آنچه
سائل از فصد باسلیق در ذات الجنب سوال می کند از ان مفهوم نمی شود که در ابتداء مرض ست
یا بعد مرور ایام در جواب اول ذکر شد که ظاهر مراد سائل ابتداء ست فتذکر چونکه در
ابتدا از جانب مخالف و بعد مرور ایام از جانب موافق فصد باسلیق کرده می شود فو
باید دانست که سوال سائل از ذات الجنب بلغمی بوده و مجیب از حدوث ذات الجنب خالص
از بلغم صرف انکار کرده بعد از ان گفته مگر ذات الجنب غیر خالص از خون بلغمی می تواند شد
و ظاهر ست که ذات الجنب که از خون بلغمی حادث خواهد شد در اقسام ذات الجنب صفراوی داخل
خواهد بود نه در اقسام ذات الجنب بلغمی پس ظاهر این عبارتش مشعر ست بر آنکه ذات الجنب خالص
بلغمی نمی تواند شد الا آنکه گوییم که آنچه سائل از فصد باسلیق در ذات الجنب سوال میکند یعنی از ذات الجنب
بلغمی از ان مفهوم نمی شود که در ابتدای مرض ست یا بعد مرور ایام و ظاهر ست که ابتدای مرض تا مرور ایام بسر
نخواهد بود مگر بعد حدوث مرض و چنین حکم با آنکه در ابتدا از جانب مخالف و بعد مرور ایام از جانب موافق
فصد باسلیق کرده میشود متحقق نخواهد شد مگر بعد حدوث ذات الجنب بلغمی پس کلامش متناقض باشد
کما لا یخفی و نیز این علاج یعنی فصد جانب مخالف در ابتدا و جانب موافق بعد مرور ایام با علاج ذات الجنب بلغمی
ست که سائل از ان سوال کرده پس آنچه شارح اسباب و شیخ در علاج ذات الجنب دموی نوشته سائل این نمی تواند شد دیگر
علاج ذات الجنب که از دم بلغمی حادث شده پس قول سائل نیست با سوال سائل ربطی ندارد و اگر فرض کرده شود که سائل از

بلغمی ہمین ست کہ حادث شدہ باشد از خون بلغمی پس سبب آن یا احتباس طمث ست
یا نہ اگر اول ست چنانچہ بظاہر مختار مجیب معلوم می شود کہ بعد بیان اینکہ معلوم نمیشود
کہ سبب ورم رحم و ذات الجنب احتباس طمث ست یا علت احتباس طمث ورم رحم
ست بر بیان علاج شق اول اکتفا نمودہ و تعرض قسم دیگر نمودہ پس در علاجش آنچہ
نوشتہ کہ چونکہ در ابتدا فصد از جانب مخالف و بعد مرور ایام از جانب موافق فصد باسلیق
کردہ میشود راست نباید لما مر و نیز صحیح نباشد آنچہ در سندش می آرد چنانچہ شیخ الرئیس در
اصل علاج ذات الجنب نوشتہ چہ این علاج علاج ذات الجنبی ست کہ سبب آن احتباس
طمث نباشد پس قول شیخ اما فی الابتداء فمن الجانب المخالف اعجلہ من الصافن المحاذی
فی الطول و بعدہ من الباسلیق المحاذی فی العرض و بعدہ الاکحل المحاذی فی العرض فان لم
یظہر فلا یجب ان یترک فصد القیفال و ان کان نفعہ اقل و ابطا ثم بعد ایام فمن الجانب
الموافق فی العرض سندش نباشد و ہمچنین آنچہ از صاحب متن اسباب و علامات می آرد
حیث قال و ہم صاحب متن اسباب و علامات در مقامات متعددہ بدین وجہ بیان کردہ
بیان صاحب متن اسباب و علامات در مقامات متعددہ محتاج بتصحیح نقل ست و علاجہ فصد الباسلیق
من الجانب المخالف ثم اعادتہ من الجانب الوجع بعد الیوم الثالث اما دم صفراوی و علاجہ
الفصد الصافن من الجانب الوجع لانہ عاجل النفع و لا یخشی فیہ من انجذاب الدم الکثیر الی
موضع الورم بالخشی فی الدموی و اما دم سوداوی محترقۃ و علاجہ ذلک العلاج و اما دم
بلغمی علاجہ علاج سائر الانواع من الفصد و غیرہ و اگر ثانی ست یعنی احتباس طمث سبب
نباشد پس قول شیخ و صاحب اسباب و علامات ہر چہ نوشتہ گو فی نفسہ صحیح ست لیکن
آنچہ بعد ازین می نویسد نظر برین در صورت مسئولہ کہ ذات الجنب مع احتباس طمث و ورم
رحم باشد باید کہ طبیب بہ تعمق و تامل غور کند کہ اگر اہتمام بطرف ذات الجنب ضروری باشد
علاجش در ابتدا اولی آنست کہ فصد صافن از جانب محاذی فی الطول نماید پس ازان

فصد باسلیق از جانب مخالف کرفتہ آید خالی از خلل نیست چہ درین صورت علاجش
در ابتدا فصد باسلیق از جانب مخالف فی العرض اولی خواہد شد چنانچہ شارح و ماتن اسباب
و علامات در مقام خود بدان تصریح نمودہ حیث قال و علاجہ فصد الباسلیق من الجانب
المخالف فی الابتداء حیث کانت المادۃ مضطربۃ و لم تستقر بعد فی موضع آخ ثم اعادتہ من
الجانب الوجع بعد الیوم الثالث و استقرار المادۃ وھکذا قال الخجندی فی ترویح الارواح اما
علاج المفصل ففصد الباسلیق من الجانب المخالف ثم اعادتہ من الجانب الوجع بعد الثالث
وھکذا قال مؤلف خلاصۃ الحکمۃ فی علاج ذات الجنب حیث قال علاج این فصد باسلیق
جانب مخالف وجع و قال الشیخ فصل فی المعالجات لاورام نواحی الصدر و الریۃ من الامور
المشترکۃ الفصد اما فی الابتداء فمن الجانب المخالف نہ فصد صافن چنانچہ مجیب تجویز نمودہ
و با قطع نظر از مخالفت و مباینت کلیہ این تجویز با اقوال مذکورہ فصد صافن در ابتدا برای ورم
رحم مضر خواہد شد زیرا کہ مواد درین ہنگام متحرک و متوجہ بطرف موضع ورم اعنی رحم میشود
و فصد صافن ہم اعوان بر حرکت مواد بطرف رحم خواہد شد چرا کہ فصد صافن مدر حیض است
و آن بسبب تحریک مواد بطرف ورم دراینجا ضار ست و اما آنچہ شیخ الرئیس در فصل معالجات
اورام نواحی صدر و ریہ از امور مشترکہ بعد قول خود من الامور المشترکۃ الفصد اما فی الابتداء
فمن الجانب المخالف گفتہ و اعجابۃ من الصافن المحاذی فی الطول پس جوابش اینست کہ او
فقط در معالجات اورام نواحی صدر و ریہ کہ با ورم رحم نباشد احتیاطاً تجویز فصد صافن کردہ است
نہ آنکہ برای اورام نواحی صدر و ریہ کہ مصاحب ورم رحم بودہ باشد عجلت در فصد صافن
محاذی فی الطول تجویز نمودہ باشد زیرا کہ مضرت فصد صافن برای ورم رحم در صورت
مسئولہ مستفتی اظہر من الشمس و ابین من الامس ہست پس لامحالہ در صورت مسئولہ اگر
اہتمام بطرف ذات الجنب ضروری خواہد بود در ابتدا یعنی ہنگام عدم استقرار مادہ فصد باسلیق
از جانب مخالف فی العرض کہ برای ورم رحم و ذات الجنب ہر دو نافع ست اولی الیق و انفع

خواهد بود و اگر اهتمام و ضرورت بطرف احتباس طمث و ورم رحم داعی باشد پس در ابتدا

فصد باسلیق از جانب مخالف محاذی فی العرض و بعده فصد صافن کنند و بعد استفراغ سوداء

ذات الجنب فصد باسلیق از جانب موافق سازد اقول در محل خود متحقق و ثابت ست که ورم رحم
گاهی از احتباس طمث لاحق می شود و گاهی از ضربه و سقطه و غیر آن عارض میگردد و همچنین
احتباس طمث گاهی بسبب ورم رحم و گاهی باسباب دیگر حادث می شود پس در این صورت
مطلقا بدون تفرقه و تعیین این معنی که آیا ورم رحم عرض و احتباس طمث مرض محدث است
یا ورم رحم مرض محدث احتباس طمث ست و احتباس طمث عرض کلیة حکم بتجویز فصد باسلیق
در ابتدا و بعده فصد صافن و غیر آن اولی نخواهد بود چه هرگاه احتباس طمث بسبب ورم رحم
و دیگر امراض شود یا احتباس طمث اهم باشد درین صورت فصد باسلیق نخواهند کرد
زیرا که فصد باسلیق اگرچه برای ورم رحم نفع می کند مگر برای احتباس طمث خصوصا در صورتیکه
کسی استفراغ و احتباس طمث داشته باشد ضرر می کند بلکه درینصورت فقط فصد صافن که
زیاده تر نافع ست خواهند ساخت و هرگاه ورم رحم مرض باشد و احتباس طمث عرض پس
درین صورت اولا فصد باسلیق خواهند کرد و بعد از ان اگر ماده منصب فی نفس الرحم
باقی ماند فصد صافن کرده خواهد شد و همچنین برای رفع مضرت اگر بسبب باسلیق برای
احتباس طمث حاصل شده باشد خواهند کرد اما آنچه می نویسد که در صورت اهم بودن ورم
رحم در ابتدا فصد باسلیق از جانب مخالف محاذی فی العرض خواهند کرد یعنی اگر ورم
رحم بجانب یمین باشد فصد دست چپ و بالعکس خواهند زد در صورت اهم بودن
ورم رحم درست نیست کما لا یخفی علی متتبع کلام القوم بعده مخفی نماند که کلام محبیب درین
مقام بوجه آخر هم قاصر ست چه حکم صورتیکه ذات الجنب و ورم رحم در اهم بودن یا غیر اهم
بودن مساوی باشد ترک ساخته و همچنین دیگر صورتها که در اجتماع این امراض ثلثه پیدا
می شود و در احکام بعضی ازان فرق ست و جواب بدون این تمام نمی شود مشترک است

ونیز پوشیده مباد که دیگر شبهات که بر جواب مجیب وارد می شوند وهمچنین آنچه قصور وفتور او را در فهم مطالب کتب طبیه وقواعدش بسبب عدم مهارت در فن واقع شده وهمچنین آنچه مخالف تحقیق ائمه فن از قلمش چکیده چون بادنی تامل بعد معاینه در جواب اول همین مستفتا مع اسنادش واضح ولائح میگردد بنا بر اختصار در این مقام فرو گذاشته شد وهذا آخر ما اردنا ایراده فی هذا المقام بتوفیق الله الملک العلام فالحمد لله والصلوة والسلام علی خیر الانام وآله البررة الکرام فقط

صحت نامه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳	۱	وظاهر	ظاهر
〃	۷	بامقصود	یا مقصود
۴	۱	حرارت شده باشد	حرارت شده باشد
۵	۱۰	ایراد	ایراد
〃	۱۶	ازین هم	ازین هم
۶	۱۴	یالغیر	یا بغیر
〃	۱۴	ولاکنا	ولکنا
〃	۲۱	دور جای دیگر مذکور ست	دور جای دیگر مذکور ست
۷	۱۱	یطلش	تعطلش
〃	۱۳	تقی	نفی
〃	۱۶	چه بسبب	چه بسبب
〃	〃	اذایت	اذابت
〃	۱۹	صاحف	صاحب
۸	۳	الیلین	اللین
۸	۱۰	صحیح	صحیح
〃	۱۸	که بسبب	که بسبب
۱۱	۷	نیابد	نیابد
〃	۸	اجمله	و اجمله
〃	۱۵	الصافن	الیضا لکن
۱۲	۵	اما	واما
〃	۶	علاج المفصل	المفصل
〃	۱۰	یا قطع	یا قطع
〃	۱۲	نادر	نادر
〃	۱۵	المحاذی	المحاذی
〃	۲۰	استقرار	استقرار
〃	〃	ماسلیق	باسلیق
〃	۲۱	القفع	القفع

تمت

به یمن عون محسن معین مطلق و فیض توفیق خدای بر حق
تنقیح المقال
مسئلۂ ذوات الحجاب
که جناب
حکیم وزیر مرزا صاحب
دستخط فرموده اند
در مطبع علوی محمد علی بخش خان لکهنو طبع یافت

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمد الله المفضل المنعام ونصلی ونسلم علی خیر الانام وآله البررة الکرام اما بعد پس مستتر مباد که بعد آنکه هر دو جواب سابق الذکر از مسئله مذکوره بنظر حقیر گذشت و از بیان صحت و سقم آن فراغت یافتم جوابی دیگر که بعضی از سرآمد اطبای زمان تحریر فرموده بودند هم بنظر فقیر رسید خواستم که سطری چند در تنقیح آن نگارم وما توفیقی الا بالله وهو حسبی ونعم الوکیل ونعم المولی ونعم النصیر

قال المجیب مخفی نماند که اگر ذات الجنب مطلق ای من ای خلط کان علی ما قال الآملی فی السدید وقد نقلنا عبارته فی جواب الاول الثانی فی ورم رحم و احتباس طمث بود زیراکه ذات الجنب عرض ورم رحم و احتباس طمث لازم نیست بلکه از احتباس طمث و ورم رحم و دیگر امراض مادیه حادث می شوند کما قال الشیخ واما احتباس الطمث وقلته فانه یهیج فیها امراض الامتلاء کلها فیصیبها الاورام والسرطان اوجاع وسائر الاعضاء والحمیات وغیرها واز ورم رحم احتباس طمث نیز حادث می تواند شد در این اقتصار صاف انجانب موافق در و مستحسن نمی شود بعلی ما صرح الشیخ حیث قال اعلم ان استفراغ المادة وقلعها من موضعها یکون علی وجهین احدهما بالجذب الی الخلاف البعید والآخر بالجذب الی الخلاف القریب انتهی قال التفهیر فی الکلیات ان البعید اولی بالمکن وازین لازم نمی شود که فصد باسلیق از جانب مخالف فی العرض بالکل ممنوع شود زیراکه خود شیخ الرئیس در علاج مشترکه ذات الجنب وغیره نوشته من الاصول المشترکة

قال المجیب [illegible]

الفصد اما فی الابتداء فمن الجانب المخالف والعجلة من الصافن المحاذی ثم من الباسلیق
المحاذی فی العرض وبعده الاکحل المحاذی فی العرض فان لم یظهر فلا یجب ان یترک فصد القیفال
وان کان نفعه اقل ثم بعد ایام من الجانب الموافق فی العرض کذا الخجندی وشارح اسباب نیز نوشته اند
وبعد ازان فصد باسلیق ویا اکحل ویا قیفال ویا ابطی یعنی اگر رگ باسلیق محسوس نشود فصد اکحل
واگر اکحل محسوس نگردد فصد قیفال وهمچنین اگر قیفال بنظر نیاید فصد ابطی از جانب مخالف در اخلاط
ثلثه یعنی خون وبلغم وسوداء مستحسن خواهد شد ودر صورتیکه ذات الجنب با ورم رحم واحتباس طمث
لاحق شود چنانچه در استفتاء مرقوم ست یعنی اگر بسبب احتباس طمث ورم رحم وذات الجنب حادث
شده باشد کما صرح الشیخ فی احکام الطمث وقد ذکرناه سابقا وایضا صرح به الحکیم علی فی احتباس
الطمث ولیعرض منه امراض الراس بمشارکة الرحم وامراض العصب من الصرع والفالج وامراض الصدر
فان الرحم کثیر المشارکة للحجاب فاذن قد یحصل کثیر من المواد الیه والی سائر الات النفس فیحدث امراض
کثیره بیش یاده تر درین هنگام هم ابتداء از فصد صافن از جانب موافق اولی وانسب خواهد شد زیرا که
در فصد صافن بالاراده هم بجانب خلاف بعید نیست معهذا برای احتباس طمث وورم رحم هم که سبب
ذات الجنب گردیده است نفع بیشتر دارد ودر ذات الجنب صفراوی مراد از صفراوی درینجا صفراوی
خالص نیست که فصد دران منع ست فان المراد اغلب فی البدن فانه یمنع الفصد مطلقا الا من الجهة
الموافقة ولا من الجهة المخالفة نص علیه جالینوس کما فی السمرقندی وقال ایضا نقول لنا ای منع الفصد مخصوص
بالصفراء الخالص فاحفظه بلکه مراد ازان آنست که در استفتاهای سابق نوشته شده که بدون احتباس
طمث وورم رحم بود فصد باسلیق وغیر آن از جانب موافق می باید چنانچه شارح اسباب علامات گفته است
وآنانکه ذات الجنب را با احتباس طمث وورم رحم بلغمی میگویند خالی از تامل نیست کما لا یخفی
علی المتامل ووجه هیچ مسائل مخفی ومحتجب نیست فتامل وچون اکثر آنچه تعلق باین مقام دارد در جواب
استفتاء اول وثانی مرقوم گردیده حاجت اعاده آن نیست اگر در مقامی شکی عارض گردد بسوی
آن ودیگر کتب طبیه رجوع باید کرد واذ قد بلغنا الی هذا المقام فلنختم الکلام حامدا لله مصلیا علی النبی وآله الانام فقط

سبب تالیف وجیزۂ عزیزہ

امابعد رای جہان آرای اولی الالباب طوبی لہم و حسن مآب پر مخفی و مستتر نہ رہے کہ فی زماننا تاریکی غبار و در
تحجر اور ظلمت جہل و تکبر اسقدر شائع و ذائع اور محیط عالم و عالمیان ہے کہ نادان اپنے مقام پر کوس لمن الملک
بجاتے ہین اور دعوی انا ولا غیری زبان پر لاتے ہین اور ہر نابلد بسبب عوام کالانعام مین ادعاے حکیم لقمانی اور
جالینوس زمانی رکہتا ہے اور ہر جاہل اہل لاف و گزاف مسیحائی و افلاطونی بکتا ہے اور ارباب فضل و کمال
خامل الذکر و منسی الاسم و مستہام و مصطدم ہین اور کرام اخیار بالکل مفقود و منعدم ہین ؎ فواعجبا کم یدعی الفضل
ناقص ٭ و وا اسفا کم یظہر النقص فاضل ؎ الی اللہ اشکو ما دہانی فانني ٭ بلیت بدہر فیہ للجہل
رونق ٭ تفصیل اس اجمال اور تبیین اس مقال حسرت مآل کی یہ ہے کہ بعض اطبا موجودۂ عصر و
سر برآوردۂ دہر باوجود اپنی جلالت قدر و رفعت شان کے محافل و مجالس مین بلا وسواس کلمات
شنیعہ حاسدانہ اپنی زبان بلاغت نشان سے فرماتے ہین جسکی وجہ سے جو اہل بصارت اور صاحبان خبرت
ہین وہ فاعتبروا یا اولی الابصار وانظروا یا اولی الانظار کہتے ہین اور جو خود پسند ہین وہ
از راہ خوشامد کے ہان مین ہان ملاتے ہین یعنے اپنے اظہار حذاقت و ابراز لیاقت کے واسطے فرماتے ہین کہ
اشرف الامرا بہادر رئیس مرحوم کو علاج مخالف کرکے قتل کیا اور بعض معززین متفخرین ارشاد کرتے ہین
کہ حبیب اللہ صاحب مرحوم کو فاقہ دیکر ہلاک کیا اور علاج مین حکیم میر مہدی صاحب مغفور کی خطا کی اور ان کو
آغوش لحد مین سلایا شاید وہ سمجہتے ہین کہ ہمارے اس افترا و بہتان سے ہمارا دعوی تطبیب و تہذیب لوگون کے نزدیک
ثابت و راسخ ہوگا اور رسوخ و وثوق ہمارے کلام کا اور سبکے اقوال کا فاسخ ہوگا اور یہ نہین سمجہتے ہین ؎ لن یصلح العطار
ما افسدہ الدہر ٭ اور انہین طائفہ حذاق مین سے بعض اپنی حذاقت اور محقق ہونیکا دم بہرتے ہین اور اپنے رسالہ مین لکہتے ہین
(یہ بڑے افسوس کی بات ہے یونانی اطبا اپنے کو کامل حکیم سمجہتے ہین اور جن باتون کو ایجاد ہوئے صدہا بلکہ ہزارہا سال
ہوئے انہین کو اپنا دین ایمان جانتے ہین متقدمین چار حکیمون کے نام یاد کر لیے ہین یعنی بقراط سقراط
ارسطو جالینوس غرض جب حکمت مین بحث کرتے ہین تب انہین چار حکیمون کا حوالہ دیتے ہین اور انہین کو
اپنا پیر و مرشد جانتے ہین حالانکہ انکی کتابون سے بہی یہ لوگ بخوبی واقف نہین ہین) انتہی مختصرا و ہکذا
اور مطاعن و تعریضات حاسدانہ لسانا و تحریرا انکی ایسی ہی کچہ ہین کہ دل سامعین ناظرین کا تحمل انکے
سننے کا نہین ہوتا ہے اور انکی تقاریر طنز آمیز جگر خراش سے متحملین کو تمکین کے منظر مین تمام عالم مانند شب دیجور
تیرہ و تار ہوا جاتا ہے ؎ جراحات السنان لہا التیام ٭ ولا یلتام ما جرح اللسان ٭ حال آنکہ
ایسے کامل العقل لوگونکے اقوال و ایسے حاسدین طاعنین کے احوال حسرت مآل مطلع العذر و اعتذار

اور اونکی کیفیت استعمال اور مباشرت اعمال و منافع و مضار فاقہ و حمیہ و تغذیہ اور ہر ایک کے مواقع اور محال سے بے خبر
آگاہی رکہتے ہون اور مضمون ہدایت مشحون حدیث شریف (اثنان علیلان صحیح محتمی و علیل مخلط)
کبہی اونکے گوش ہوش تک نہ پہونچا ہو اہل خرد کے نزدیک پایۂ اعتبار سے ساقط اور اوج صدق و وثاقت سے
ہابط ہی اور قابل اعتماد و اصغاء عقلا نہین ہی اور بمفاد کلام معجز نظام سہ (و ذی سفہ یواجہنی بجہل
و اکرہ ان اکون لہ مجیبا ٭ یزید سفاہتہ و ازید حلما ٭ کعود زادہ فی الحرق طیبا ٭) تا عرصہ دراز ایسی افا
ادیب ہفوات کی طرف کبہی التفات نہین کیا بلکہ ہمیشہ اعراض کیا اور بار بار چشم پوشی اور اغماض عین
کیا لیکن جبکہ اونسے یہان تک نوبت پہونچی کہ دین و ایمان اور پیری اور مرشدی پر آ رہی اور اپنی
غلطی و اعتساف کی کتمان اور اپنی حذاقت و اجتہاد کے اعلان پر اسقدر اصرار کیا کہ نوبت افترا و بہتان
کی آگئی لہذا باتباع کلام معجز نظام و اقتدای حدیث خیر الانام صلوات اللہ و سلامہ علیہ و علی آلہ الی یوم
القیام (اذا ظہرت البدع فی امتی فلیظہر العالم علمہ و الا فعلیہ لعنۃ اللہ و الملائکۃ
و الناس اجمعین) مہر سکوت کو جارحۂ لسان سے وا کیا اور بفحوای (و ما علینا الا البلاغ) ابلاغ
ما یجب تبلیغہ پر عزم بالجزم کیا اور اس وجیزۂ عزیزہ کو لکہا تا صدق و کذب ان صاحبان عالیشان
کا اور حال اون پیرون اور مرشدون کا ابنای روزگار پر کالشمس علی رابعۃ النہار ہویدا و آشکار
ہو جائے اور انکا یہ قول کہ فلان فلان کو فاقے دیکر مارا اور فلان فلان کو علاج مین غلطی اور بد
تدبیری کی اور وہم ہوکا کہا یا اوسوقت قابل لحاظ ہوگا کہ جب یہ صاحبان عالی شان ان سبکے
نسخے جو یہان سے لکہے گئے ہون لیکر اور اونکی اغلاط و معائب از روی قواعد و قوانین حکمای سابقہ
و لاحقہ کی بنظر دقیق و فکر عمیق ملاحظہ فرما کر اون سبکو بحوالہ کتب متقدمین و متاخرین ثابت فرمائین و وجہ
ثبوت اونکی بیان کرین اسواسطے کہ ہمارا طریقہ نہین ہی کہ مثل ان حضرات کے اور اپنے گہر سے بنا کر دیتے ہون
تا ہمین عیوب و قبائح تجویز و تشخیص کی اہل بصیرت پر منکشف اور منجلی ہو جائین اور حالات فضل و کمال
کی جملہ صغار و کبار پر نہ کہلجائین ورنہ ایسی خرافات اور مزخرفات واسطے اپنی نمائش اور اظہار حذاقت و
استبار و انفرادیش کی ہر شخص کہہ سکتا ہی اور انشاء اللہ المستعان اس وجیزہ کی ملاحظہ اور مطالعہ سے
سب پر کالنور علی شواہق الطور بمصداق آیۂ وافی ہدایہ (ذلک مبلغہم من العلم) و بمفاد آیۂ کریمہ
(و لتعرفنہم فی لحن القول) علم و ادراک ان صاحبان عالیشان کا بخوبی ظاہر و باہر ہو جائیگا اور دیکہنے والے
لا محالہ خود دیکہ لینگے کہ کون تمام عمر ہمیشہ سے بسبب اپنی بیجا اجتہاد کے خاطی اور شاہراہ صواب سے
دور رہا اور کون بسلوک طریق احتیاط و حق و صواب مثاب و مشکور ہے و اللہ یہدی
الی سواء السبیل ہو المولی و نعم الوکیل

د ۱۱
ف
٦١٥
DUE DATE
د ۱۱
د ۱۱
٩٥١٥ ٦١٥ ف
Date
No.
Date
No.
٩٥١٥